



This text may appear in different sizes, colors, and positions depending on the device and browser used.

هو العليم

جلد ششم

از قسمت

امام شناسی

(غدیر: ۱- حجّة الوداع)

تألیف:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين

حسينى طهرانى

قدّس الله نفسه الزّكية







This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد ششم امام شناسی (غدیر: ۱- حجة الوداع)

۱- میزان و محور حقّ علیّ علیه السلام است

۲- کیفیت حجّ و عمره‌های رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلّم

۳- خشم رسول الله از شکایت کننده از

امیرالمؤمنین و گفتار آن حضرت درباره تصلب علیّ

در دین

۴- بحث در مشروعیت حجّ تمتّع و تفاوت‌های آن

با حجّ افراد و قران

۵- بیان مبسوط جریان حجة الوداع در تمهید

واقعه غدیر خمّ

۶- تفسیر آیه نسیء و بیان عدم مشروعیت تبدیل

ماه‌های قمری به شمسی

۷- بحث مفصل تفسیری، روائی، فقهی و تاریخی

دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و تفسیر آیه ﴿إِنَّ  
عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ...﴾

۸- دست استعمار در احیاء آداب و رسوم ملی و  
قومی و تغییر تاریخ مسلمین و برگردانیدن خطّ و  
زبان اسلامی به خطوط ألفاظ أجنبية و تغییر ساعت  
غروب کوک به ساعت ظهر کوک

۹- تقویم قمری از ضروریات اسلام است و  
ضمیمه نمودن تاریخ شمسی به آن نیز صحیح  
نمی باشد

۱۰- یکی از أركان مهمّ وحدت اسلامی، اتّحاد  
تاریخ است

۱۱- انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ  
تاریخ محمدی

۱۲- فوائد سال قمری و مضارّ سال شمسی

۱۳- گزارش مستند و تحلیل عملکرد مجلس  
شورای ملی استعماری در تغییر تاریخ هجریّ  
قمری به شمسی باستانی در سه مرحلهٔ تدریجی

۱۴- یادبودها و سالگردها بر اساس تاریخ هجری

قمری





## درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ ﴿﴾

درس هفتاد و ششم تا هفتاد و هشتم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوّة الا بالله العليّ العظيم

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ  
مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای پیغمبر! برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه

را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است!

و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را

نرسانده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ

می‌کند، و خداوند گروه کافران را هدایت

نمی‌کند!».

---

<sup>۱</sup> (آیه ۶۷، از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم).

این تهدید شدید الهی به پیامبر از جانب خداوند، درباره غدیر خمّ و نصب مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام به مقام ولایت و امامت و خلافت بلافصل رسول الله و معرفّی ایشان به عموم مردم بوده است.

## غدیریّه آیه الله العظمی: شیخ محمد حسین

### غروی

باده بده ساقیا ولی ز خمّ غدیر \*\*\* چنگ بزن

مطربا ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر بیا زبالا به زیر \*\*\* داد مسرت

بده ساغر عشرت بگیر

بلبل طبعم چنان قافیه پرداز شد \*\*\* که زهره در

آسمان به نغمه دمساز شد

محیط کون و مکان دائره ساز شد \*\*\* سرور

روحانیان هو العلیّ الکبیر

نسیم رحمت و زید، دهر کهن شدان \*\*\* نهال

حکمت دمید پر ز گل ارغوان

مسند حشمت رسید به خسرو خسروان \*\*\*

حجاب ظلمت درید ز آفتاب منیر

وادی خمّ غدیر، منطقه نور شد \*\*\* یا ز کف عقل

پیر تجلیّ طور شد

یا که بیانی خطیر ز سرّ مستور شد \*\*\* یا شده در

یک سریر قران شاه و وزیر

شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد \*\*\* تا افق لم

یزل روشن از آن جمع شد

ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قمع شد \*\*\* چه

شاه کیوان محل شد به فراز سریر

چون به سر دست شاه شیر خدا شد بلند \*\*\* به

تارک مهر و ماه ظلّ عنایت فکند

به شوکت فرّ و جاه به طالعی ارجمند \*\*\* شاه

ولایت پناه به امر حقّ شد امیر

مژده که شد میر عشق وزیر عقل نخست \*\*\* به

همّت پیر عشق اساس وحدت درست

به آب شمشیر عشق نقش دوئیّت بشست \*\*\* به

زیر زنجیر عشق شیر فلک شد اُسیر

فاتح اِقلیم جود، به جای خاتم نشست \*\*\* یا به

سپهر و جود نیر اعظم نشست

یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست \*\*\* روی

حسود عنود سیاه شد همچو قیر

صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت \*\*\*

مسند ایوان عشق زیب و شرافت گرفت

گلشن خندان عشق حسن و لطافت گرفت \*\*\*

نغمه دستان عشق رفت به اوج اُثیر

جلوه به صد ناز کرد لیلی حسن قدم \*\*\* پرده ز

رخ باز کرد بدر منیر ظلم

نغمه گری ساز کرد معدن کلّ حکم \*\*\* یا سخن

آغاز کرد عن اللّطیف الخبیر

به هر که مولا منم، علی است مولای او \*\*\* نسخه

اسما منم، علی است طغرای او

سرّ معما منم، علی است مجلای او \*\*\* محیط

انشا منم، علی مدار و مدیر

طور تجلّی منم، سینه سینا علی است \*\*\* سرّ انا

اللّه منم، آیت کبری علی است

دره بیضا منم، لؤلؤلالا علی است \*\*\* شافع عقبی

منم، علی مشار و مشیر

حلقه افلاک را سلسله جنبان علی است \*\*\*

قاعده خاک را اساس و بنیان علی است

دفتر ادراک را طراز و عنوان علی است \*\*\* سید

لولاک را علی وزیر و ظهیر

دائره کن فکان، مرکز عزم علی است \*\*\* عرصه

کون و مکان خطه رزم علی است

در حرم لا مکان خلوت بزم علی است \*\*\* روی

زمین و زمان به نور او مستنیر

قبله اهل قبول، غره نیکوی اوست \*\*\* کعبه اهل

وصول، خاک سر کوی اوست

قوس صعود و نزول حلقه ابروی اوست \*\*\* نقد

نفوس و عقول به بارگاهش حقیر

طلعت زیبای او ظهور غیب مصون \*\*\* لعل

گهرزای او مصدر کاف است و نون

سرّ سویدای او منزّه از چند و چون \*\*\* صورت و

معنای او نگنجد اندر ضمیر

یوسف کنعان عشق، بنده رخسار اوست \*\*\*

خضر بیابان عشق تشنه گفتار اوست

موسی عمران عشق طالب دیدار اوست \*\*\*

کیست سلیمان عشق بر در او یک فقیر

ای به فروغ جمال، آینه ذوالجلال \*\*\* مفتقر

خوش مقال مانده به وصف تو لال

گرچه براق خیال در تو ندارد مجال \*\*\* ولی ز

آب زلال تشنه بود ناگزیر<sup>۱</sup>

وَ قَالُوا: عَلِيٌّ عَلَا، قُلْتُ: لَا \*\*\* فَإِنَّ الْعُلَى بِعَلِيٍّ عَلَا

وَ لَكِنْ أَقُولُ كَقَوْلِ النَّبِيِّ \*\*\* وَ قَدْ جَمَعَ الْخَلْقَ كُلَّ

الْمَلَا

أَلَا إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ \*\*\* يُوَالِي عَلِيًّا وَ إِلَّا فَلَا<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> «دیوان» آیت الله فقیه، فقید کمپانی ص ۲۶ تا ص ۲۸.

<sup>۲</sup> «الغدیر» ج ۴ ص ۴۱، و «مناقب» ابن شهر آشوب طبع سنگی، ج ۱ ص

«و گفتند: علی دارای مقام رفیع و مرتبه بلندی است. من گفتم: چنین نیست، بلکه بلندی و رفعت و شرف بواسطه علی، حائز رفعت و بلندی شده، و محلّ و مقام رفیع خود را یافته است.»

و لیکن من همان سخنی را می گویم که رسول خدا در وقتی که تمام خلائق را به دور هم جمع کرده و گرد آورده بود، درباره علی گفت:

ای معشر مردم آگاه باشید و بدانید: که هر کس من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، او باید علی را ولیّ و صاحب اختیار خود بگیرد، و گرنه مرا ولیّ و صاحب اختیار خود نگرفته، و به نبوت من و به قرآنی که ولایت خدا را به من داده است، نگروده است.»

این اشعار از صاحب بن عبّاد است<sup>۱</sup> و بیت

---

<sup>۱</sup> در «اعیان الشیعة» ج ۱۱ ص ۲۳۲ از طبع دوّم در ترجمه اسمعیل بن عبّاد آورده است که: ابو القاسم ملقب به کافی الکفاة و صاحب، اسمعیل بن عبّاد در سنه ۳۲۶ متولّد و در سنه ۳۸۵ رحلت کرده است، و اصل او از اصطنخر فارس و یا از طالقان بوده است، سکونت او در ری، و اوّلاً مصاحبت با استادش، أبو الفضل بن عمید داشته است، و به همین مناسبت او را صاحب گویند، و بعداً هم که به مقام وزارت رسید، این لقب به عنوان علم برای او باقی ماند. و سپس وزیر مؤید الدوله دیلمی، و پس از او، وزیر فخر الدوله شد، و در وقت فوت او، بر جنازه او، أبو العبّاس ضبّی نماز خواند که بعد از او شاغل مقام وزارت شد. و در ص ۲۵۷ گوید: مجلسی اوّل درباره او گفته است که: او از فقیه ترین فقهاء اصحاب ما امامیه بوده است، و مجلسی دوّم در مقدمات «بحار الأنوار» همین سخن را گفته و از پدر خود پیروی کرده و تصریح نموده که صاحب از امامیه بوده است، و قاضی شهید سیّد نور الله



در «مجالس المؤمنین» او را از وزراء شیعه شمرده است، و شیخنا شیخ حرّ عاملی در کتاب «أمل الأمل» او را شیعی امامی یاد کرده است، و شهید ثانی او را از اصحاب ما شمرده است، و در «الغدیر» ج ۴ ص ۴۷ گوید: صاحب بن عبّاد در شهر ری کتابخانه بسیار بزرگ و مجلّلی داشته که مورد استفاده بوده است، و خودش از وجود چنین کتابخانه‌ای پرده بر می‌دارد در آنجا که سلطان خراسان، ملک نوح بن منصور سامانی از او استدعا می‌کند تا به خراسان رود و در محضر او مشغول خدمت شود، و در این تقاضا بسیار ترغیب می‌کند، و پولهای گرانی بذل می‌کند، صاحب از جمله عذرهای خود را این قرار می‌دهد که چگونه من می‌توانم اموال و ائقال خود را با خود حمل کنم؟ با وجودی که خصوص کتابهای علمی که دارم بالغ بر چهار صد بار است یا بیشتر! در «معجم الادباء» ابو الحسن بیهقی گفته است: کتابخانه‌ای که در شهر ری می‌باشد دلیل بر وجود چنین کتابهایی بوده است، بعد از آن که سلطان محمود بن سبکتکین آن را آتش زد، چون که من این کتابخانه را دیده‌ام و مطالعه کرده‌ام، فقط فهرست مجلّدات آن ده جلد بود. سلطان محمود چون در لشکرکشی خود به شهر ری رسید، به او گفته شد: این کتابها کتابهای شیعیان و روافض و اهل بدعت است. او دستور داد تمام کتابهایی که در علم کلام و تأیید مذهب شیعه در آنجا بود، همه را خارج نموده و آتش زدند.

و از این گفتار بیهقی چنین ظاهر می‌شود که قسمت مهمّ از کتابهایی را که آتش زدند، کتابهایی خزینه کتابخانه صاحب بن عبّاد بوده است. آری اینچنین دست ستم و جنایت به آثار شیعه و کتابهای آنها و آثار آنها بازی می‌کند و به دیار نابودی می‌فرستد.

صاحب بن عبّاد در لغت و ادبیّت عرب و شعر و کلام و فقه و سیاست و متانت و رصانت، مقام اوّل را حائز بوده است، و حقّاً باید او را از اساتید درجه اوّل علم و ادب و درایت نام برد، و حقّاً از مفاخر شیعه می‌باشد. و از جمله مراثنی که در مرگ او گفته‌اند این است:

مَضَّ نَجْلُ عَبَّادِ الْمُرْتَجَى      \*\*\*      فَمَاتَ

جَمِيعُ بَنِي آدَمِ\*

\*\*\*

أَوَارِي بِقَبْرِكَ أَهْلَ الزَّمَانِ

فَيَرْجَعُ قَبْرُكَ بِالْعَالَمِ\*

«پسر عبّاد که یک دنیا امید بود درگذشت، پس بنا بر این، تمام بنی آدم درگذشتند و مردند. من چون تو را در میان قبر پنهان کردم، تمام اهل زمان را پنهان کردم، و در عین حال قبر تو بر همه عالم برتری و رجحان دارد.»

اوّل آن بسیار ارزشمند است،

می گوید: بزرگی و مجد و رفعت و علوّ مقام،  
به علی پیدا شد، نه آنکه علی به بزرگی و مجد و  
علوّ مقام، بزرگ شد.

## میزان و محور حقّ علیّ علیه السّلام است

و این گفتار نظیر گفتار و متّخذ از گفتار  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که:

اللّهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. «خداوندا هر جا

---

و سیّد ابو الحسن محمّد بن الحسین الحسنی معروف به وصی همدانی در  
مرثیه او اشعاری سروده است که بدون ترجمه می آوریم:

نَوْمُ الْعُيُونِ عَلَى الْجُفُونِ حَرَامٌ      \*\* وَ

دُمُوعُهُنَّ مَعَ الدَّمَاءِ سَجَامٌ

تَبْكِي الْوَزِيرَ سَلِيلَ عَبَادِ الْعُلَا      \*\* وَ

الدِّينِ وَالْقُرْآنُ وَالْإِسْلَامُ

\*\* تَبْكِيهِ مَكَّةَ وَالْمَشَاعِرُ كُلَّهَا

وَ حَاجِجُهَا وَ النَّسْكَ وَالْإِحْرَامُ

\*\* تَبْكِيهِ طَيْبَةَ وَالرَّسُولَ وَمَنْ بِهَا

وَعَقِيقَهَا وَالسَّهْلَ وَالْأَعْلَامُ

كَافِيَ الْكُفَاةِ قَضَى حَمِيداً نَحْبَهُ      \*\*\* ذَاكَ

الإِمَامُ السَّيِّدُ الضَّرْعَامُ

مَاتَ الْمَعَالِي وَالْعُلُومُ بِمَوْتِهِ      \*\*\* فَعَلَى

الْمَعَالِي وَالْعُلُومِ سِلَامٌ<sup>۱</sup>

۱. الغدير ج ۴، ص ۷۸ و ص ۸۸.

که علی دور می‌م و دنددرگ، و ابم ه ار قح  
نادرگب می‌مذو! دیامرف: ی حَقِّ لِحَاغِ مَا يَدْعُرْدَأَسْمُهُلَلَاثُ  
دَارًا! حیث دار! «خداوندا هر جا که حق دور می و دندز  
ی مددرگ، نادرگب و ابم ه ار لی ع!»!

و این جمله آن حضرت حقاً حاوی یک دنیا حکمت است، که برای شرح آن باید کتابها نوشت، که میزان و معیار واقعیّت و أصالت، و قطب و محور سنجش حقّ و حقیقت، علی است، و در تمام عوالم باید فعل و صفت و أخلاق و ملکات او را الگو و میزان قرار داده، و بدان تأسّی جست زیرا حقّ بر آن اساس است. او اسم اعظم خدا، و کانون ولایت است، و أصالت و واقعیّت از اینجا پیدا می شود و نشأت می گیرد نه آنکه خارج از اسم و ولایت، چیزی به عنوان حقّ و واقعیّت وجود دارد، آنگاه اسم اعظمِ الهی و حقیقت ولایت از آن نشأت گیرند، و بنا بر این تمام پندارها و افکار و آراء و نیّت‌ها و عقاید و صفات و خوبی‌ها باید با پندار و فکر و رأی و نیّت و عقیده و صفت و نیکویی علی سنجیده شود، و آن را که مطابق بود نیکو شمرد، و آن را که مخالف بود، زشت و خراب انگاشت، و گونه هر کس می گوید: من کارهای علی را با حقّ سنجیدم، آنچه مطابق بود گرفتم، و آنچه نامطابق بود رها کردم. باید به او گفت: حقّی را که تو گرفته‌ای! پندار توست، و زاییده نفس زبون و گرفتار قوه واهمه! فلهذا کار علی را خلاف حقّ دیده‌ای! بیا و از مرحله نفس عبور کن! و از منزله خودخواهی و خودپسندی و خود

محوری بدر آی! تا بر تو همچو آفتاب، روشن  
گردد که علی عین حقّ و منبع حقّ و نفس أصالت  
و واقعیت است.

درباره این حدیث شریف که حقّ با علی  
است و علی با حقّ است و هر کجا علی برود و  
بگردد، خداوندا حقّ را با او به گردش درآور و  
به دنبال او ببر، روایات بسیاری از طریق خاصّه  
و عامّه وارد شده است که بزرگان از شیعه و  
سنّت در کتب خود ذکر کرده‌اند. و ما اینک از  
کتاب «غایة المرام» سید هاشم بحرانی - رحمة  
الله علیه - که از طریق عامّه پانزده حدیث، و از  
طریق خاصّه یازده حدیث ذکر کرده است، چند  
حدیث می‌آوریم:

اما از طریق عامّه: ابراهیم بن محمد حمّوئی که از

أعیان علماء عامّه است با سلسله سند متّصل خود از أبو

حیّان تیمی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده

است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ دَارًا<sup>۱</sup>.

**حقّ پیوسته با علیّ علیه السّلام و به دنبال اوست**

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خداوند علی را رحمت کند، خداوندا بگردان

حقّ را با علی، هر کجا که علی بگردد!» و همین

ابراهیم حمّوئی با سند دیگر متّصل خود روایت

می کند از برادر دعبل بن علیّ خزاعی که او

گفت: هارون الرّشید از أزرق بن قیس از عبد الله

بن عبّاس برای من روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ حَيْثُ دَارًا<sup>۲</sup>.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«حقّ با علیّ بن ابی طالب است، هر جا علی برود

و بگردد.»

و در کتاب «جمع بین الصّحاح السّتّة» که

<sup>۱</sup> «غایة المرام» مقصد دوّم، ص ۵۳۹، حدیث دوّم.

<sup>۲</sup> حدیث سوّم.

مؤلف آن: رزین - امام الحرمین - است در جزء سوم از آن در مناقب امیرالمؤمنین علیه السّلام از «صحیح بخاری» از امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، أَلَلَّهُمْ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ

دَارَ.<sup>۱</sup>

می گفت: «شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: خداوند علی را رحمت کند! خداوندا حق را با علی به گردش در آور هر جا که علی می گردد».

در جزء اول از کتاب «فردوس» از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، أَلَلَّهُمْ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.<sup>۲</sup>

«فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدای رحمت کند علی را، خداوندا بگردان حق را با علی هر جا که علی بگردد».

موفق بن أحمد خوارزمی پس از آنکه با

<sup>۱</sup> حدیث چهارم.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» مقصد دوم ص ۵۳۹ حدیث پنجم.

سلسله سند متصل خود از اَبوالحَبَّابِ تَيْمِي از پدرش از علی علیه السَّلام این حدیث را روایت می‌کند، می‌گوید: این حدیث را ابو عیسی ترمذی در «جامع» خود آورده است.<sup>۱</sup>

و اِبْرَاهِيمَ حَمَوِيّی می‌گوید که: عَزَّ الدِّينَ اَحْمَدُ بنِ اِبْرَاهِيمَ به من نوشت که: اَبُو طَالِبِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَاشِمِيّی نَقِيبِ عَبَّاسِيّينَ در واسط با سلسله سند متصل خود برای من روایت کرد از اعمش از عَلْقَمَةَ و اَسود که آن دو نفر گفتند: ما به نزد اَبُو اَيُّوبِ اَنْصَارِيّی آمديم و به او گفتيم: اَيُّ اَبُو اَيُّوبِ! خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش را گرامی داشت، و از فضل خدا که بر پیامبرش ارزانی داشت، در اثر صحبت، چیزهائی را به تو مرحمت کرده است که بدین وسیله دارای فضیلت و شرافت شده‌ای!

تو ما را با خبر کن که چگونه با علی علیه السَّلام خروج کردی و با گویندگان لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ به جنگ پرداختی!

اَبُو اَيُّوبِ در پاسخ گفت: برای شما دو نفر به خدا سوگند می‌خورم که رسول خدا در همین اطاقی که فعلاً شما در آن با من هستید بود، و غیر

---

<sup>۱</sup> حدیث هفتم.



از رسول خدا هیچ کس نبود، جز علی که در طرف راست رسول خدا نشسته بود، و من در طرف چپ او نشسته بودم، و آنس ایستاده بود، که ناگهان صدای در به گوش رسید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: در را برای عمّار - آن مرد پاک و پاکیزه شده - باز کن! در را باز کردند، و عمّار داخل شد، و بر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سلام کرد، رسول خدا به عمّار خوش آمد گفتند. و سپس به او فرمودند: بعد از من بزودی در میان امت من حوادث سخت و ناگواری پدید خواهد آمد، تا به جایی که بر روی یکدیگر شمشیر بکشند، و بعضی بعضی دیگر را بکشند.

و چون تو چنین مشاهده کردی فَعَلَيْكَ بِهَذَا  
 الْأَضْلَعِ عَنْ يَمِينِي - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ - فَإِنْ سَلَكَ  
 النَّاسُ كُلُّهُمْ وَاذِيًا وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَاذِيًا فَاسْأَلْكَ وَاذِيَّ عَلِيٌّ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَلَّ عَنِ النَّاسِ! يَا عَمَّارُ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ  
 عَنْ هُدًى، وَ لَا يَدُلُّكَ عَلَيَّ رَدًى! يَا عَمَّارُ طَاعَةٌ عَلِيٌّ  
 طَاعَتِي، وَ طَاعَتِي طَاعَةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ!

«بر تو باد به این مردی که جلوی سر او مو  
 ندارد، و در سمت راست من است! یعنی علیّ  
 بن ابی طالب! پس اگر تمام مردم همگی در  
 راهی به راه افتادند، و علی به راه دیگر افتاد، تو  
 آن راه را برو که علی می رود! و مردم را ترک کن!  
 ای عمّار علی تو را از هدایت بر نمی گرداند، و به  
 ضلالت رهبری نمی نماید! ای عمّار! اطاعت  
 کردن از علی، اطاعت کردن از من است، و  
 اطاعت نمودن از من، اطاعت نمودن از خداوند  
 عزّ و جلّ است».

و أمّا از طریق خاصّة: شیخ طوسی در «أمالی»

خود با سند متصل روایت می یوفد عن بك لام زالمذك  
 ق اهذع لله اضی رةملمسّم أ زالت: سمعت رسول الله

<sup>۱</sup> «غایة المرام» مقصد دوّم ص ۵۴۰، حدیث یازدهم.

صَلَّى اللّٰهَ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِكَفِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ

دَارُ.<sup>۱</sup>

أمّ سلمه گوید: «از پیامبر خدا - در حالی که  
دست علی علیه السلام را گرفته بود - شنیدم که  
می گفت: بعد از من حقّ با علی علیه السلام  
است، و هر کجا که علی برود و دور بزند، حقّ با  
او می رود و دور می زند».

و نیز شیخ طوسی در «امالی» از جماعتی از ابو

المفضّل با سند متصل روایت می رَفُزُنْ بِتَلَصِّهِ زَا لِمَنْكَ  
عَى جَسَدِ اِمْدَعَبِ بُوَثَلَاتٍ تَحْتَهُ سَارِبٌ لَخَدَا اِهْ نَالِي حُذَيْفَةَ؛  
فَقَالَ لَهُ: اِنَّ هَذِهِ الْفِتْنَةَ قَدْ وَقَعَتْ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟!

قَالَ: اِذَا اَنْتَ فَرَعْتَ مِنْ دَفْنِي، فَشُدَّ عَلَيَّ رَا حِلَّتِكَ

وَ الْحَقُّ بَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاِنَّهُ عَلَيَّ الْحَقُّ وَ الْحَقُّ لَا يُفَارِقُهُ.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> ص ۵۴۰ و ص ۵۴۱، حدیث اوّل.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» مقصد دوّم، ص ۵۴۱، حدیث دوّم.

صلة بن زفر می گوید: «چون رحلت حذیفه نزدیک شد، در همان لحظات آخر که می خواست جان تسلیم کند، و پارچه سراسری به روی او کشیدند، من سر خود را در زیر پارچه بردم و به حذیفه گفتم: این فتنه واقع شد، حال تو مرا به چه امر می کنی؟!»

حذیفه گفت: چون از دفن کردن من فارغ شدی! بر مرکب سوار شو و با سرعت خود را به علی برسان و به او ملحق شو! زیرا که او بر حق است، و حق از او مفارقت نمی کند!»

و نیز ابن بابویه با سند متصل روایت می کند از شداد بن اوس که می گفت: چون جنگ جمل بر پا شد، من نه بر له علی بودم و نه بر علیه او، و تا هنگامی که روز به نیمه رسید، من دست از قتال برداشته و متوقف بودم، و چون نزدیک شد که شب فرا رسد، خداوند در دل من انداخت که به علی بپیوندم و بر له او جنگ کنم، و علی هذا به او پیوستم و جنگ کردم تا به جایی که کار منتهی شد به همان جا که منتهی شد، و پس از آن به مدینه آمدم و بر امّ سلمه وارد شدم.

امّ سلمه به من گفت: از کجا می آئی؟! گفتم: از بصره!

امّ سلمه گفت: با کدامیک از دو گروه بوده ای؟!

گفتم: ای امّ المؤمنین! من تا نیمه روز از  
جنگ کردن توقّف داشتم! و خداوند در دل من  
انداخت که به نفع علی جنگ کنم!

امّ سلمه گفت: کار خوبی کردی! چون من از  
رسول خدا شنیدم که می گفت: **مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا  
فَقَدْ حَارَبَنِي؛ وَ مَنْ حَارَبَنِي فَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ.**

«هر کس با علی جنگ کند، با من جنگیده  
است، و هر کس با من جنگ کند، با خدا جنگیده  
است.»

من گفتم: **أَفْتَرِينَ أَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ؟!**

آیا نظر تو اینست که حقّ با علی است؟!!

گفت: آری به خدا سوگند **عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ**

**الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**. علی با حق است و حق با علی

است. سوگند به خدا که امت محمد با

پیغمبرشان از در انصاف در نیامدند، زیرا که مقدم

داشتند کسی را که خدا او را مؤخر داشت، و

مؤخر داشتند کسی را که خدا او را مقدم داشت،

و ایشان زن‌های خود را در خانه‌های خودشان

محفوظ و مصون نگاه داشتند، آنگاه زوجه رسول

خدا را از خانه بیرون برده و در منظر و مرآی همه

مردم به جنگ بردند.»

**عَلِيٌّ وَ أَهْلَ بَيْتِ أَوْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِيزَانِ حَقِّدٍ**

وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: **إِنَّ لَأُمَّتِي**

**فُرْقَةً وَ خُلَفَاءَ فَجَامِعُوهَا إِذَا اجْتَمَعَتْ، وَ إِذْ**

**افْتَرَقَتْ مِنَ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ، ارْقُبُوا أَهْلَ بَيْتِي!**

**فَإِنْ حَارَبُوا فَحَارِبُوا، وَ إِنْ سَالَمُوا فَسَالِمُوا، وَ**

**إِنْ زَالُوا فزُولُوا، فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُمْ حَيْثُ كَانُوا.**

«سوگند به خدا که من از رسول خدا شنیدم

که می‌گفت: در امت من اختلاف و جدائی واقع

می‌شود، پس اگر همه امت من بر امری اجماع و

اجتماع کردند، شما نیز با آنان اجتماع کنید! و اگر

از راه میانه و معتدل جدائی را پیشه ساختند شما

مراقب و ملازم اهل بیت من بوده باشید، پس اگر

جنگ کردند، شما نیز جنگ کنید! و اگر صلح

کردند شما نیز صلح کنید! و اگر به جائی حرکت  
کند شما نیز با آنان حرکت کنید! زیرا حقّ با  
ایشان است، هر کجا که بوده باشند».

من گفتم: اهل بیت رسول خدا چه کسانی  
هستند؟!

گفت: آن کسانی که خداوند ما را به پیروی و  
تمسّک از ایشان امر کرده است، و ایشان إمامان  
بعد از او هستند که تعدادشان به مقدار نقباء بنی  
اسرائیل (دوازده عدد) است.

علی است و دو سبط رسول خدا و نه نفر از  
صلب حسین، اهل بیت رسول خدا هستند، و  
ایشانند إمامان معصوم و پیشوایان مطهّرون.

من گفتم: إِنَّ اللَّهَ، هَلَكَ النَّاسُ إِذَا. اَنَا لِلَّهِ بِنَابِرِ

همه مردم هلاک هستند!

گفت: **(كُلُّ حِزْبٍ بِمَالِدَيْهِمْ فَرِحُونَ)**.<sup>۱</sup> هر گروه

و جماعتی به آنچه دارا هستند، خرسند و خوشحالند.

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» مقصد دوّم، ص ۵۴۱ و ص ۵۴۲، حدیث ششم.

و نیز شیخ در «مجالس» خود از جماعتی از  
 أبو المفضل با سند متصل خود از اعمش از سالم  
 بن اَبی الجعد مرفوعاً از اَبو ذرّ آورده است که  
 عمر بن الخطاب امر کرد که علیّ علیه السّلام و  
 عثمان و طلحة و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و  
 سعد بن اَبی وقاص بعد از مرگ او، در خانه‌ای  
 بروند، و در آن خانه را بر روی خود ببندند، و در  
 امر خلافت مشورت کنند. و سه روز آنان را  
 مهلت داد که چنانچه پنج نفر از آنها بر خلافت  
 یکی متفق القول شدند، و یک نفر از آنها مخالفت  
 کرد، باید آن یک نفر کشته شود، و اگر چهار نفر  
 از آنها بر خلافت یکی متفق شدند، و دو نفر از  
 آنها مخالفت کردند، باید آن دو نفر کشته شوند.  
 و چون همه آنها بر رأی واحدی اتفاق کردند،  
 علی بن اَبی طالب علیه السّلام به آنها گفت: من  
 دوست دارم که آنچه را که می‌گویم از من  
 بشنوید! پس اگر حقّ بود قبول کنید، و اگر باطل  
 بود ردّ کنید!

همگی گفتند: بگو. امیرالمؤمنین علیه السّلام  
 یکایک از فضائل خود را بر شمرد، و آنچه را که  
 رسول خدا درباره او گفته بود، بازگو کرد، و  
 همگی تصدیق می‌نمودند، تا آنکه فرمود:

**أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ**



سَلَّمَ قَالَ: الْحَقُّ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ؛ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَزُولُ

الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ زَالَ؟! قَالُوا: نَعَمْ! «آیا می‌کشد که مدینه‌د

دومر فالدخل و سرب: بن مزا المدعب، ت سالی عابق ح، لی ع و

ت ساق ح اب، دور بلی عاج ک ره و، و ال ابند به بق ح

می‌م؟ دور! دست‌فگی گهم: ی‌را»!

چقدر خوب و عالی ابن حمّاد عبدی<sup>۱</sup> در

غدیریّات خود، عید غدیر را توصیف

کرده، و مقام و منزلت مولا امیرالمؤمنین علیه

السّلام را همانند بسیاری از شعرای دیگر بیان

کرده است، آنجا که گوید:

### غدیریّه ابن حمّاد عبدی

يَوْمُ الْغَدِيرِ لِأَشْرَفِ الْأَيَّامِ \*\*\* وَ أَجْلُهَا قَدْرًا عَلَيَّ

---

<sup>۱</sup> «غاية المرام» مقصد دوّم، ص ۵۴۲، حدیث هشتم.

<sup>۲</sup> ابو الحسن علیّ بن حمّاد بن عبید الله بن حمّاد عدوی بصری است، و در «الغدیر» ج ۴، از ص ۱۴۱ تا ص ۱۷۱، در ترجمه احوال او و غدیریّات و مرثی و قصائد او مطالبی نغز و دلنشین آورده است، الحقّ اشعار او دلکش و سلیس و پر محتوی است، و می‌توان او را در ردیف اوّل از شعرای اهل بیت محسوب داشت. گویا سلاست الفاظ و نظم معنی از درون آن موج می‌زند، و یکپارچه معانی مرتّباً و مسلسللاً در قالب الفاظ ریخته می‌شود. این اشعار عاشق دلسوخته اهل بیت است و داستان مظلومیّت آنان خواب و خوراک را از او ربوده است. داستان کربلا و قضایای واقعه را خوب مجسم می‌کند. این شاعر در قرن چهارم می‌زیسته است و معاصر شیخ صدوق و از اقران او بوده است، و نجاشی او را درک کرده است، و او از کتب اَبی أحمد جلودی بصری متوفّی در سنه ۳۳۲ روایت می‌کند.

## الأَسْلَامِ ١

يَوْمٌ أَقَامَ اللَّهُ فِيهِ إِمَامَنَا \*\*\* أَعْنَى الْوَصِيِّ إِمَامَ كُلِّ

## إِمَامِ ٢

قَالَ النَّبِيُّ بِدُوحِ حُمِّ رَافِعًا \*\*\* كَفَّ الْوَصِيَّ يَقُولُ

## لِلْأَقْوَامِ ٣

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَى لَهُ \*\*\* بِالْوَحْيِ مِنْ ذِي

## الْعِزَّةِ الْعَلَامِ ٤

هَذَا وَزِيرِي فِي الْحَيَاةِ عَلَيْكُمْ \*\*\* فَإِذَا قَضَيْتُ فَذَا

## يَقُومُ مَقَامِي ٥

يَا رَبِّ وَالِيٍّ مَنَعَ أَقْرَبَ لَهُ الْوَلَا \*\*\* وَأَنْزَلَ بِمَنْ عَادَاهُ

## سُوءَ حِمَامِ ٦

فَتَهَافَتَتْ أَيْدِي الرِّجَالِ لِبَيْعَةٍ \*\*\* فِيهَا كَمَالُ الدِّينِ وَ

## الْأَنْعَامِ ٧

١ - حَقًّا كِه رُوز غَدِير شَرِيف تَرِين رُوزهَا، وَ

---

<sup>١</sup> والى صيغة أمر از والى يوالى است و بايد وال باشد با حذف لام الفعل چون در ناقصات در حال جزم بجای حرکت آخر، حرف آخر ساقط می شود. لیکن چون وال قافیه و وزن رامی شکند، کسرة لام را اشباع کردند و از آن یاء متولد شد.

<sup>٢</sup> «الغدیر» ج ٤، ص ١٤٨. و در «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ١، ص ٥٣١ شش بیت اول را آورده است.

گران‌قدرترین روزها، در عالم اسلام است.

۲ - روزی است که در آن، خداوند امام ما را

که وصیّ رسول خدا و امام هر امامی است به ولایت نصب کرد.

۳ - پیغمبر خدا در کنار سایبان درختان خمّ

که دست وصیّ خود را بلند کرده بود، به تمام گروه و جماعت مردم گفت:

۴ - هر کس من بر او ولایت دارم، این علی

بر او ولایت دارد، و این وحیی است که از خداوند عزیز و علامّ رسیده است.

۵ - این علی در زمان حیات من، وزیر من بر

شماست، و چون بدرود حیات گفتم جانشین من خواهد شد.

۶ - ای خدای من! تو ولیّ آن کس باش که ولایت او را اقرار کند! و بر دشمن او مرگ بد را فرود آر!

۷ - پس بنابر این گفتار، دست‌های مردمان برای بیعت کردن با علی از یکدیگر پیشی می‌گرفت، و برای بیعت هجوم آورده و سبقت می‌گرفتند، آن بیعتی که در آن کمال دین خدا و نعمت او منظوری بود.

ما بحول الله و قوته در ابحاث سابق مدلل و مبرهن ساختیم که: ولایت از مهم‌ترین اساس و پایه‌های دین مبین است، بلکه می‌توان گفت بزرگترین ستون و تکیه گاه ایمان و اصالت و واقعیتی است که تمام دل‌ها را به خود جذب و به کعبه و قبله مقصود رهبری می‌کند، فلذا در حدیث عشیره که در پیرامون آیه انذار بیان شد، اسلام و پذیرش نبوت رسول الله را توأم با ولایت و پذیرش مقام اولویتی مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است. تو گوئی که نبوت و ولایت، دو شاخه‌ای هستند که از یک بن روئیده شده، و یا دو طفلی می‌باشند که از یک پستان شیر خورده‌اند، خلافت و وصایت و ولایت آن حضرت، در امتداد خلافت الهی و ولایت رسول خدا بوده، و علت مبقیه حیات و زندگی و سیر تکاملی

نفوس به مقام امن و امان خدائی، و آرامش در حریم دل و کعبه توحید، پس از فراق و عبور از عالم کثرت و غوغای آشوبگرانه قوای خیالیّه و وهمیّه، بعد از علّت محدثه آن که وجود اقدس حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم است، می‌باشد.

و بر همین قاعده، رسول خدا پیوسته و همیشه مرارا و کرارا، در سفر و حضر، و شب و روز، و خلوت و جلوت و در بین مجتمع مردم، و در نزد خواصّ و نزدیکان، بر این مهمّ مراقبت دارد، و وصایت و ولایت امیر مؤمنان را ابلاغ و تبلیغ می‌نماید، و او را معرفی می‌کند، و یکایک از مکارم اخلاق و حسن شیم او را بر می‌شمرد، و مقام علم و وسعت دانش و بینش او را تذکّر می‌دهد، و ولایت را بر آنها استوار می‌نماید.

ولی تا سال آخر حیات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آیه‌ای که با صراحت و روشنی این مسئله را بیان کند نازل نشده، و رسول خدا در مجمع علنی در ضمن خطبه‌ای آن حضرت را معرفی ننموده و به مقام خلافت و ولایت نسبت به جمیع مؤمنین و مؤمنات، نصب ننموده بودند.

# وصیت اکید رسول الله صلی الله علیه و آله و

## سلم در سال آخر حیات

و البته معلوم است که نصب آن حضرت کاری بس مشکل و دشوار است. اعراب تازه مسلمان و خوگرفته به آداب جاهلیت که درست معنای نبوت را نمی فهمند، و بین آن و حکومت فرقی نمی گذارند، و ولایت را فقط یک ریاست و زعامت ظاهری می پندارند، و در میان آنان جماعت کثیری از منافقان نیز دیده می شوند که به ظاهر، اسلام را پذیرفته، و در دل های آنان أحقاد بدریه و حنیئه و خیبریه و احدیه غلیان دارد، راضی نیستند که به آسانی ولایت را بپذیرند، همچنان که نبوت را نیز به آسانی نپذیرفته بودند.

آری پیامبر اکرم تمام دستورات و قوانین خدا را برای مردم در مدت بیست و سه سال - سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه - بیان کرده است، و اصول معارف و توحید و ارسال رسل و انزال کتب و معاد خلاق را در روز باز پسین در پیشگاه و موقف حضرت ربوبی مشروحا مبین ساخته است، و مهلکات و منجیات و مفسد و مصالح و طریق شقاوت و راه سعادت را بطور مفصل و مشروح تذکر داده است، و لیکن اینک نوبت آن رسیده است که دین خدا را کامل و

نعمت او را بر مردم تمام گرداند، و با معرفی و نصب حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام به مقام ولایت و خلافت که حاوی زعامت و حکومت مطلقه اوست، دایره تبلیغ را مختوم و کامل و مکمل گرداند، و خیر و رحمت و برکت و فیض الهی را بر مردم بطور مداوم و مستمرّ جاری سازد، و بدین وسیله تمام ثلمه‌ها و شکاف‌ها و موارد نقص و کوتاهی را که در ظاهر دین پدید می‌آمد برای ابد تتمیم و ترمیم فرماید.

این امر پیوسته ادامه داشت تا سال آخر عمر رسول خدا، که در این سال سفارش‌ها بیشتر، و توصیه‌ها افزون‌تر، و تأکیدها قوی‌تر و شدیدتر بود. زیرا که رسول خدا می‌دانستند که از دنیا می‌روند، و غیر از علی کسی نیست که واجد ولایت باشد، و متحمّل اعباء خلافت گردد، و در حقیقت حافظ و نگاهدارنده و پاسبان و پاسدار دین خدا و قرآن کریم و روح و سرّ نبوت باشد، و در حقیقت ولایت علی در امتداد بیست و سه سال نبوت رسول الله، و حافظ خطّ مشی آن حضرت بود، و بدون اعلان و معرفی ولایت، نبوت رسول الله ناقص و زحمات طاقت فرسای آن حضرت عقیم می‌ماند.





از این روی در این سال پیوسته رسول الله به وصایت امیرالمؤمنین، و ولایت او بر هر مؤمن و مؤمنه، و خلافت و زعامت او، توصیه‌ها داشتند، تا اینکه پیامبر مأمور می‌گردند از طرف خدا، ولایت او را علناً بدون خفیه و پنهانی، بلکه علنی در مجمع مردم بیان کنند، و او را معرفی کنند، در جائی که همه طبقات و اصناف مردم، از شهرها و قراء و کشورها گرد آمده‌اند، تا اینکه آنان این پیام را به همه مردم جهان برسانند.

پیامبر در این سال که سال دهم از هجرت است، خود عازم حجّ بیت الله الحرام شدند، و از مدتی قبل در مدینه اعلام و إعلان حجّ آن حضرت شد. این سفر، سفر عادی نیست، زیرا پیغمبر خدا با تجهیزات کافی برای أداء مناسک حجّ حرکت می‌کند، تمام زوجات آن حضرت، همراه هستند، و هر کدام در کجاوه‌ها نشسته و با حالت إحرام از ذوالحلیفة (مسجد شجره) همراه رسول الله به سوی مکه رهسپارند. اصحاب آن حضرت و أرحام آن حضرت همگی هستند. و از شهر مدینه آن قدر مسلمانان حرکت کرده‌اند که قابل شمارش نیست، زن و مرد، پیر و جوان، غنی و فقیر، قدرتمند و ناتوان، همه و همه إحرام بسته و به سوی مکه می‌روند، بطوری که در روایات و سیر و تاریخ، یکصد هزار نوشته، و

بسیاری یکصد و بیست و چهار هزار نفر ضبط کرده‌اند. و خلاصه مطلب آنکه هر کس بنحوی که ممکن بوده است با رسول الله حرکت کرده، و با کاروان نبوت به راه افتاده است، و غیر از مردمان عاجز و فرتوت و مریض‌هایی که قدرت بر حرکت نداشتند، تمام اهل مدینه در این سفر ملازم پیامبر خدا هستند. و چه سفری!

باید دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت خود از مکه به مدینه فقط یک حج بجای آوردند، و آن همین حجی است که در سال دهم از هجرت بوده است

نیز سه عمره انجام داده‌اند: اوّل، عمره حدیبیه که در آن پس از إحرام و حرکت رسول الله و اصحاب، کفار مکه جلوی حضرت را گرفتند و مانع از دخول مکه شدند، و حضرت دستور دادند در همان محلّ منع و توقّف، سرها را بتراشند، و شترها را قربانی کنند، و از إحرام بیرون آیند، و در ضمن معاهده نامه با کفار قریش شرط شد که مسلمانان در سال بعد به مکه روند و عمره به جای آورند.

# حج‌ها و عمره‌های رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

## آلِه وَ سَلَّمَ

دوم، عمره فضاء که در سال بعد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمَ با أصحاب به احرام عمره، محرم شده و به مکه مکرمه داخل و عمره را بجای آوردند.

سوم، عمره‌ای بود که پس از پایان غزوه حنین چون رسول خدا غنائم جنگ را تقسیم کردند، و از راه طائف مراجعت می‌کردند، به مکه داخل شده و از جِعْرَانَةَ<sup>۱</sup> احرام بستند و یک عمره بجای آوردند.

و در بین این سه عمره بین شیعه و سنی اختلافی نیست، و لیکن تواریخ اهل تسنن، برای رسول خدا یک عمره دیگر نیز ذکر می‌کنند و می‌گویند: آن عمره‌ای است که رسول الله با حج خود در سنه دهم هجرت انجام داده است، و حج ایشان توأم با عمره بوده است، و بنابراین مجموع عمره‌های رسول الله بعد از هجرت به چهار عدد می‌رسد.<sup>۲</sup> و لیکن اکثر اخبار شیعه این مطلب را رد می‌کند و اثبات می‌کند که رسول الله طبق

---

<sup>۱</sup> جِعْرَانَةَ وَ جِعْرَانَةَ به کسر جیم و سکون عین، و به کسر عین و فتحه راء مشدده، هر دو قسم صحیح است.

<sup>۲</sup> «البدایة و النّهایة» ج ۵ ص ۱۰۹ و ص ۱۱۴، و «مناقب» ابن شهر آشوب از طبری از ابن عباس ج ۱، ص ۱۲۱.

مدارک خود اهل تسنن در حجة الوداع فقط حج

بجای آورده‌اند، و با آن عمره‌ای نبوده است.<sup>۱</sup>

گویند: همه آن عمره‌های سه گانه در ماه

ذوالقعدة الحرام واقع شده است.<sup>۲</sup> اما آیا حضرت

رسول الله قبل از هجرت حج انجام داده‌اند؟ و یا قبل

از نبوت هم حج انجام داده‌اند؟ چون حج از جمله

شرایع حضرت ابراهیم علیه السلام است، و مشرکین

قبل از اسلام هم در جزیره العرب بنا به پیروی از

سنت آن حضرت حج را با دخل و تصرفات و

تحریفاتی بجای می‌آوردند، این مسئله محل خلاف

است. ابن کثیر گوید: رسول خدا قبل از نبوت و بعد

از نبوت و قبل از هجرت حج بجای می‌آورده‌اند.<sup>۳</sup>

ابن سعد گوید: از روزی که رسول خدا به

مقام نبوت برانگیخته شدند، تا آن روزی که

---

<sup>۱</sup> در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:  
اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث عُمَر مَفْتَرَقَات: عمرة فی  
ذالْقَعْدَةِ أَهْلَمَنْ عَسْفَانَ وَ هُوَ عَمْرَةُ الْحَدِیَّةِ، وَ عَمْرَةُ أَهْلِ مَنْ الْجُحْفَةِ وَ هِيَ  
عَمْرَةُ الْقِضَاءِ وَ عَمْرَةُ أَهْلِ مَنْ الْجِعْرَانَةِ بَعْدَ مَا رَجَعَ مِنَ الطَّائِفِ مِنْ غَزْوَةِ  
حَنِینِ. («کافی»، جلد چهارم از فروع، ص ۲۵۱). و اما روایتی را که در «بحار  
الانوار» ج ۶ ص ۶۶۶ از «خصال» صدوق و «امالی» طوسی ذکر می‌کند از  
ابن عباس که رسول خدا چهار عمره انجام داده‌اند و یکی از آنها با حجشان  
بوده است، قابل اعتماد نیست.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة»، ج ۵ ص ۱۰۹، از بخاری و مسلم و احمد.

<sup>۳</sup> «البدایة و النهایة»، ج ۵ ص ۱۰۹.

خداوند، آن حضرت را به سوی خود برد و قبض  
روح نمود، غیر از یک حجّ که همان حجّة  
الاسلام در سال دهم از هجرت باشد انجام  
ندادند، و ابن عباس را ناخوشایند بود که بگویند:  
این حجّ حجّة الوداع است، و می گفت: حجّة  
الاسلام است.<sup>۱</sup>

ابن برهان حلبی شافعی گوید: از وقتی که  
رسول الله به مدینه هجرت کردند، غیر از این  
حجّة الوداع حجّی انجام ندادند، و اما قبل از  
هجرت سه حج بجای آوردند، و گفته شده  
است: دو حجّ و آن دو حجّی است که انصار  
مدینه در عقبه با آن حضرت بیعت کردند. و در  
کلام ابن اثیر آمده است که آن حضرت قبل از  
هجرت همه ساله حجّ می کرده اند. و در کلام ابن  
جوزی آمده است که آن حضرت قبل از نبوت و  
بعد از نبوت بقدری حجّ نموده اند که حساب آن  
را غیر از خداوند کسی نداند.<sup>۲</sup>

ابن شهر آشوب گوید: بخاری گفته است  
رسول خدا قبل از نبوت و بعد از نبوت بقدری  
حجّ نموده اند که مقدارش معلوم نیست، و بعد از  
هجرت غیر از حجّة الوداع حجّ دیگری را

---

<sup>۱</sup> «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۷۳.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه»، ج ۳، ص ۲۸۹.

نکرده‌اند. و جابر بن عبد الله انصاری گفته است:  
 رسول خدا سه حج کرده‌اند: دو تا قبل از هجرت  
 و یکی بعد از هجرت که حجّة الوداع  
 است. و علاء بن رزین و عمرو بن یزید از  
 حضرت صادق علیه السّلام آورده‌اند که فرمود:  
 رسول خدا بیست حجّ بجا آورد. و طبری از ابن  
 عبّاس آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و  
 آله و سلّم چهار عمره: حدیبیّه و قضاء و جعرانه و  
 عمره‌ای که با حجّشان نمودند بجای آوردند. امّا  
 معاویه بن عمّار از حضرت صادق علیه السّلام آورده  
 است که: رسول الله سه عمره جدا جدا انجام  
 داده‌اند: حدیبیّه و قضاء و جعرانه، و ده سال در مدینه  
 توقّف کردند و سپس حجّة الوداع را انجام دادند و  
 علی بن ابی طالب را در روز غدیر خم به امامت  
 نصب نمودند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> «مناقب» ابن شهر آشوب سنگی طبع سنگی، ج ۱، ص ۱۲۱.

در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که رسول الله بعد از ورود به مدینه یک حجّ بیشتر نکردند ولی در مکه با قوم خود حجّهای بسیاری بجای آورده‌اند.<sup>۱</sup>

و نیز در «کافی» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که رسول خدا بیست حجّ بجای آورده‌اند.<sup>۲</sup>

و در «علل الشرائع» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که چون سلیمان بن مهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حجّ رسول خدا بجای آورده‌اند؟

حضرت در پاسخ گفتند: بیست حجّ در پنهانی و مخفیانه، و چون در هر نوبت از حجّ از مازمین<sup>۳</sup> عبور می‌کرد پیاده می‌شد و بول می‌کرد. سلیمان می‌گوید: گفتم به چه علت در مازمین پیاده می‌شد و بول می‌کرد؟!

حضرت گفتند: به جهت آنکه آنجا اولین مکانی بود که بت پرستی رواج یافت، و از سنگ کوه آنجا قطعه‌ای را برداشته، و بت هبل را تراشیده بودند، همان بتی که علی بن ابی طالب

---

<sup>۱</sup> «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۴. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۹.

<sup>۲</sup> «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۵.

<sup>۳</sup> مازم راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند، و از همین جهت موضعی را که بین عرفات و مشعر است و راه باریک می‌شود مازمین گویند.

آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور

اسلام و علو

قدرت رسول الله، و پیغمبر خدا امر کردند که آن

را در زیر در ورودی باب بنی شیبۀ دفن کردند، تا

چون مردم داخل می‌شوند، آن را در زیر قدم خود

بگیرند، و از این روست که دخول از باب بنی شیبۀ

مستحب شده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «علل الشرائع» ج ۲، ص ۴۵۰.



البته اشکالی که در حجّهای رسول الله قبل از هجرت به نظر می‌رسد، دو چیز است:

اوّل از جهت مکان، و آن اینکه قریش در موسم حجّ از حرم خارج نمی‌شدند، و در ضمن أداء مناسک از مزدلفه به عرفات نمی‌رفتند و می‌گفتند: قریش که از أعظم مردم به شمار می‌آیند، نباید از حرم خارج شوند. و می‌دانیم که یکی از أعمال حجّ، وقوف به عرفات است.

در اینجا روایات بیان می‌کند که رسول الله در ضمن حجّشان به عرفات می‌رفته‌اند، و با سایر طبقات مردم که از غیر قریش بوده‌اند، و در عرفات وقوف می‌کرده‌اند، وقوف نموده و سپس به مشعر الحرام و مزدلفه می‌آمدند.

دوّم از جهت زمان، و آن اینکه اعراب جاهلی برای آنکه پیوسته زمان حجّ در زمان معتدلی واقع شود که هوا ملایم باشد، در هر سال زمان حجّ را چند روز از حساب ماههای قمری که میزان برای اعمال است به تأخیر می‌انداخته‌اند، و این عبارت است از نسیء که قرآن آن را زیادی کفر خوانده است. و بنا بر این در تمام سنوات حجّ، حجّ در غیر موقع و زمان مشخص خود واقع می‌شد، مگر در سی و سه سال یکبار، که مطابق با همان زمان ماه هلالی و موقع مشخص خود در نیمه اوّل ماه ذوالحجّه الحرام می‌شد. و این مطابقه فقط در

سنه حجّة الوداع است که رسول الله حجّ بجای آورده. و همان طوری که خواهیم دید، رسول خدا در ضمن خطبه خود حجّ را به همان طریقۀ واقعی خود برگردانیده و اعلان موقع مشخص خود را با ترک نسیء در نیمه اول شهر ذوالحجّة نمودند.

و بنا بر این اصل، اگر رسول خدا، از سی و سه سال مانده به سنه حجّة الوداع یعنی ده سال مانده به نبوت می خواستند حجّ با مردم انجام دهند، می بایست آن را در

غیر موقع معین خود بجای آورند و مبتلا به تأخیر و نسیء گردند، که البته این امر از آن حضرت با وجود آیه قرآن که آن را از کفر می شمارد صادر نمی شد. و بنا بر این باید گفت: آن حضرت حجّ را خود به تنهایی در موقع مقررّ انجام می داده اند.

# کیفیت حجّ و عمره‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم قبل از هجرت

و بر این اساس علاوه بر روایتی را که از «علل الشرائع» نقل کردیم، روایاتی دیگر وارد است که صراحت دارد بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، حجّ‌های خود را در پنهانی انجام می‌داده‌اند.

چنانکه در «کافی» از سهل، از ابن فضال، از عیسی فراء، از ابن ابی یعفور، از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌آید که: **حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِشْرِينَ حَجَّةً مُسْتَسِرَّةً كُلَّهَا، يَمُرُّ بِالْمَأْزَمِينَ فَيَنْزِلُ فِيبُولٍ**.<sup>۱</sup> «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بیست حجّ در پنهانی گزاردند، که در هر یک از آنها از مأزمین عبور می‌کردند، و پیاده می‌شدند، و بول می‌کردند». و علی هذا إشکال اختلاف موقف نیز حلّ خواهد شد.

جمهور از عامّه گفته‌اند: حجّ در سنه ششم از هجرت واجب شد، و رافعی در کتاب «سیر» خود آن را صحیح شمرده است، و نووی از او

---

<sup>۱</sup> «فروع کافی» جلد ۴، ص ۲۵۱ و ص ۲۵۲.

پیروی کرده است.<sup>۱</sup> و بعضی گفته‌اند در سنه نهم واجب شد، و بعضی در سنه دهم گفته‌اند، و این قول را ابو حنیفه اختیار کرده است، و بر همین اساس قائل به وجوب فوری شده است، و بعضی قبل از هجرت گفته‌اند، و این گفتار غریبی است.<sup>۲</sup>

و أمّا از بعضی از روایات خاصّه که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا تمام احکام دین را به مسلمین آموخته بودند، از نماز و روزه و زکوة. و فقط فریضه حجّ و ولایت مانده بود، تا رسول خدا در این سفر آنها را به مردم آموخت، و مناسک حجّ را یکایک بازگو کرد، و امیرالمؤمنین علیه السّلام را در خطبه‌های خود در مکه و عرفات و منی بطور عموم از راه توصیه به اهل بیت، و در خطبه غدیر خمّ بطور خصوص از راه معرفی شخصی و شهودی و وجدانی به مقام ولایت و امامت از جانب حق نصب نمود، و بنا بر این دین خدا را کامل و نعمت را تمام نمود، می‌توان استفاده کرد که وجوب حجّ در سال دهم از هجرت

---

<sup>۱</sup> در «شذرات الذهب» ج ۱ ص ۱۳ این قول را قبول کرده است.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹. و ملخصاً در «نهایه» ابن کثیر در ج ۵ ص ۱۰۹ آورده است.

بوده است.

در این سال از اوّل ماه ذوالقعدة حضرت رسول الله به اطراف و اعلام از مسلمانان نامه‌ها نوشتند، و همه را مطلع و خبردار نمودند که رسول خدا در این سال قصد حجّ دارد و عازم حرکت به سوی بیت الله الحرام است.<sup>۱</sup>

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ \* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ \* ثُمَّ لِيُقْضَىٰ أَفْئَتُهُمْ وَيُؤْفُوا نُدُورَهُمْ وَيُطََّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾<sup>۲</sup>

«و ندا کن! و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حجّ! تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند\* تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند، و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان

---

<sup>۱</sup> در «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۹ از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم الحجّ، فکتب إلی من بلغه کتابه ممّن دخل فی الاسلام أنّ رسول الله یرید الحجّ یؤذّنهم بذلك؛ لیحجّ من أطاق الحجّ.

<sup>۲</sup> سوره حج: ۲۲ - آیه ۲۷ تا ۲۹.

و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمة الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند، و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگیها و چرکها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانه قدیمی (بیت الله الحرام) طواف کنند».

جمهور از مفسرین و حسن و جبائی گفته‌اند که این آیه خطاب به پیغمبر است، و از امیرالمؤمنین و ابن عباس و ابو مسلم آمده است که خطاب به حضرت ابراهیم است.<sup>۱</sup>

و چون در آیه قبل وارد است که: ﴿وَ إِذْ بَوَّأْنَا

لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾<sup>۲</sup> و این آیه عطف

است بر خطاب ﴿طَهَّرَ بَيْتِي﴾، لذا باید گفت که

خطاب به ابراهیم است، و خطاب به حضرت رسول

الله از سیاق کلام، بعید است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۴، ص ۸۰.

<sup>۲</sup> «و یاد بیاور ای پیغمبر زمانی را که محلّ عبادت قرار دادیم برای ابراهیم مکان بیت الله را و خطاب کردیم که آن بیت را برای طواف طائفان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده بجای آورندگان پاک و طاهر گردان».

<sup>۳</sup> «المیزان» ج ۱۴، ص ۴۰۴.

# دعوت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

## برای حجّة الوداع

و البته رسول الله به عنوان حکایت این خطاب، مردم را به حجّ دعوت می‌نموده است، و اعلام خدا را از ناحیه ندای ابراهیم به سمع جهانیان می‌رسانیده است، و امر خدا را با این آیه ابلاغ می‌فرموده است.

مردم از هر سو به مدینه منوره روی آوردند، تا با رسول الله حجّ کنند و مناسک را بیاموزند، در اینجا دیگر جوان و پیر، و مرد و زن، و غنی و فقیر، مطرح نبود، بلکه بر هر کس که متمکن بود بدین سفر مبادرت کند، و در خدمت رسول الله این فریضه را بجای آورد، واجب بود به هر نحوی که ممکن است آماده سفر گردد.

تمام اهل مدینه که متمکن از سفر بودند، به جز عاجزان و مریضان با معیت افرادی که از خارج مدینه آمده بودند، با رسول الله سفر کردند.

در «سیره حلبیه» گوید: «چون حضرت می‌خواستند از مدینه بیرون روند، در مدینه مرض آبله (جدری به ضم جیم و فتح دال، و یا جدری به فتح آن دو) و یا مرض حصبه آمد، و این امر موجب شد که بسیاری از مردم نتوانند با



پیامبر حجّ کنندا، و لیکن مع ذلک جماعت‌هایی  
با پیامبر خدا از مدینه بیرون آمدند که تعداد آنها  
را غیر از خدا کسی نمی‌داند. گفته شده است:  
چهل هزار نفر، و گفته شده

است: هفتاد هزار نفر، و نود هزار نفر، و گفته  
شده است: یکصد و چهارده هزار نفر، و یکصد و  
بیست هزار نفر، و بیش از این مقدار نیز گفته شده  
است.<sup>۲</sup>

میر خواند بلخی گوید: «قریب صد بدنه  
(شتر) جهت خاصّ خویش سوق فرمود، و یکی  
از آنها را به دست مبارک خود اشعار و تقلید  
کرده نَاجِیةُ بَنُ جُنْدُبُ را به ضبط شتران  
گماشت. نَاجِیةُ گوید که: از حضرت مقدّس  
نبوی پرسیدم که اگر شتری از این شتران به سر  
حدّ هلاک رسد چه کنم؟!»

---

<sup>۱</sup> حضرت برای شادی خاطر محرومان از حرکت با خود، در موقع مراجعت  
فرمودند: عُمْرَةٌ فِی رَمَضَانَ تَعْدِلُ حِجَّةً. أَوْ قَالَ: حِجَّةٌ مَعِيَ: «عمره در ماه  
رمضان به اندازه حجّ و یا به اندازه حجّ با من ثواب دارد»، این جمله را به زن  
انصاری: اُمّ سنان فرمودند چون از او پرسیدند: چرا با ما به حجّ نیامدی؟!  
او در جواب گفت: ما فقط دو شتر آبکش داریم که بر روی یکی از آنها  
شوهرم و فرزندم سوار شدند و به حجّ رفتند، و با یک شتر دیگر از چاه آب  
می‌کشیدیم و زمین خود را که کاشته بودیم آب می‌دادیم! و این جمله را  
حضرت نیز به اُمّ سلیم و اُمّ طَلَق و اُمّ هَيْثَم گفته‌اند. (سیره حلبیه) ج ۳ ص  
(۲۸۹).

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹.

«جواب داد که: آن را نحر کن! و قلاده‌اش را خون‌آلود ساخته، بر صفحه یمینای (راست) سنام او بزن، و باید که تو و هیچکس از رفقای تو از آن گوشت نخورد. و در آن زمان فاطمة علیها السّلام و جمیع امّهات مسلمین را در هودج‌ها نشانده، به شرف مصاحبت اختصاص داشتند. به روایتی در آن راه صد و چهارده هزار کس ملازم رکاب فلک فرسای بودند.»<sup>۱</sup>

و خواند امیر، غیاث الدّین حسینی - مورّخ شهیر - گوید: «در آن سفر سیّدۀ النّساء فاطمة زهراء و امّهات مؤمنین تمام در هودج‌ها نشسته همراه بودند، و به روایتی یکصد و چهارده هزار، و به قولی صد و بیست و چهار هزار کس در آن راه به خدمت حضرت رسالت پناه استسعاد یافته زبان به تلبیه گشودند.»<sup>۲</sup>

و این حجّ را حجّة البّلاغ، و حجّة الإسلام، و حجّة الوداع<sup>۳</sup> و حجّة التّمَام، و حجّة الکِمال<sup>۴</sup> گویند.

اما حجّة البلاغ گویند به جهت خطبه‌هایی که حضرت در آن سفر ایراد می‌کرده‌اند و در آنها

---

<sup>۱</sup> «روضه الصّفا» طبع سنگی رحلی، ج ۲، در اوّل داستان حجّة الوداع.

<sup>۲</sup> «حبیب السّیر» طبع حیدری، ج ۱، ص ۴۰۹.

<sup>۳</sup> «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۲۸۸.

<sup>۴</sup> «سیره» سید احمد زینی دحلان ج ۳، ص ۱ در هامش «سیره حلبیّه».

خطاب به مسلمانان نموده و خدا را شاهد  
می گرفتند و می گفتند: اللهم هل بلغت؟! «بار  
پروردگارا آیا من ابلاغ کردم؟!»<sup>۱</sup>

امَّا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ گویند به جهت آنکه رسول  
خدا، احکام حج را طبق دستورات اسلام بیان کرده،  
حدود عرفات و مشعر و منی را معین نموده، و  
وجوب إفاضه و حرکت از عرفات را در شب عید  
قربان که مشرکان برای قریش نسخ کرده بودند، بیان  
فرمود، و حج را به زمان اصلی خود برگردانیده، و  
تأخیر آن را که نسیء می باشد، و موجب ازدیاد کفر  
است، مشروحا و مستدلاً بر آیه کریمه بیان فرمود، و  
نیز سعی بین صفا و مروه را از شعائر الهی دانست، و  
خود سعی فرمود، و سایر آداب حج را از طواف و  
نماز، و بالأخص بیان وجوب حج تمتع را برای  
افرادى که منزلشان از مکه دور است، و بقاء این  
وجوب را تا روز قیامت مفصلاً بر فراز کوه مروه بعد

---

<sup>۱</sup> مرحوم علامه امینی درج اول از «الغدیر» در پاورقی ص ۹ گوید: آنچه به  
گمان من می رسد (و گمان شخص روشن بین یقین است) آن است که  
حجة الوداع را حجة البلاغ گویند به جهت نزول قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ  
بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ﴾. همچنان که حجة التمام و الكمال گویند به  
جهت نزول قوله تعالى: ﴿اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى﴾  
- الآية.

از نزول جبرائیل و آوردن وحی الهی بیان فرمود.

## اسامی آخرین حجّ رسول خدا

و اَمَّا حِجَّةُ الْوَدَاعِ گویند، به جهت تودیع رسول الله با مسلمانان در ضمن برخوردها و خطبه‌ها، و این تودیع بعد از رحلت آن حضرت در زمان کوتاهی که هفتاد روز بعد از غدیر خمّ و هشتاد روز بعد از خطبه در عرفات و در منی صورت گرفته بود، معلوم و مشهود شد، و مردم را تودیع و توصیه نمود به کتاب خدا: قرآن کریم، و عترت خود: اهل بیت که تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند، و دو متاع نفیس و پرارزش می‌باشند که متمسکین به آنها هیچگاه گمراه نمی‌شوند.

و اَمَّا حِجَّةُ التَّمَامِ و اِكْمَالِ گویند به جهت نزول آیه کمال دین و تمام نعمت که به دنبال خطبه آن حضرت در روز غدیر خمّ بر مردم ارزانی شد، و لله الحمد دین مردم کامل و نعمت خداوندی به تمامیت خود رسید.

البته باید دانست که این جمعیت انبوه که با رسول الله به مکه حرکت کردند خصوص اهل

---

<sup>۱</sup> حجة الوداع و حجة الاسلام - به کسر جیم - دلالت بر هیئت و کیفیت کند؛ و آنچه در السنه مشهور است که به فتح جیم خوانند، دلالت بر مرّه می‌کند؛ و از اغلاط است.

مدینه و قراء اطراف بودند، و اما جماعتی که از

سایر اماکن همچون

یمن آمدند بر این مقدار افزوده می شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با ابو موسی اشعری<sup>۱</sup> از

جانب یمن آمدند، و در مکه به رسول خدا ملحق

شدند.

---

<sup>۱</sup> «سیره زینی دحلان» ج ۳، ص ۴.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله در سنه دهم از هجرت خالد بن ولید را با جماعتی به طرف یمن فرستادند، تا آنان را به اسلام دعوت کنند. خالد بن ولید مدت شش ماه با لشکر خود در یمن توقّف کرد و آنچه ایشان را به اسلام دعوت کرد مؤثر نیفتاد.<sup>۱</sup>

تا آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم امیرالمؤمنین علیه السلام را با سیصد نفر روانه یمن ساختند، و برای آن حضرت لوائی (پرچمی) بستند، و عمامه سه پیچ بر سرش بستند که از دو طرف آویزان بود، از طرف جلو بقدر یک ذراع، و از طرف پشت بقدر یک وجب بود،<sup>۲</sup> و فرمودند: چون بدانجا می رسی خالد را خلع و عزل کن! و امّا لشکریان خالد مختارند هر کدام که بخواهند با تو باشند، و هر کدام که بخواهند با خالد به مدینه مراجعت کنند، و چون به نزد اهل یمن رسیدی با آنان مبادرت به جنگ مکن، مگر آنگاه که آنان پیشقدم گردند!

و این اولین لشگری بود که بدین ترتیب در آن بلاد که بلاد مذحج<sup>۳</sup> است از ناحیه نجران<sup>۳</sup> وارد

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۰۵.

<sup>۲</sup> «روضه الصفا» ج ۲، وقایع سال دهم هجرت، ذکر توجّه امیرالمؤمنین علیّ و شرح حال امام زمن. و «حبیب السیر» ج ۱، ص ۴۰۸.

<sup>۳</sup> در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۱۹ آمده است که: و بعث علیّ بن ابی

شد. امیرالمؤمنین علیه السّلام برای أخذ خمس و غنائم، لشکر را متفرّق ساختند، و مقداری غنیمت گرد آمد و بر آن غنائم بُریدهٔ بن الحُصیب اسلمی<sup>۱</sup> را گماشتند، و سپس آنان را به اسلام خواندند، آنان امتناع کردند و شروع به تیراندازی نمودند، و سنگ پرتاب می کردند.

حضرت صفوف خود را منظم ساخت و لواء را به دست مسعود بن سنان سلمی داد، و با لشکر خود حمله نمود. بیست نفر از دشمنان کشته شدند و بقیه هزیمت کردند.

## خروج امیرالمؤمنین علیه السّلام برای حجّ از یمن به مکه

حضرت فراریان را تعقیب نفرمود، و سپس ایشان را به اسلام دعوت کرد. آنان با مسارعت جواب مثبت دادند و بیعت کردند. قبیله همدان بدون جنگ اسلام آوردند و به مجرد آنکه امیرالمؤمنین نامه رسول الله را برای آنان خواندند، همگی مسلمان شدند.

---

طالب رضوان الله علیه إلى أهل نجران لیجمع صدقتهم، و یقدم علیه بجزیتهم. و عین این عبارت را طبری در تاریخ خود، ج ۳، ص ۱۴۷ از طبع دوّم آورده است. و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳.

<sup>۱</sup> بریدهٔ بن حصیب اسلمی، رئیس وفد طایفه اسلم است که بر پیامبر وفود کردند. «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۷۹.

حضرت صورت اسلام قبيله همدان را برای رسول الله نوشتند، حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم سجده شکر بجای آوردند و سه بار گفتند: السّلام على همدان، و اهالی یمن به دنبال اسلام قبيله همدان مرتباً شروع کردند به اسلام آوردن.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السّلام برای اخذ خمس از غنائم قرعه زدند، بدین ترتیب که غنائم را به پنج قسمت تقسیم کردند، و درباره یک سهم نوشتند: سهم خدا. و چون قرعه زدند، اولین سهم که مشخص بود، سهم خمس درآمد، آن را ممهور و مقفل نمود تا به پیامبر برسانند، و بقیه غنیمت را که چهار پنجم بود بین اصحاب و لشکریان خود توزیع کردند.

در «ارشاد» مفید و «علل الشرائع» صدوق وارد است که: رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم برای امیرالمؤمنین علیه السّلام به یمن نامه نوشتند که به سوی مکه برای حجّ حرکت کند و لیکن نوع حجّی را که رسول خدا بر آن احرام بستند در این نامه متذکر نشدند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «کامل التواریخ» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۰، و «ارشاد» مفید ص ۳۳، و «إعلام الوری» ص ۱۳۷.

<sup>۲</sup> «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۳.



امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکریان و سهم  
 خمس از غنیمت، از یمن به سوی مکه حرکت  
 کرده، و در راه محرم شدند و در مکه با رسول  
 خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تلاقی کردند.<sup>۱</sup>  
 حرکت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 از مدینه بعد از نماز ظهر روز شنبه بیست و  
 پنجم ذوالقعدة بوده است، چون اوّل طبق  
 روایات کثیره، آن حضرت پنج روز از ماه  
 ذی‌دنتفر نوبت مدنام قدعق: *يَذْنَمِينَ قَبَسِ مَخِ*  
*قَدَعَقًا*، و ثانیاً بطور مسلم روز اوّل ماه ذوالحجه،  
 پنجشنبه بوده است، زیرا بدون هیچ اختلاف بطور یقین  
 گفته می‌باشد تا فروردین ماه که فروردین ماه که مدنا  
 مدنا و خدنا، ت سا ه دوبه عجم زور، ه بزور جینپن یا ربانپ  
 ی ذ ل و ا ه ک مدنام ه بنشچنپ زور ه بنش زور ت سا ه جح  
 دوبدهاوخ. *ةياغ الأمر نمی ی ذ مامدناوت زور سی قدعق*  
 همشش و ت سید ه بنش ت روص ن یا رد اریز د شاب ه دوب  
 ی مدوش، ت سا ه دش در او همچنپ و ت سید ت یا اور رد و.

<sup>۱</sup> «طبقات» ابن سعد ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

<sup>۲</sup> «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۴۸، و «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۰، و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۳، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۸۹، و «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۱۱.

یمن و یمنیدم زامعجم زور رد المدخل و سر همیئوگبهمیناوت  
دندش ج راخ، لك لام بن بس نأ زامه ك تی ایاور قبط اریز  
تسا مدیسر، دار رهظ زمانه لله لوسرر مدینه چهار  
ركعت بجای آوردند.<sup>۱</sup> و چون نماز ظهر روز جمعه باید  
با خطبتین بجای آورده شود، نمیتعكر راهچدناوت  
دشاب هدوب، یمن فی رط زامه ار لله لوسر ج و رخن اوت  
تفرگه بنشچنپ زور، تروصن یا رد اریز، بششش  
یذام زامی می قاب قدعقدنام، بششچنپهن، زور اما و  
قفه بنشط پنج روز به آخر ماه مانده است.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۱۱ از بخاری و مسلم و سنائی از ابو قلابه از انس، و از احمد از ابراهیم بن میسره از انس.

باری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
غسل نموده، و گیسوان شانه زده، و به موی  
مشکبوی خود روغن مالیده، و در دو لباس: إزار  
و رداء، بعد از نماز ظهر به سوی ذوالحلیفه که  
در یک فرسخی مدینه است حرکت کرد و نماز  
عصر را در آنجا بطور قصر (دو رکعت) بجای  
آورد، و در مدینه بجای خود أبو دجانة سماک  
بن حرشه ساعدی و یا سباع بن عرفطه غفاری را  
گماشت.<sup>۱</sup>

حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها با  
زوجات رسول الله همگی در ذوالحلیفه محرم  
شدند، و تلبیه گفتند، و چون حج آنها حج افراد  
بود، و با خود هدی (شتر و یا گاو و یا گوسفند)  
نیاورده بودند، فلهدا عقد إحرامشان به تلبیه بود.  
آنگاه در هودجها

نشسته و عازم رحیل شدند، و تمام نه نفر از  
زنهای حضرت رسول در این سفر بودند.

---

<sup>۱</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۱۰ و  
«سیره زینی دحلان» ج ۳، ص ۳.

# کیفیتِ احرام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

## سَلَّمَ

و لیکن رسول خدا با خود هدی آوردند، و آن عبارت بود از یکصد شتر، و یا شصت و شش نفر، و یا شصت و چهار نفر، و یا شصت و سه نفر، که با هدیی که امیرالمؤمنین علیه السّلام از جانب یمن آوردند، و مقدار آن سی و اندی بود، مجموعاً به یکصد نفر بالغ شد.

از این شترهائی که رسول الله با خود آورده بودند یکی را به دست مبارک خود در ذوالحلیفه اشعار و تقلید کردند<sup>۱</sup>، و بقیّه را دستور دادند که اشعار و تقلید کنند و عقد حجّ رسول الله که حجّ قران بود به اشعار و تقلید شد. آنگاه بر روی ناقه قصوای خود سوار شده، و به راه افتادند، و همین که ناقه در حرکت افتاد و حضرت به بیابان رسیدند، صدا به تلبیه بلند کردند<sup>۲</sup>:

**لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ! لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ! إِنَّ**

---

<sup>۱</sup> اشعار عبارت است از آنکه صفحه راست کوهان شتری را که به عنوان هدی و قربانی خود به مکه می‌برند، خون‌آلود نموده، بطوری که خون بر صفحه آن کوهان جاری شود. و تقلید عبارت است از آنکه یک جفت کفشی را که آن شخص در آن نماز خوانده است، به هم گره زده و در گردن آن شتر و یا گاو و یا گوسفند آویزان کنند.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۱۷ و ص ۱۲۰.

# الْحَمْدُ وَالنُّعْمَةُ لَكَ وَالْمُلْكُ! لَا شَرِيكَ لَكَ!<sup>۱</sup>

آری! آری! اجابت کردم دعوت تو را دو بار،  
إِجَابَةً بَعْدَ إِجَابَةٍ! ای پروردگار من! اجابت کردم  
بعد از اجابت! اجابت کردم بعد از اجابت! هیچ  
گونه شریک و انبازی برای تو نیست! اجابت  
کردم بعد از اجابت! و حَقًّا که تمام مراتب و  
درجات حمد و سپاس و نعمت و سلطنت،  
اختصاص به تو دارد! شریک و انبازی برای تو  
نیست!

باری در ذو الحلیفه أسماء بنت عمیس<sup>۲</sup> که در

---

<sup>۱</sup> «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۴ ص ۲۵۰، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۲،  
و «روضه الصفا»، ج ۲.

<sup>۲</sup> أسماء بنت عمیس خثعمیة از زنان بزرگوار و مکرم اسلام است. خواهر  
مادری میمونه زن رسول الله است، در سنه دوم از هجرت با جعفر بن ابی  
طالب علیه السلام ازدواج کرد، و در هجرت حبشه از او سه فرزند: عبد الله،  
و عون و محمد را آورد، و در سنه هفتم از هجرت با حضرت جعفر به مدینه  
بازگشت. در سنه هشتم شوهرش جعفر در جنگ موته شهید شد، و ابو بکر  
او را تزویج کرد و از او محمد را زائید، و پس از ابو بکر حضرت  
امیرالمؤمنین علیه السلام او را به حباله نکاح خویش درآوردند و از آن  
حضرت یحیی را آورد (ابن عبد البر در «استیعاب» ج ۴ ص ۱۷۸۵). و نیز  
در «استیعاب» در ضمن ترجمه احوال فاطمة بنت رسول الله علیهما السلام  
در ج ۴ ص ۱۸۹۷ آورده است که: حضرت فاطمه سلام الله علیها به أسماء  
وصیت کردند که چون من از دنیا رفتم، تو با علی مرا غسل دهی! و کسی  
دیگر را راه مده! چون آن حضرت رحلت کردند، عائشه آمد و خواست وارد  
شود، أسماء گفت: داخل مشو! عائشه شکایت به نزد ابو بکر برد و گفت:  
این زن خثعمیة مانع می شود که ما در تجهیز دختر رسول خدا دخالت کنیم.  
ابو بکر آمد، و در خانه ایستاد و گفت: ای أسماء! چرا نمی گذاری زن های  
رسول خدا بر دختر رسول خدا داخل شوند؟! أسماء گفت: فاطمه وصیت  
کرده، و مرا امر نموده که کسی را بر جنازه او وارد نکنم! ابو بکر بازگشت و

آن وقت در حباله نکاح ابوبکر

بود مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ را زائید.<sup>۱</sup> اَسْمَاءُ به رسول  
اللَّهِ پیغام داد که چه کنم و تکلیف من با احرام  
چیست؟!

حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ  
سَلَّمَ دستور دادند که احرام ببند و تلبیه بگو! و  
مقداری پنبه با خود بردار و با کمربندی خود را  
ببند، و تلبیه برای احرام حج بگو!<sup>۲</sup>

حضرت صادق علیه السَّلَام فرمودند: در  
زائیدن اَسْمَاءُ برکتی بود برای زنان، برای آنان که  
بزایند، و یا به عادت حیض مبتلا شوند، که در  
این صورت به همان عملی که رسول خدا به او  
دستور دادند عمل می کنند و بدون هیچگونه  
خللی حج خود را انجام می دهند.<sup>۳</sup>

اَسْمَاءُ با همین حال وارد مکه شد، و چون  
مدّت نفاس او گذشت، با آنکه هنوز خون قطع  
نشده بود حضرت رسول دستور دادند که طواف

---

گفت: طبق امر او رفتار کن! و در این حال علی علیه السَّلَام و اَسْمَاءُ به  
تنهایی جنازه دختر رسول الله را غسل دادند.

<sup>۱</sup> در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ در این باره ۲ روایت از «کافی»  
حکایت می کند. و نیز در ص ۶۶۵ از «إعلام الوری».

<sup>۲</sup> «سیره حلیّه» ج ۳ ص ۲۹۲، و «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۹، و «روضة  
الصفا» طبع سنگی ج ۲، ضمن بیان حجة الوداع.

<sup>۳</sup> «فروع کافی» ج ۴ ص ۴۴۴ از حضرت صادق علیه السَّلَام.

کند و نماز بخواند، و او هم طبق دستور رسول  
خدا عمل نمود.<sup>۱</sup>

باری حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَ سَلَّمَ آن شب را در ذوالحلیفه به خاطر اسماء  
توقف

کردند،<sup>۲</sup> و فردا صبح به راه افتادند، و مسلمانان به  
راه افتادند. عجیب منظرمتسای. نایب نیا رد  
ی م راکم شچات روانه پیدای و هراوسدنک، و لجر د، و  
سرتشپ، طأ وراف رسول الله، همه إحرام بسته و  
غسل کرده، و صدای لبیک از هر سو به گوش می رسد،  
لد و جارعمردی لها م طعأ م سائ ن آت ابذ ج ق ش ع ر د ماه  
ت سا. سی طانغم ه بذ ج اب ه ک ت سا لله ا ل و س ر ک نیا  
هدادت کر ح ارت مان یای لها، نیا رد ه نهر بای و سر و  
لی زأ بوبیح تضر ح ق ش ع ر د روانه پیدای داو خدای  
سرمدی به راه انداخته است، همه می دنیوگ: لَكِ يَبَدُّ  
لَكِ يَبَدُّ لَكُمْ هَلَلًا! لَكِ يَبَدُّ لَكِ يَشْرَ لَا لَكِ يَبَدُّ.

---

<sup>۱</sup> «فروع کافی» ج ۴ ص ۴۴۹ از حضرت باقر علیه السلام.

<sup>۲</sup> «إعلام الوری» ص ۱۳۸.

# کیفیت حرکت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و

## سَلَّمَ در سفر حجّة الوداع

ابن جوزی أبو الفرج گوید: از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السّلام روایت است که: از جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنْصَارِيٍّ پرسیدم که حجّ رسول خدا را برای من بیان کن! جابر گفت: رسول خدا مدّت نه سال که در مدینه درنگ نموده بود، حجّ نکرد، و پس از این مدّت در سال دهم اعلان فرمود که رسول الله در این سال قصد حجّ دارد. افراد بشر بسیاری به مدینه روی آوردند و همگی می‌خواستند به رسول خدا اقتداء و ایتمام کنند، و عمل خودشان را عیناً طبق عمل آن حضرت قرار دهند.

جابر گوید: ما با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم تا به ذوالحلیفه رسیدیم، رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ در مسجد آنجا دو رکعت نماز گزارد و سپس سوار ناقه قصوا شد، و چون ناقه، آن حضرت را در میان بیابان آورد، من نظر کردم دیدم: تا جایی که سوی چشم من می‌بیند، در جلوی آن حضرت سواره و پیاده است، و در طرف راست آن حضرت اینچنین است، و در طرف چپ او اینچنین است، و در طرف پشت سر اینچنین است.

پس رسول خدا صدا به کلمه توحید گشود و



زبان باز کرد: **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ**

**لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا**

**شَرِيكَ لَكَ.**<sup>۱</sup> آنگاه می‌بینیم: این حاکم بر دل‌ها،

و مسیطر بر قلوب، و مهیمن بر ارواح

که این سیل عظیم از انبوه جمعیت را پروانه‌وار

به دور خود جمع کرده، و چون شمع در عشق جمال

لایزالی در احتراق آورده است، خود بر روی شتر

سرخ مویی سوار شده که فقط یک جلّ کهنه و

فرسوده بر روی آن شتر انداخته شده است، و با خود

فقط یک قطیفه دارد، که از شدت کهنگی، ألیاف

برجسته آن سائیده شده، و از بین رفته، و معلوم

نیست که چهار درهم ارزش داشته باشد.

ابن کثیر دمشقی از حافظ ابو بکر بزار با سند

خود از انس آورده است که: **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**

**[وآله] وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلِ رَثٍّ وَتَحْتَهُ قَطِيفَةٌ وَقَالَ:**

**حِجَّةٌ لَا رِيَاءَ فِيهَا وَلَا سُمْعَةَ.**<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «الوفاء باحوال المصطفى» ج ۲ ص ۲۰۹، و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۷، و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۵۰.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳، و در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۰ برهان الدین حلبی شافعی آورده است، و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۷.

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَجَّ  
خود را بر روی جلی کهنه و فرسوده بجای آورد،  
و زیرانداز او فقط یک قطیفه بود، و می فرمود:  
این حجّی است که در آن ریا و خودنمائی و  
شهرت طلبی نیست.»

و حافظ ابو یعلی موصلی از آنس آورده است که

قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ عَلَى  
رَحْلِ رَثٍّ وَقَطِيفَةٍ تُسَاوِي أَوْلَاتُ سَاوِي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ،  
فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ حِجَّةٌ لَا رِيَاءَ فِيهَا.<sup>۱</sup> «رسول خدا صَلَّى اللهُ

عليه و آله و سلم، حجّ کردند بر روی پلاس کهنه و بی  
ارزشی، و بر روی قطیفه‌ای که ارزش آن چهار درهم  
بود - یا چهار درهم ارزش نداشت - و می گفت: بار  
پروردگارا این حجّی است که در آن خودنمائی نیست.»

باید دانست که همین رسول الهی که بر روی  
پلاس کهنه و قطیفه بی ارزشی حجّ می کند، برای  
هدی و قربانی در راه خدا و اطعام مساکین و  
مستمندان با خود صد شتر می برد، و همه را نحر  
می کند، و به فقرا و مستمندان تقسیم می کند، و

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۱۲ و ص ۱۱۳، و در «سیره حلبیّه» ج ۳، ص  
۲۹۰ برهان الدین حلبی شافعی آورده است، و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص

به أميرالمؤمنين می فرماید: حتی پوست و جلّ  
شترها را به قصاب مده! و همه را در راه خدا  
انفاق کن! این است مقتدای ما. ﴿وَلَكُمْ فِي  
رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ  
الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

أما اغنیای ما که حجّ می کنند از کشتن یک  
گوسفند در منی تجاوز نمی نمایند، و بنده به  
خاطر ندارم و نشنیده‌ام که کسی از همکیشان ما  
در منی شتر کشته باشد، با آنکه مخارج ایاب و  
ذهاب، سنگین و ثروت نیز در درجه بالا باشد.

## اعتراض عایشه به رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم

در «سیره حلبیه» آورده است که بعضی نقل  
کرده‌اند که شتر عائشه تندرو و سریع السیر بود،  
و بارش سبک. ولی شتر صفیه (یکی دیگر از  
زوجات رسول الله) کندرو بود، و بارش سنگین.  
فلهذا پیوسته شتر صفیه از قافله عقب می ماند.

و بنابراین حضرت رسول الله دستور دادند که  
بار صفیه را بر شتر عائشه گذاردند، و بار عائشه  
را بر شتر صفیه. و چون چنین کردند، رسول خدا

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۱، از سوره ۳۳: احزاب: «بتحقیق که از برای شما در اقتدای شما به  
رسول خدا ماده تاسی و الگوی خوبی است، برای آن کس که امید خدا و  
روز قیامت را داشته باشد و یاد خدا را بسیار کند».

برای استمالت و عطف خاطر عائشه به نزد او آمدند و گفتند: یا أمّ عبد الله! بار تو سبک بود و شتر تو سریع السیر! و بار صفیّه سنگین بود و شتر او بطیء السیر! و بدین جهت موجب کندی حرکت قافله بود، که ملاحظه می کردید، و بجهت هماهنگی با شتر صفیّه، قافله از حرکت می ماند، و ما بار تو را بر شتر او، و بار او را بر شتر تو نهادیم تا تعادل برقرار شود، و قافله بتواند به سیر خود ادامه دهد!

عائشه گفت: تو چنین می اندیشی که رسول خدا هستی؟!!

حضرت گفتند: یا أمّ عبد الله! آیا تو در شکّ هستی که من رسول خدا هستم؟!!

عائشه گفت: پس چرا حالت این طور شده است که عدالت نمی کنی؟!!

عائشه می گوید: در أبو بکر پدرم حدّث و تندی بود، و سیلی بر چهره من زد، و رسول خدا أبو بکر را ملامت کردند که چرا سیلی زدی؟!!

ابو بکر گفت: مگر نشنیدی که چه گفت؟! رسول خدا فرمود: **دَعَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ الْغَيْرَاءَ لَا يَعْرِفُ** **أَعْلَى الْوَادِي مِنْ أَسْفَلِهِ**.<sup>۱</sup> «او را به حال خود باز

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۳.

گذار! چون زن شخصیت طلب، بالای وادی و بیابان را از پائین آن تمیز نمی‌دهد و فرق نمی‌گذارد».

و از أحمد بن حنبل با اسناد خود از أسماء بنت ابی بکر آورده‌اند که: چون فرود آمدند در مکانی که آن را عرج می‌گفتند، شتری که بر روی آن توشه سفر رسول الله بود گم شد، و بر روی آن شتر توشه سفر ابو بکر نیز بود. و نگهبان آن شتر، غلام ابو بکر بود.

ابو بکر به غلام خود گفت: شتر کجاست؟! غلام گفت: دیشب آن را گم کرده‌ام! ابو بکر در حالتی که عصبانیت و حدت بر او چیره شده بود، گفت: یک عدد شتر، تو آن را هم گم می‌کنی، و شروع کرد با شلاق و تازیانه به غلام خود زدن، و رسول خدا می‌گفت: نگاه کنید به این محرم و ببینید در حال إحرام چه می‌کند؟! و خود رسول الله تبسم می‌کرد و زیاده بر این چیزی نگفت.<sup>۱</sup>

بعضی از أصحاب چون آگاه شدند که زامله رسول الله (شتر با بار توشه) گم شده است قدری حیس آوردند (غذائی که با آرد و روغن و خرما تهیه می‌کنند) و در مقابل آن حضرت گذاردند.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۱۳.

حضرت به ابو بکر که به شدت به غلام غیظ کرده بود، فرمودند: ای ابو بکر آسان بگیر بر خود! کار نه به دست ماست و نه به دست تو! و این غلام بسیار مراقب و مواظب بود و اهتمام داشت که شتر گم نشود.

و اینک این غذای طیب و پاکیزه را خداوند آورده است، و این بجای آن غذائی است که با زامله بود.

حضرت رسول الله و ابو بکر و هر کس که با آن دو نفر بودند، از آن غذا خوردند، و همگی سیر شدند. و در این حال صَفْوَانُ بْنُ مُعَطَّلٍ که وظیفه او دنباله‌داری قافله بود، آمد و شتر گم شده را آورد که بر روی آن زامله و توشه بود، و آن شتر را در منزلگاه رسول الله خوابانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابو بکر گفتند: حالا نظر کن و بین آیا از متاع تو چیزی مفقود شده است؟!

ابو بکر گفت: چیزی گم نشده است مگر یک قَعْب (کاسه بزرگ) که با آن

آب می خوردیم! غلام گفت: آن قعب با من است، و گم نشده است.

# مکانهایی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

## سَلَّمَ در سفر حجِّ پیمودند

چون خبر گم شدن زامله رسول الله به سَعْدُ  
بْنُ عَبَّادَةَ و فرزندش قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ رسید، ایشان  
برای رسول الله زامله و توشه سفر کامل آوردند،  
و هر کدام از آن دو پدر و پسر گفتند: یا رسول  
الله چنین خبردار شدیم که: زامله شما گم شده  
است، و اینک این توشه سفر به جای توشه گم  
شده باشد!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ  
فرمودند: خداوند توشه ما را به ما رسانید! شما  
توشه خود را بردارید و برگردانید! خداوند به هر  
دو نفر شما برکت دهد!<sup>۱</sup>

مَقْرِيضِيٌّ گوید: روز یکشنبه بود که رسول  
خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به يَلْمَلَمَ<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «سیره حلییه» ج ۳ ص ۲۹۳.

<sup>۲</sup> يَلْمَلَمُ اشتباه است و صحیح یلیل است، زیرا همان طور که در «معجم البلدان» آورده است: يَلْمَلَمُ مِيقَاتُ أَهْلِ يَمَنٍ است و دو شب راه تا مکه فاصله دارد، ولی یلیل اسم قریه‌ای است در نزدیکی وادی صفرآء از توابع مدینه. و نیز آورده است که: شَرَفُ السَّيَالَةِ محلی است میان ملل و روهاء، و عَرَقُ الظَّبِيَّةِ محلی است بین مدینه و مکه، و روهاء نیز محلی است بین مدینه و مکه، و منصرف موضعی است بین مکه و بدر که فاصله میان آنها چهار برید است، و أثایة موضعی است در راه جحفه که بین آنجا و مدینه بیست و پنج فرسخ است، و عرج گردنه‌ای است بین مکه و مدینه در راه حجّاج که با سقیا ذکر می‌شود، و جحفه قریه بزرگی است در راه مدینه که با مکه چهار مرحله فاصله دارد، و بین آنجا و مدینه شش مرحله است، و فاصله آنجا تا غدیر خم نیز دو میل است، و سقیا قریه‌ای است از توابع فرع

رسیدند، و از آنجا حرکت کرده و شام را در شَرَفُ السَّيَّالَةِ خوردند، و در همان جا نماز مغرب و عشاء را بجای آوردند، و سپس به راه افتاده و نماز صبح را در عِرْقُ الظُّبَيْيَةِ خواندند، و سپس در رَوْحَاءَ وارد شدند، و از رَوْحَاءَ نیز گذشته و نماز عصر را در منصرف گزاردند، و نماز مغرب و عشاء را در مُتَعَشَّى خواندند و آنجا هم شام خوردند، و نماز

صبح را در أَثَايَةَ بجای آوردند، و در صبح سه شنبه به عَرَج رسیدند، و در عرج که همان گردنه جُحْفَه است در دهان شتران حجام<sup>۱</sup> نهادند، و در روز چهارشنبه به سُقْيَا رسیدند، و صبح پنجشنبه در ابواء بودند، و نماز را در آنجا گزاردند، و در روز جمعه به جُحْفَه وارد شدند و از آنجا به قُدَيْد وارد شدند، و در روز شنبه آنجا بودند و روز

---

که فاصله میان آن دو تا جحفه نوزده میل است، و ابواء قریه‌ای است از توابع فرع از مدینه که بین آن و جحفه از سمت مدینه بیست و سه میل است، و قدید اسم موضعی است در نزدیکی مکه، و عسفان بین جحفه و مکه است، و غمیم و کراع الغمیم موضعی است بین مکه و مدینه که در میان رابغ و جحفه واقع است، و ظهران وادی است در قرب مکه و در آنجا قریه‌ای است که آن را مرّ گویند و به همین مناسبت آن قریه را به این وادی نسبت می‌دهند و می‌گویند: مرّ الظَّهران، و سرف در شش میلی مکه واقع است (معجم البلدان به ردیف حروف تهجی). و متعشّی ظاهراً اسم علم برای موضعی نیست، بلکه اسم مکان از ماده تعشّی است یعنی موضعی که شام خورده می‌شود.

<sup>۱</sup> حجام چیزی است که در دهان شتر می‌گذارند تا گاز نگیرد، و هیجان نکند.



یکشنبه به عُسْفَان رسیدند و از آنجا که حرکت کرده و به غَمِيم رسیدند، حاجیهای پیاده‌رو، در مقابل آن حضرت صف کشیده، و از راه رفتن شکایت کردند، حضرت دستور دادند که آنها بطور نَسْلَان بروند (قدم رو، و حرکت سریعی است که به حدّ دویدن نمی‌رسد) و چون پیادگان چنین کردند، در خود احساس راحتی نمودند، و در روز دوشنبه به مَرُّ الظُّهْرَان رسیدند، و از آنجا حرکت نکردند تا شب فرا رسید و در سَرَف آفتاب غروب کرد و نماز مغرب را نخواندند تا داخل مکه شدند، و چون به ثنّین رسیدند (دو گردنه است نزدیک به هم متصل به مکه) در بین آن دو گردنه شب را به روز آوردند، و در روز سه شنبه داخل مکه شدند.<sup>۱</sup>

و نیز در «طبقات» آورده است که: رسول خدا در روز دوشنبه به مَرُّ الظُّهْرَان رسیدند و آفتاب بر آن حضرت در سَرَف غروب کرد، و چون صبح شد غسل کرده، و در وقت روز داخل مکه شدند.<sup>۲</sup> و البتّه می‌دانیم که چون پنجشنبه اوّل ماه ذوالحجّه بوده است، روز ورود آن حضرت به مکه که روز سه‌شنبه است ششم ذوالحجّه خواهد

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۱، ص ۹ و ص ۱۰ از «امّاع» مقریزی، ص ۵۱۳ - ۵۱۷.

<sup>۲</sup> «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷۳، و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰.

بود.

باری حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَسَلَّمَ در سَرَفِ که در شش میلی مکه است نزول  
کردند. در آنجا به تمام حجاج امر کردند که نیت  
خود را از حجّ به عمره برگردانند، و به نیت عمره  
تلبیه گویند، و وارد مکه که می‌شوند عمل عمره  
بجای آورند، مگر آن کسانی که با خود هدیه  
(قربانی، اعمّ از شتر و گاو و گوسفند) آورده‌اند  
که آنها به همان نیت حجّ باقی باشند، تا هدیه  
خود را به محلّش در منی رسانیده، و در آنجا  
قربانی کنند، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ وَ سَلَّمَ و جمعی از مردم با خود هدیه آورده  
بودند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲، و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص

## حکم زنان حائض در حج

حضرت فاطمه زهراء سلام الله عليها، و جميع زنهاى مؤمنات، و نه تن زوجات رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم همگى نيت‌هاى خود را از حجّ افراد به عمره مبدّل کرده و بدین قصد تلبیه گفتند، و عائشه نیز به قصد عمره تلبیه گفته بود که در همین منزل سرف حائض شد، و معلوم است که حائض نمى تواند داخل مسجد الحرام شود، و طواف کند و نماز گزارد، و عمره نیاز به طواف و نماز و دخول در مسجد دارد.

او مى گوید: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آمد و من گریه مى کردم، فرمود: چرا گریه مى کنى گویا حائض شده‌اى؟! گفتم: آرى! سوگند به خدا که دوست داشتم در این سفر با شما نیایم!

رسول خدا فرمود: چنین سخن مگوی! این امرى است که خداوند بر دختران آدم نوشته است، ضررى بر تو ندارد! تو هم از دختران آدمى! آنچه بر آنها نوشته شده، بر تو هم نوشته شده است!

تو تلبیه برای حجّ بگو! و عمره خود را واگذار! إحرام برای حجّ ببند، و آنچه را که شخص حاجّ بجامى آورد، بجای بیاور! مگر آنکه

طواف نمی‌کنی<sup>۱</sup>، و چون طاهر شدی طواف می‌کنی، و از احرام حج بیرون می‌آیی!

عائشه می‌گوید: من داخل مکه شدم، ولی در مسجد الحرام نرفتم، و وقوف به عرفات نمودم با آنکه در حال حیض بودم، و چون طاهر شدم و آن در روز عید قربان و یا در شامگاه عرفه بود، دور خانه خدا طواف کردم، و سعی بین صفا و مروه نمودم، حضرت رسول الله فرمود: از حج محلّ شدی و بیرون آمدی.<sup>۲</sup>

این فقط حجّی بود که عائشه انجام داد، حجّ افراد که با آن عمره نبوده است، و لیکن حضرت زهراء سلام الله علیها و سایر زوجات رسول الله و زن‌های مسلمان به مجرد دخول در مکه عمره مفرده بجای آوردند، و سپس محلّ شده و از احرام بیرون شدند، تا در روز هشتم ذوالحجه که روز تروییه است از مکه احرام برای حجّ بسته، و به نیت حجّ افراد تلبیه گفتند و به عرفات آمدند، و در مشعر و منی مناسک حاجّ را انجام دادند، و در مکه طواف و نماز و سعی نموده، و حجّ خود را کامل نموده و سپس محلّ شدند، و بنابر این در این سفر یک عمره کامل و یک حجّ

---

<sup>۱</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰، «و البداية و النهاية» ج ۵ ص ۱۶۴.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۲، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۶۴.

کامل بجا آوردند که آن را حجّ تمتّع گویند.

و چون حضرت رسول الله ایام حج را به پایان رسانید، و بعد از ایام تشریق به مکه بازگشت، و در مُحَصَّب<sup>۱</sup> نزول فرمود، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در آنجا انجام داد. عائشه گفت: ای رسول خدا! من از اینجا به مدینه باز گردم و فقط یک حج بجا آورده باشم که با آن عمره نبوده باشد؟!!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برادرش - عبد الرحمن بن ابی بکر - را طلب کردند، و گفتند: خواهرت را از حرم بیرون ببر، و محرم شده، و چون از طواف فارغ شدید، در اینجا که مُحَصَّب است بیاید! و بنابر این یک عمره را خداوند مقدر فرمود. و در عبارت دیگری آمده است که:

ما چون از حرم بیرون شدیم از تَنَعِيم<sup>۲</sup> به إِحْرَامِ عَمْرَةٍ إِحْرَامِ بَسْتِمِمْ بجای آن عمره ای که از من فوت شده بود<sup>۳</sup>، و در دل شب طواف را انجام دادیم و سپس در مُحَصَّب آمدیم.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> مُحَصَّب موضعی است بین مکه و منی، و به منی نزدیکتر است. و بطحاء، مکه و خیف بنی کنانه است و حد آن از حجون است به طرف منی (معجم البلدان).

<sup>۲</sup> تَنَعِيم موضعی است در مکه که در خارج حرم و واقع در حلّ است، و بین مکه و سرف واقع است که تا مکه دو فرسخ فاصله دارد (معجم البلدان).

<sup>۳</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۶، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

<sup>۴</sup> در «کامل التواریخ» ج ۵ ص ۱۶۴ آورده است که همان طور که در احادیث

رسول الله فرمود: آیا از انجام طواف خود

فارغ شدید؟! عرض کردیم: آری!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از

آنکه در صبح سه شنبه غسل کرده به سوی مکه

حرکت کردند، و در وقتی که خورشید بالا

آمده بود در وقت ضحی از ثنیّه علیاً (گردنه بالای

مکه) که آن را کدّاء گویند (به فتح کاف و مدّ)

وارد مکه شدند، و ثنیّه کدّاء همان محلی است

که از آنجا به مقبره مکه مَعْلَاة و الآن آنجا را

جَحُون گویند سرازیر می شود.

---

وارد است حضرت رسول به جهت آرامش خاطر و طیب نفس او به او دستور چنین عمره‌ای را دادند.

<sup>۱</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۰، و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۱۴۸، و «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۹، و «بحار الانوار» ج ۶ ص ۶۶۶ از «کافی».

# تکبیر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهِ

## هنگام دیدن بیت الله

و از باب عبد مناف، که همان باب بنی شیبه است، و الآن به باب السلام معروف است وارد مسجد الحرام شدند، و چون نظرشان به کعبه - خانه خدا - افتاد دستهای خود را بلند کرده<sup>۱</sup> و تکبیر گفتند و سپس گفتند: **اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، فَحِينَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ! اللَّهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا، وَ مَهَابَةً وَ بِرًّا، وَ زِدْ مِنْ شَرَفِهِ وَ كَرَمِهِ مِمَّنْ حَجَّهٗ أَوْ اعْتَمَرَهُ تَشْرِيفًا وَ تَكْرِيمًا وَ تَعْظِيمًا وَ بِرًّا!**<sup>۲</sup>

«بار پروردگارا تو حقیقت سلام و اسم سلام و عالم سلام و سلامتی و امن هستی! و سلام بر عالمیان از ناحیه وجود اقدس تو افاضه می شود! پس بار پروردگارا ما را با اسم سلام خود تحیت بخش! و وجود ما را سراسر از سلام و سلامت خود سرشار فرما.

بار پروردگارا بر شرافت و عظمت و مهابت

---

<sup>۱</sup> در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲ ص ۱۰۹ وارد است که: آن حضرت هنگام دیدن خانه خدا دستها را تا بالای زمام ناقه بلند کردند، و قبل از نماز به طواف مشغول شدند.

<sup>۲</sup> «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۷۳، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۴، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۵۲، و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۳.



و إحسان این خانه بیفزا! و از شرف و کرامت آن،  
بر شرافت و کرامت و عظمت و إحسان کسانی  
که حجّ آن را بجای می آورند، و یا عمره آن را انجام  
می دهند افزون کن!»!

از جابر بن عبد الله روایت است که چون  
وارد مکه شدیم و آفتاب بر آمده بود، رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم تا در مسجد الحرام  
آمدند آنگاه شتر خود را خوابانیده و در داخل  
مسجد شدند و یکسره به سوی حجر الأسود  
رفتند، و آن را استلام نمودند، در حالی که دو  
چشم آن حضرت پر از اشک شده و سرازیر  
می شد، و چون طواف کرده، و از آن فارغ شدند،  
حجر الأسود را بوسیدند، و دست‌های خود را بر  
آن مالیده، و به صورت خود

مالیدند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۷۴، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۴، و «کافی»،  
فروع، ج ۴، ص ۲۵۰.

و از عکرمه از ابن عباس روایت است که  
گفت: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم بر حجر الأسود سجده کردند.<sup>۱</sup>

و از شافعی روایت است که رسول خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم در کنار حجر الأسود رو  
بروی آن ایستادند و آن را استلام نموده و مدت  
درازی دو لب خود را بر حجر گذارده بودند. و  
هر وقت آن حضرت استلام می کردند، می گفتند:  
بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. و به عمر گفتند: إِنَّكَ رَجُلٌ  
قَوِيٌّ أَتْرَاحِمَ عَلَى الْحَجَرِ (أَيِ الْأَسْوَدِ) تُؤْذِي  
الضَّعِيفَ، إِنْ وَجَدْتَ خَلْوَةً فَاسْتَلِمَهُ وَ إِلَّا  
فَاسْتَقْبِلْهُ وَ هَلِّ وَ كَبِّرُ.<sup>۲</sup>

«تو مردی قوی هستی، و ضعیف را اذیت  
می کنی! با روی آوردن به حجر الأسود مردم را  
زحمت مده! اگر مکان را خلوت یافتی، بر آن  
دست بکش! و اگر نه رو بروی آن بایست و  
تهلیل و تکبیر بگویی!»

و پس از طواف، حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله و سلم، در پشت مقام حضرت ابراهیم  
دو رکعت نماز گزاردند، و در رکعت اول سوره

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۷۵، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۵۵.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۴، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۵۹. و در  
«بدایة» آورده است: و الأ فکبّر و امض: یعنی تکبیر بگویی و بگذر!

قل يا أيها الكافرون، و در رکعت دوّم سورّه قل هو الله احد را قرائت کردند، و به سوی زمزم آمده، دلوی از آب برای حضرت در آوردند، حضرت از آب زمزم آشامیدند و بقیّه آب دهان را در دلو ریخته، و سپس دلو را در چاه زمزم خالی کردند، و گفتند: اگر مردم آب کشیدن از زمزم را با دست خود ستّی نمی گرفتند، من با دست خودم از چاه آب می کشیدم.

سپس آن حضرت به حجر الأسود بازگشتند و آن را استلام نمودند و به سوی کوه صفا رفتند، و این آیه را تلاوت کردند: **(إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ)**. (آیه ۱۵۸ از سوره ۲: بقره)

«بدرستی که کوه صفا و کوه مروه از شعائر

الله است، پس هر کس که حجّ

خانه خدا بجا آورد، و یا آنکه عمره را انجام

دهد، باکی بر او نیست که بین این دو کوه سعی

کند، و هر کس متصدّی کار خیر شود خداوند

شکر گزار و به کار او دانااست.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> از «صحیح مسلم» در شأن نزول این آیه آمده است که مهاجرین در زمان جاهلیّت که می خواستند حجّ کنند، تلبیه خود را از نزد دو بتی که در ساحل شطّ دریا بودند، و أساف و نائلة نام داشتند، می گفتند و پس از آن می آمدند، و بین صفا و مروه طواف می کردند و بعد از آن سر می تراشیدند، چون اسلام آمد، مهاجرین ناپسند داشتند که بین صفا و مروه طواف کنند زیرا که آن را

---

از آداب جاهلیت می پنداشتند، خداوند این آیه را فرستاد: ﴿إِنَّ الصِّفَا وَ  
المروة من شعائر الله﴾. و بعضی گفته اند که: سبب نزول آیه این است که:  
در دوران جاهلیت، انصار که می خواستند حج کنند، تلبیه به نام بت مناة  
می گفتند و هر کس که تلبیه به نام بت مناة می گفت دیگر بین صفا و مروه  
طواف نمی کرد، و چون اسلام آوردند درباره این موضوع از رسول الله  
پرسیدند، و آیه إِنَّ الصِّفَا وَ المَرْوَةَ فرود آمد «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵.

# کیفیت طواف و سعی رسول الله صلی الله علیه و

## آله و سلم

آنگاه فرمود: **أَبْدَأُ بِمَا أَبْدَأُ اللَّهُ<sup>۱</sup>**. «من ابتدا

می‌کنم از صفا که خداوند هم در کلام خود به صفا ابتدا نموده است». و از صفا بالا آمد بطوری که خانه خدا دیده می‌شد، روی خود را به بیت الله نموده، و سه بار گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ**

**أَكْبَرُ** و پس از آن تهلیل گفت و سپس گفت: **لَا**

**إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ**

**الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛**

**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ،**

**وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.** و سپس دعا کرد و پس

از آن، دو بار مثل آنچه را که از تکبیر و تهلیل و

دعا بر زبان جاری کرده بود بر زبان جاری کرده

که مجموعاً سه بار شد.

آنگاه از صفا پایین آمده و به سمت مروه

حرکت کرد، تا موقعی که قدم‌هایش در رفتن

مستقر شد در میان وادی و بطن مسیل<sup>۲</sup> شروع

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵، و «البدایة و النّهایة» ج ۵ ص ۱۶۰، و «کافی»،

فروع، ج ۴ ص ۲۴۹.

<sup>۲</sup> محلی که امروز بین صفا و مروه بوده و بنام مَسْعَى معروف است، در زمان رسول خدا به صورت یک وادی بوده است که مقداری از آن مسیل بوده و سطحش نسبت به سایر نقاط مسیر بین صفا و مروه عمیق‌تر بوده است.

کرد بطور رمل (قدم رو) راه رفتن تا آنکه از بطن  
مسیل چون بالا آمد بطور راه رفتن عادی حرکت  
کرد تا به مروه رسید.

رسول خدا از مروه بالا رفت تا خانه خدا دیده  
می شد و روی خود را به بیت

نموده آنچه را که از تکبیر و تهلیل و دعا در  
بالای صفا بجا آوردند در اینجا نیز به همان مقدار  
بجای آورده، و پس از آن به سوی صفا حرکت  
کردند و چون به همان مکان اوّل - بطن مسیل -  
رسیدند هروله کنان حرکت کرده تا از مسیل  
خارج شدند و بر صفا بالا رفته و پس از استقبال  
بیت الله و تکبیر و تهلیل و دعا به همان مقدار  
دفعه اوّل باز از صفا پائین آمده و به همان کیفیت  
دفعه اوّل از حرکت هروله و حرکت عادی در  
همان مواضع مخصوص به بالای مروه رفتند و به  
همان ترتیب استقبال نموده و دعا و تکبیر گفتند.  
و این رفت و آمد ادامه داشت تا هفت نوبت شد  
که در نوبت هفتم بر فراز کوه مروه ختم شد.<sup>۱</sup>

---

هَرُوْلَه و حرکت رملی رسول الله در بطن این مسیل بوده است.

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۳ و ص ۹۴، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۶۰، و «روضه الصفا» ج ۲ در ضمن ذکر حجّة الوداع رسول الله، و «الوفا بأحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

باید دانست که تا آن زمان، عمل عمره و عمل حجّ دو عمل مستقلّ و به تمام معنی جدا از یکدیگر بوده‌اند.

عمل حجّ عبارت بود از: إحرام از میقات، و وقوف در عرفات، و مشعر، و مناسک منی، و طواف خانه خدا، و نماز، و سعی بین صفا و مروه، و البتّه این عمل در ماههای بخصوص و تعیین شده برای حجّ صورت می‌گرفت. ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ (آیه ۱۹۶، از سوره ۲: بقره).

«حجّ را باید در ماههای معلوم و معین شده (شوّال و ذوالقعدة و ذوالحجّة) بجای آورد». و در سایر اوقات اگر کسی برای حجّ إحرام می‌بست باطل بود.

و عمل عمره عبارت بود از: إحرام از میقات، و طواف بیت الله الحرام، و نماز، و سعی بین صفا و مروه، و حلق یا تقصیر. و این عمل وقت مشخصی نداشت، بلکه در هر یک از ماههای سال و در شب و روز بدون تعیین روز خاصی و یا شب معینی صورت می‌گرفت.

و چون حجّ از طرف خدا به عنوان فریضه، واجب شد: ﴿وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا﴾ (آیه ۹۷ از سوره ۳: آل عمران).

«و از برای خدا بر عهده مردم است، که

کسانی که راه تمکّن و طریق قدرتی برای رفتن  
به خانه خدا را دارند، حجّ خانه او را انجام  
دهند».



## جدا بودن حجّ و عمره قبل از حجّة الوداع

بر هر کس که متمکن بود در یکی از ماههای حجّ: شوّال و ذوالقعدة و تا هشت روز از ذوالحجّة محرم شود، و خود را در ظهر روز نهم به عرفات رساند، و مناسک حجّ را انجام دهد، واجب بود که بر این عمل قیام کند.

و در طول مدّت سال، نیز هر کس متمکن می شد از بجا آوردن عمره، بر او واجب بود که در همان وقت، از میقات محرم شود و به مکه رود، و عمل عمره را انجام دهد.

البته عمره کار نسبة آسانی بود، زیرا إحرام بستن از میقات و به مکه در آمدن و چند ساعتی در حال إحرام در مکه باقی ماندن تا عمل عمره به پایان رسد، کار بسیار مشکلی نبود.

ولی حجّ کار بسیار مشکلی بود، زیرا کسی که إحرام به حجّ می بست، نمی توانست از إحرام بیرون آید، مگر آنکه روز عید قربان در منی قربانی کند، و سر بتراشد، و طواف را انجام دهد. و این مستلزم گذشت زمان، و باقی ماندن در إحرام به مدّت مدیدی بود. زیرا همان طور که دانستیم افرادی که می خواستند حجّ کنند، می توانستند از روز اوّل ماه شوّال که عید فطر است از میقات محرم شوند و به سوی مکه رهسپار گردند، و پس از ورود در مکه و بجا

آوردن طواف و نماز و سعی می‌بایست حلق و تقصیر نکنند، و در لباس إحرام باقی باشند، و از زنان دوری گزینند، و از سایر محرّمات در إحرام خودداری کنند و همینطور صبر کنند تا عرفه و مشعر بگذرد، و روز قربان برسد، آنگاه از إحرام بیرون آمده و با طواف مکه بکلی محلّ شوند. و چه بسا هفتاد روز در إحرام بودند. و این کار بسیار مشکل بود خصوصا برای مسافر، و بالأخصّ در هوای گرم مکه که غالب اوقات گرم است.

در دین مقدّس اسلام که أعمال و تکالیف روی اساس دشواری و صعوبت پایه گذاری نشده است، چنین تکلیفی مشکل بود. و از طرفی می‌دانیم که هفتاد روز در إحرام بودن، خصوصا برای جوان در هوای گرم که حرارت غریزی بدن بالا

می‌رود، و میل به همسر زیاد می‌گردد، چه بسا تاب و تحمل را از دست می‌گرفت، و افرادی که با زنانشان به حجّ مشرّف شده و در حال إحرام بودند، وادار بدین عمل زناشوئی می‌شدند، و حجّشان باطل می‌شد، و علاوه کفّاره نیز بر آنان تعلق می‌گرفت، و یا خدای نکرده افرادی که با زنهای خود نبوده‌اند مبتلا به زنا و عمل قبیح می‌شدند، و آن وقت یک چنین عمل

روحانی و حجّی که صرفاً عمل روح انگیز و  
نورآور است، دچار دیو ظلمت شهوت  
می‌گشت، و موجب افسردگی و تاریکی می‌شد.

و نیز به جهات مختلفه از ما که ما نمی دانیم،  
و خدا و رسول او بهتر می دانند، رسول خدا در  
این سفر از طرف حضرت ذات ذوالجلال مأمور  
می شود، که برای غیر اهل حرم و قرآء نزدیک به  
حرم، حجّ را داخل عمره کند، و هر دو را عمل  
واحدی قرار دهد، بدین طریق که کسانی که از  
میقات محرم می شوند در حجّهای وجوبی خود،  
از میقات به قصد حجّ محرم نشوند، بلکه به قصد  
عمره محرم شوند و تلبیه گویند. و در مکه آمده،  
و عمره را که چند ساعتی بیشتر وقت نمی برد،  
بجای آورند. و بدون إحرام باقی بوده باشند تا  
روز هشتم ذوالحجّه که روز حرکت به منی و  
عرفات است. در این صورت از مکه به قصد حجّ  
محرم شوند و تلبیه گویند، و به عرفات و مشعر  
و منی روند، و مناسک خود را انجام دهند، و در  
این صورت هم عمره بجای آورده اند و هم حجّ،  
و در عین حال، زمان إحرام که مستلزم مشکلاتی  
است، طویل نبوده است، زیرا در عمره فقط  
عبارت بوده از زمان سیر از میقات تا مکه و مدت  
زمان أعمال عمره که چند ساعت بیشتر وقت  
لازم ندارد، و زمان حجّ نیز عبارت بوده از روز  
نهم تا روز دوازدهم که مناسک خود را به پایان  
می رسانند، و این هم زمان مدیدی نیست، و این  
را حجّ تمتّع گویند، زیرا شخص حاجی پس از

انجام عمره خود تا وقت فرا رسیدن زمان حجّ می‌تواند از زنان و از سایر محرّمات در حال إحرام بهره‌مند شود، به خلاف حجّی که از میقات محرم شده و فقطّ حجّ انجام می‌داد، که آن را حجّ افراد گویند، اگر حاجی با خود هدی همراه نداشته باشد، و حجّ قرآن گویند اگر با خود قربانی و هدی به همراه ببرد.

و عمره‌ای را که نیز به تنهایی بجا آورده شود، و به دنبال آن حجّ نبوده باشد عمره مفرده گویند.

## دستور انجام تمتع در حج

باری رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
در این سفر به قصد حج حرکت کردند و تمام  
مؤمنین و مؤمنات به قصد حج حرکت کردند و  
به قرآء و ولایات نوشتند که رسول الله قصد حج  
دارد و نیز خود رسول الله در نامه‌ای به  
امیرالمؤمنین علیه السلام که از طرف آن حضرت  
برای انجام مأموریت به یمن رفته بودند، نوشتند  
که: من قصد حج دارم، و اصولاً سخنی از عمره  
در میان نبود، و در قوه متخیله کسی خطور  
نداشت. همه به قصد حج احرام بستند و تلبیه  
گفتند، و به سوی مکه سرازیر شدند.<sup>۱</sup>

ولی همان طور که دیدیم در منزلگاه سرف که  
در شش میلی مکه است رسول خدا دستور دادند  
که هر کس با خود قربانی آورده است به همان  
قصد حج باقی باشد و تلبیه را به قصد حج  
بگوید، و هر کس با خود قربانی نیاورده است  
نیتش را از حج برگرداند و به قصد عمره تلبیه  
بگوید.

رسول خدا که با خود شتر به قربانی همراه

---

<sup>۱</sup> در «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۴۸ و ص ۲۴۹ از حلبی از حضرت صادق علیه السلام وارد است: و أحرم الناس كلهم بالحج لا ينوون عمرة ولا يدرون ما المتعة - الحديث.

داشت، به همین قصد حجّ باقی بود، و تلبیه به همان نیت می فرمود، تا چون به مکه رسید تلبیه را قطع کرد، زیرا در درون خانه آمد و به مقصود رسید. و اینک که طواف را بجای آورده، و نماز طواف را نیز گزارده، و سعی بین صفا و مروه را که مسلمین از بجا آوردن آن اِبا داشتند، اِحیا فرموده، و خود سعی فرموده، و پیوسته امر به سعی می فرموده است،<sup>۱</sup> و الآن سعی خود

را به پایان رسانیده، و بر فراز کوه مروه ایستاده است، فرمود: ای مسلمانان اینک جبرائیل نازل شده<sup>۲</sup>، و امر می کند از جانب

<sup>۱</sup> در «سیره حلیّه» ج ۳ ص ۲۹۵ از «صحیح مسلم» آورده است که: سبب نزول آیه: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ این بود که: مهاجرین در زمان جاهلیّت، اِهلال حجّ را از نزد دو بت (أساف و نائلة) که در کنار شطّ دریا قرار داشت انجام می دادند و از آنجا می آمدند و بین صفا و مروه طواف می کردند و سپس سر می تراشیدند، و چون اسلام آمد مهاجرین ناگوار دانستند که بین صفا و مروه سعی کنند و آن را از امر جاهلیّت می پنداشتند، و خداوند این آیه را فرستاد که سعی بین صفا و مروه از شعائر خداست، و بطلان اِهلال از نزد آن دو بت و احرام از نزد بت موجب بطلان اصل سعی نیست و سعی در اسلام امضاء شده است. و بعضی گفته اند: سبب نزول این آیه آن بود که انصار در جاهلیّت اِهلال و احرام خود را برای بت منات انجام می دادند و کسی که از منات محرم می شد، سعی بین صفا و مروه را نمی نمود و چون انصار، مسلمان شدند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم سؤال کردند که سعی کنند یا نه، این آیه نازل شد که: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ - الآیة.

<sup>۲</sup> در «علل الشرایع» ص ۴۱۴ در ضمن روایت فضیل بن عیاض از حضرت صادق علیه السلام وارد است که چون طواف آن حضرت بر مروه ختم شد جبرائیل آمد و او را امر کرد که این عمل را عمره قرار دهد، مگر آن کسی که با خود هدیه همراه آورده است، که او بجهت هدیه خود محبوس است

خداوند که هر کس با خود هدی همراه نیاورده است محلّ شود و از إحرام بیرون آید، یعنی آن کسانی که أمر آن حضرت را در سرف نشنیده‌اند از کسانی که با خود هدی نیاورده‌اند، به إحرام عمره محرم شده و تلبیه به قصد عمره گویند، و اینک این عمل خود را از طواف و سعی از اعمال عمره قرار داده و تقصیر کنند، و از إحرام بیرون آیند، و آن کسانی که با خود هدی آورده‌اند باید به إحرام باقی باشند تا هدی خود را در محلّش که منی است نحر و یا ذبح کنند.<sup>۱</sup>

در «سیره حلبیه» آورده است که: سهیلی گفته است: هیچ کس از اصحاب آن حضرت با خود هدی همراه نیاورده بود مگر طلحة بن عبد الله، و همچنین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام که از یمن آمده بود و با خود هدی آورده بود.<sup>۲</sup>

---

از محلّ شدن لقوله عزّ و جلّ: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيَ مَحَلَّهُ﴾، و اعراب زمان جاهلی ناپسند داشتند که در موسم حجّ، عمره انجام دهند و روی همین جهت بر بعضی از اصحاب گران آمد که آن إحرام را تبدیل به عمره کنند، زیرا آنان اصولاً عمره را در ماه‌های حجّ نمی‌شناختند. من عرض کردم: آیا به چیزی از آداب جاهلیّت مگر اسلام عنایت کرده است؟! حضرت فرمود: اهل جاهلیّت تمام سنّت‌های حضرت ابراهیم را ترک کرده بودند مگر ختان و تزویج و حجّ را که به این عمل می‌کردند و اینها را ضایع نکردند.

<sup>۱</sup> «حبيب السّیر» ج ۱ ص ۴۰۹، و «روضه الصّفا» ج ۲ حجة الوداع، و «الدّرّ المنثور» ج ۱ ص ۲۱۶.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۵، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۹۵.



رسول الله فرمود: آن کسانی که هدی  
نیاورده‌اند، آنچه را که لازمه عمره است، انجام  
دهند و سپس محلّ شوند، یعنی بعد از تقصیر، و  
چون به عمل عمره معتمر شده، و حالا خارج  
شده‌اند، آنچه را که برای محرم حرام است از  
آمیزش و همبستر شدن با زنان و استعمال بوی  
خوش و پوشیدن لباس دوخته برای آنها حلال  
است، و همینطور باقی بمانند تا روز ترویبه  
(هشتم) و در آن روز از مکه، برای حجّ احرام  
می‌بندند و تلبیه می‌گویند.

## اعتراض بعض اصحاب درباره حج تمتع

بعضی از صحابه اعتراض کردند و گفتند: نَنْطَلِقُ

إِلَى مَنِيٍّ وَ ذَكَرْنَا أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ وَ در لفظ دیگر آمده است:

وَ فَرَجُهُ يَقْطُرُ مَنِيًّا؟ أَيْ قَدْ جَامَعَ النِّسَاءَ.<sup>۱</sup>

«چگونه ما به منی برویم، درحالی که از این

إِحْرَامِ خُودِ بِيْرُونِ آمَدَه، وَ از آلتِ رَجُولِيَّتِ يَكِي

از ما قطرات منی جاری است؟ یعنی با زنان

مجامعت نموده است».

وَ عَائِشَه كَوِيْد: رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ سَلَّمَ رَا بَا حَالِ غَضَبٍ مَشَاهِدَه كَرْدَم، وَ از او

پرسیدم: چه کسی شما را به غضب در آورده

است؟! خداوند او را در آتش جهنم بسوزاند!

فَقَالَ: أَوْ مَا شَعُرْتِ أُنِيَّ أَمْرَتِ النَّاسِ بِأَمْرٍ فَإِذَا

هُم يَتَرَدَّدُونَ.<sup>۲</sup>

«حضرت فرمود: آیا تو مطلع نشدی از این

قَضِيَّه كَه: مَن مَرْدَم رَا بَه عَمَلِي أَمْر كَرْدَم، وَ آنها

در انجام این امر تردید و شك می کنند!»!

چون سخن این صحابی به گوش رسول الله

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۶، و «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۸۷ و ص

۱۸۸، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۶.

رسید، برای ایراد خطبه قیام کرد فحَمِدَ اللّٰهَ تَعَالَى فَقَالَ:

أَمَّا بَعْدُ فَتَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟! لَأَنَا وَاللّٰهِ أَعْلَمُكُمْ بِاللّٰهِ وَ

أَتَقَاكُمْ لَهُ؛ وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدَّ بَرْتُ مَا

سُقْتُ هَدِيًّا وَلَا خَلَّتْ.<sup>١</sup>

وَ فِي رِوَايَةٍ قَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا عُمْرَةً وَ قَدْ سَمَّيْنَا

الْحُجَّجَ؟

فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ (وآله) وَ سَلَّمَ: اقْبَلُوا مَا

أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَ اجْعَلُوا إِهْلَالَكُمْ بِالْحُجَّجِ عُمْرَةً، فَلَوْلَا أَنِّي

سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ بِهِ. فَفَعَلُوا.

وَ أَهَلُّوا، فَفُسِّخَ الْحُجُّ إِلَى الْعُمْرَةِ.<sup>٢</sup>

---

<sup>١</sup> «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ١ ص ٢١٠، و در کتاب «حیة محمد» تألیف

محمد حسین هیکل ص ٤٦٠ و ص ٤٦١ آورده است که: ثمّ نادى محمد فى

الناس أن لا يبق على إحرامه من لا هدى معه ينحره. و تردد بعضهم فغضب

النَّبِيُّ لهذا التردد أشدّ الغضب و قال: ما أمركم به فافعلوه! و دخل قبته مغضبا

فسألته عائشة: من أغضبك؟ فقال: و ما لى لا أغضب و أنا أمر أمرا فلا يتبع!

و دخل أحد أصحابه و ما يزال غضبان، فقال: من أغضبك يا رسول الله،

أدخله الله النار! فكان جواب الرسول: أو ما شعرت أنى أمرت الناس بأمر

فاذا هم فيه يترددون؟ و لو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت ما سقت الهدى

معى حتى اشتريه، ثمّ أحلّ كما حلّوا، كذلك روى مسلم. فلما بلغ المسلمين

غضب رسول الله حلّ الألوّف من الناس إحرامهم على أسف منهم.

<sup>٢</sup> «سيره حليّه» ج ٣، ص ٢٩٦، و «البدایة و النهایة» ج ٥ ص ١٦٦.



«آنگاه حمد خداوند تعالی را بجای آورد و فرمود: أمّا بعد، ای مردم آیا شما خدا و رسول او را تعلیم می‌کنید؟! سوگند به خدا که من از همه شما به خدا داناترم، و تقوایم برای او بیشتر است! و اگر من می‌دانستم از آنچه پیش آمد کرده است، در آن زمانی که گذشت، هیچ‌گاه با خود هدی نمی‌آوردم، و من هم محلّ می‌شدم و از إحرام بیرون می‌آمدم!»!

و در روایتی آمده است که گفتند: چگونه ما این عمل را عمره قرار دهیم، با آنکه ما به نام حجّ إحرام بستیم؟! و این عمل را حجّ نامیدیم؟! حضرت فرمود: آنچه را که به شما امر می‌کنم بپذیرید! و این تلبیه و نیت خود را که برای حجّ کرده‌اید به عمره مبدّل کنید! و اگر خود من هم با خود هدی نمی‌آوردم، مثل آنچه را که به شما امر کرده‌ام، خودم عمل می‌نمودم، پس بجای آوردند، و إهلال به عمره کردند، و حجّ در عمره داخل شد.».

سُرَافَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ كِنَانِيٍّ از آن حضرت

پرسید که: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَّعْنَا هَذِهِ لِعَامِنَا هَذَا أَمْ

لِلْأَبَدِ؟!!

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۶۶، و «طبقات»

فَشَبَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصَابِعَهُ؛ فَقَالَ:

لِلْأَبَدِ الْأَبَدِ دَخَلْتَ الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ هَكَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ فِي رَوَايَةٍ: فَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَاحِدَةً فِي أُخْرَى وَ قَالَ:

دَخَلْتَ الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ هَكَذَا - مَرَّتَيْنِ - بَلْ لِلْأَبَدِ الْأَبَدِ.<sup>۱</sup>

«ای رسول خدا! آیا این تمتعی که ما را در این

سال نمودی (و بین عمره و حجّ، اجازه إحلال و

تمتّع دادی، و حجّ را داخل در عمره نمودی) فقطّ

اختصاص به این سال دارد، یا تا ابد ادامه دارد؟!

حضرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ انگشتان خود را در هم داخل کرده و گفتند:

بلکه

تا ابد الآباد، تا روز قیامت، همینطور که

انگشتان دست من در هم داخل شده است، عمره

داخل حجّ شد. و در روایتی آمده است که:

---

ابن سعد ج ۲ ص ۱۸۸، و «علل الشرایع» ص ۴۱۴. و در این کتاب وارد

است که سراقه گفت: یا رسول الله علّمنا دیننا فکأنّا خلقنا اليوم الخ. و

«کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۰.

رسول خدا دو مرتبه انگشتهای دست‌ها را یکی را در دیگری داخل نموده، و گفتند: این‌طور عمره در حجّ تا ابد الآباد داخل شد.

و در «إعلام الوری» آورده است که: قَامَ إِلَيْهِ

رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ؛ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْخُرْ جَنِّي إِلَى

مَنِي وَ رُؤُوسِنَا تَقْطُرُ مِنَ النَّسَاءِ؟! فَقَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُؤْمِنَ

بَهَا حَتَّى تَمُوتَ.<sup>۱</sup> «مردی از قبیله عدیّ در مقابل رسول

خدا برخاست، و گفت: ای پیغمبر خدا آیا ما به

سرزمین منی برویم، در حالی که سر ما را بر سر تو

می‌ماند؟ ما سر زانان را به عقاب تو می‌بندیم؟»

حضرت رسول فرمودند: توبه این قضیه

ایمان نمی‌آوری تا زمانی که بمیری!»!

در «إرشاد» مفید آورده است که چون رسول

خدا فرمودند: هر کس با خود هدیه نیاورده

است، احرام خود را در عمره قرار دهد و محلّ

شود، و هر کس با خود هدیه آورده است بر

احرام حجّ باقی بماند، بعضی از مردم موافقت

کردند، و بعضی مخالفت نمودند، و در این باره

در میان آنان کلمات مهمّی ردّ و بدل شد.

---

<sup>۱</sup> «إعلام الوری» ص ۱۳۸، و «علل الشرایع» ص ۴۱۳، و «کافی»، فروع، ج ۴، ص ۲۴۹ و نیز ص ۲۴۶.

و بعضی از آنان می‌دستفگ: تَعَشُّوا لِلَّهِ لَوْ سَرَّ

؟ مَنْ هَدُّذُ وَ عَمَّسْنَا بُرُقْدَ وَ بَأَيْثَلَا سُبَلْدَ بَرُغَا «لَوْ سَرَّ

دولآرابغو و مدیلوژی ماهو مابادخ، ت سدا مار حال ما حرد،

؟ م یوشك یدز ن ناز به ب و مهینکن تردد س ابله نوگ چام و

روغن به بدن بهالیم؟ و بعضی دیگر می‌دستفگ: اَمَّا

وَ لِسُغْلَانِ مِرْطَقَتِمْ كَسُوْرُ وَ نَوْجُرْتَحْ؟ نَوِيْحَتْسَدَت

؟ م مارحإ لی ع الله لَوْ سَرَّ! ی م ذایح ماش ایا» و ؟ مینک

ی م ذت لاجخی م نویر ب م در مین برده ک ؟ میشکلیدیا، و

ی م ناتیاهسر زامل سدغ ب آ ت ارطقدزیر، و رسول خدا

در حال إحرام است؟!»

فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

عَلَى مَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ؛ وَ قَالَ: لَوْلَا أَنِّي سُقْتُ

الْهُدَى لَأَخَلْتُ وَ جَعَلْتُهَا عُمْرَةً، فَمَنْ لَمْ يَسُقْ

هَدِيًّا فَلْيُحِلَّ. فَرَجَعَ قَوْمٌ وَ أَقَامَ آخَرُونَ عَلَى

الْخِلَافِ؛ وَ كَانَ فِي مَنْ أَقَامَ عَلَى الْخِلَافِ لِلنَّبِيِّ

عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَاسْتَدَّ عَاهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ لَهُ:

مَالِي أَرَاكَ يَا عُمَرُ مُحْرِمًا؟ أَسُقْتَ هَدِيًّا؟! قَالَ: لَمْ

أَسُقْ: قَالَ: فَلِمَ لَا تُحِلُّ وَ قَدْ أَمَرْتُ مَنْ لَمْ يَسُقْ

بِالْإِحْلَالِ؟!





فَقَالَ: وَاللَّهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَا أَحَلَّلْتُ وَ أَنْتَ  
 مُحْرِمٌ! فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: إِنَّكَ لَمْ تُؤْمِنْ بِهَا حَتَّى تَمُوتَ. فَلِذَلِكَ  
 أَقَامَ عَلَىٰ إِنكَارِ مُتَعَةِ الْحَجِّ حَتَّى رَقَا الْمِنْبَرَ فِي إِمَارَتِهِ فَنَهَى  
 عَنْهَا نَهْيًا مُجَدِّدًا وَ تَوَعَّدَ عَلَيْهَا بِالْعِقَابِ.<sup>۱</sup>

«حضرت رسول خدا، عمل مخالفین را زشت  
 شمردند و گفتند: اگر من با خودم قربانی  
 نمی آوردم، من هم از إحرام حج بیرون می آمدم،  
 و آن را عمره قرار می دادم، پس کسی که با خود  
 قربانی نیاورده است، باید از إحرام بیرون آید.  
 جماعتی از کردارشان بازگشتند و محل شدند، و  
 جماعتی دیگر بر کلام خود که خلاف رسول  
 خدا بود ایستادگی کردند، و از جمله کسانی که  
 برخلاف ایستادگی نمودند عمر بن خطاب بود.  
 حضرت رسول، او را طلب کردند و گفتند: ای  
 عمر! چرا من تو را می بینم که محرم هستی؟! آیا  
 با خود هدی آورده ای؟! گفت: نه هدی  
 نیاورده ام! حضرت فرمودند: پس چرا از احرام  
 بیرون نیامدی؟! و من امر کردم به کسانی که  
 قربانی همراه خود نیاورده اند، محل شوند! عمر

<sup>۱</sup> «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۴ و ص ۹۵، و نیز در «بحار الانوار» ج ۶  
 کمپانی ص ۶۶۴ از «علل الشرایع» و «تفسیر امام» و «ارشاد» مفید آورده  
 است.

گفت: ای رسول خدا! سوگند به خدا تا تو در  
إحرام هستی، من محلّ نخواهم شد! حضرت  
رسول به او فرمودند: توبه این عمل ایمان  
نمی‌آوری تا وقتی که بمیری. و روی همین  
جهت بر انکار تمتّع در حالی حجّ ایستادگی کرد  
تا هنگامی که در زمان حکومت خود به منبر بالا  
رفت و مجدّداً از آن نهی کرد و تهدید کرد بر آن  
کسانی که از میقات، إحرام عمره در زمان حجّ  
ببندند و تمتّع بجای آورند، آنها را عذاب کند و  
حدّ بر آنها جاری نماید».



درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوّم :

تفسير آية: ﴿فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى

الْحَجِّ

درس هفتاد و نهم تا هشتاد و دوّم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوّة الا بالله العليّ العظيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

(قسمت دوّم از آیه ۱۹۷، از سوره بقره: بقره:

دوّمین سوره از قرآن کریم) «پس اگر در حال

ایمنی بودید (و خوف نداشتید) پس آن کسانی

که در میان عمره تا زمان فرا رسیدن حجّ، تمتّع

کرده‌اند (و حجّ و عمره تمتّع بجای آورده‌اند) بر

عهده ایشان است که به مقدار توانایی و سهولت خویش، هدی و قربانی کنند، و کسی که متمکن از هدی نباشد باید در ایّام حجّ سه روز روزه بگیرد، و هفت روز نیز در وقتی که مراجعت می‌کنید، این ده روز کامل می‌شود.

این عمل تمتّع وظیفه کسی است که اقوام و اهل او و خانه و سکونت او در قرب مسجد الحرام نباشد، و تقوای خداوند را پیشه سازید! و بدانید که خداوند شدید العقاب است!»!

این آیه، نصّ است بر آن که کسانی که خانه و اهل آنها در مشهد و در محضر مسجد الحرام نباشد - مانند غیر اهالی مکه و قرآء و قصبّات نزدیک مکه که

حکم حاضر دارند - حتما باید حجّ خود را بطور تمتّع انجام دهند، و سپس در قربانگاه منی، ذبیحه و هدّی بر حسب تمکن از شتر و گاو و گوسفند قربانی کنند، و امّا کسانی که خانه و اهلشان نزدیک است و عرفا حکم حاضر را دارند، باید حجّ خود را به غیر تمتّع از حجّ افراد و حجّ قران بجای بیاورند.

## حکم تمتع در حجّ بر اساس وحی بوده است

دانستیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس حکم خدا، و نزول جبرائیل، و این آیه مبارکه، أوّلاً در منزل سرف و ثانیاً بعد از اتمام سعی بر فراز مروه، اعلام کردند که بر تمام کسانی که با آن حضرت آمده‌اند، چه از مدینه و چه از سایر اماکن، واجب است که نیت خود را از احرام به حجّ، تبدیل به احرام عمره کنند، و پس از تقصیر از احرام بیرون آیند، و تمتع کنند، تا روز ترویبه که روز احرام حجّ و حرکت به سوی مشاعر حجّ از عرفات و مشعر و منی است. و این دستور برای کسانی که هدیه همراه خود آورده‌اند نیست.

خود آن حضرت و هر کس که هدیه به همراه دارد، باید در احرام حجّ باقی بماند، تا هدیه خود را در منی قربانی کند. و انتشار این حکم الهی موجب مخالفت بعضی شد که صریحاً بیان مخالفت کردند، و دوست داشتند به حال احرام باقی باشند تا به عرفات و مشعر روند.

ابن کثیر دو روایت از بخاری و مسلم نقل می‌کند، از جابر که بعضی از اصحاب می‌گفتند: اینک به اعمال حجّ چند روزی بیشتر باقی نمانده است، چرا ما از احرام بیرون آییم؟!

بخاری می‌دیوگ: دیزن بدآحم و نهماعدنوبأزا، زا



حیرجن بکلم‌الدبع، ربا جزا عا طعزا، زاس واطزا و  
هکت سات یاور سابعن با: اقلأ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ صُبْحَ رَابِعَةٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ  
يُهْلُونَ بِالْحَجِّ لَا يَخْلُطُهُ شَيْءٌ، أَهَانُ لِعَجْزٍ أَرَمًا أَمْدَقًا مَلْدَفًا  
قَرْمًا، لَيْتَأَسِدَ لِي إِذْ لِي حُزْنًا وَ، لِي تَتَشَفَّكَ الْمَقَالَةُ.

الحديث<sup>۱</sup>.

جابر و ابن عباس می گویند: «رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم با أصحاب در صبح  
روز

چهارم ذوالحجّة، در حالی که لبیک برای حجّ  
می گفتند، و أبدا در این لبیک غیر از حجّ چیز  
دیگری داخل نبود، وارد مکه شدند.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۶.

چون وارد شدیم رسول خدا امر فرمود که ما این إحرام را عمره قرار دهیم، و از إحرام بیرون آییم و به سوی زنهای خود برویم. این گفتار انتشار پیدا کرد» تا آخر حدیث و مخالفت بعضی از صحابه.

مُسْلِمٌ از قُتَيْبَةَ، و لَيْثٌ از ابن زبیر، از جابر روایت کرده است تا می‌رسد به اینجا که:

وَأَمْرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ  
أَنْ يُحِلَّ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ؛ قَالَ: قُلْنَا: حَلٌّ  
مَاذَا؟ قَالَ: الْحُلُّ كُلُّهُ.

فَوَاقَعْنَا النِّسَاءَ وَ تَطَيَّبْنَا بِالطَّيِّبِ وَ لَبِسْنَا ثِيَابًا وَ

لَيْسَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ عَرَفَةَ إِلَّا أَرْبَعُ لَيَالٍ<sup>۱</sup>.

«و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ به ما امر نمود که هر کدام از ما که با خود هدی نیاورده است، محلّ شود، و از احرام بیرون آید. ما گفتیم: حلّ کدام قسمت از قسمت‌های احرام؟! رسول الله فرمود: حلّ تمام قسمت‌های إحرام بطور عموم! و بنا بر این ما با زنانمان مواجهه و آمیزش نمودیم، و خود را به عطر و بوی خوش معطر ساختیم، و لباس بر تن کردیم، در

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۶. و در «طبقات» ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۵ آورده است که: فلبست القمص و سطعت المجامر و نکحت النساء.

حالی که فاصله ما تا عرفه بیش از چهار شب نبود».

و این دو حدیث صراحت دارند بر آنکه رسول الله در روز چهارم وارد مکه شده‌اند، و بنابر آنکه روز عرفه پنجشنبه باشد، روز ورود روز یکشنبه خواهد بود، و این طریق با آنچه که از «إمتاع» مقریزی از «الغدیر» آوردیم، که روز ورود سه شنبه بوده است تفاوت دارد.

باری مخالفت بعضی از اصحاب که می‌خواستند در احرام باقی باشند، و به حال نُسُک و عبادت و ژولیده و غبارآلود بوده و همانند پیامبر بوده باشند، به شدت رسول الله را ناراحت و عصبانی کرد، بطوری که آثار غضب در چهره‌اش مشهود شد.

آخر پیامبر توقع ندارد، پس از بیست و سه سال رنج و زحمت، و در بدری و خون دلی، و مرارت‌ها و مصیبت‌ها، امروز بعضی از صحابه سابقه‌دار، آنهم در امر عبادی مردم مخالفت کنند، مگر عبادت امر خودسری است؟ که انسان بتواند به دلخواه خود چیزی را کم و زیاد کند، و یا شاکله آن را تغییر دهد؟ تشریح عبادت بدون اتصال به مبدأ اعلی، غلط و ناپسند است، آنهم در مقابل آیه قرآن، و نصّ صریح رسول خدا، و ایراد خطبه، و بیان مطلب، و دوباره خطبه دیگر، و بیان آنکه من هم به جهت هدی، احرام را به عمره تبدیل نکردم، و گرنه به جهت هماهنگی با شما و به جهت افضلیت تمتع، خودم نیز محلّ می‌شدم و از احرام بیرون می‌آمدم.

**عدم ورود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم**

**به خانه‌های مکه**

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از انجام سعی حرکت کردند و در اَبْطَح که زمین رملی و ماسه‌ای در طرف شرق مکه است فرود آمدند، و در خانه‌های مکه وارد نشدند، و مدت اقامتشان در مکه قبل از حرکت به عرفات که بقیّه روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه بود، در اَبْطَح بودند.

و حتی صبح روز پنجشنبه هشتم ذوالحجّه که

روز تَرَوِيَه است با أصحاب خود در أَبطَح نماز  
صبح را بجای آوردند، و أبدا در این چند روز به  
مکّه نیامده و برای بیت الله و کعبه از محلّ خود  
مراجعت نمودند.<sup>۱</sup>

ما در ضمن درس هفتاد و ششم تا هفتاد و  
هشتم از همین کتاب در ص ۳۳

آوردیم که در وقتی که رسول الله عازم حجّ  
بودند امیرالمؤمنین علیه السّلام در مدینه نبودند،  
زیرا رسول خدا آن حضرت را برای اسلام ناحیه  
یمن و عزل خالد بن ولید و اخذ خمس غنائمی  
که در دست خالد بود و سایر غنائم و أحماس،  
به یمن فرستاده بودند. امیرالمؤمنین علیه السّلام

---

<sup>۱</sup> در «عیون اخبار الرضا» ج ۲، ص ۸۴ با سند متصل خود از حضرت موسی  
بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَبْتَ  
بِمَكَّةَ بَعْدَ إِذْ هَاجَرَ مِنْهَا حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لَمْ ذَاكَ؟ قَالَ: كَانَ  
يُكْرَهُ أَنْ يَبْتَ بِأَرْضِ قَدْ هَاجَرَ مِنْهَا: (و في نسخة قد هاجر منها رسول الله  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ). وَ كَانَ يَصَلِّي الْعَصْرَ، وَ يُخْرَجُ وَ يَبْتَ بِغَيْرِهَا. وَ دَر  
«علل الشرايع» ص ۴۵۲ این روایت را ذکر کرده است و لیکن فقط لفظ قد  
هاجر منها رسول الله را آورده است. و در «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۱۲  
طبع بیروت در سنه ۱۳۷۹ آورده است که: چون رسول خدا حجّشان تمام  
شد و از منی به مکّه بازگشتند در مکّه وارد نشدند و چون از آن حضرت  
خواستند که در بعضی از منازل مکّه وارد شوند، فرمود: من در شهری که مرا  
از آن خارج کرده اند وارد نمی شوم. (قیل له في ذلك: لو نزلت يا رسول الله  
بعض منازلك؟ فقال: ما كنت لأنزل بلدا اخرجت منه).

با سیصد نفر از لشکر به صوب یمن روانه شدند،  
و پس از انجام مأموریت خود اینک که رسول الله  
عازم حج هستند رسول خدا به آن حضرت  
نوشتند که رسول خدا قصد حجّ دارد<sup>۱</sup> و آن  
حضرت به سمت مکه برای اداء فریضه حجّ  
روانه شود.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۷.

أميرالمؤمنين عليه السلام با لشکر خود و  
 آنهایی که در یمن ضمیمه شده بودند، و با خمس  
 غنائم جنگی که اختصاص به رسول الله داشت  
 به سمت مکه حرکت کردند، ولی قدری زودتر  
 از لشکر، سریعتر محرم شده و خود را به مکه  
 رسانیدند، و در مکه چون علیا مخدره حضرت  
 سیدة النساء فاطمه زهراء علیها السلام زوجه  
 مکرمه خود، دختر رسول الله را دیدند که لباس  
 رنگین پوشیده و عطر استعمال کرده و از احرام  
 بیرون آمده است، از روی تعجب از علت آن  
 سؤال کردند، حضرت صدیقه بازگو کردند که:  
 پدرم ما را بدین عمل امر فرموده است.

حضرت امیرالمؤمنین به نزد رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند، و داستان  
 إحلال و تطیب و سرمه کشیدن حضرت زهراء  
 را بیان کردند، رسول الله فرمودند: همینطور  
 است که فاطمه خبر داده است.<sup>۱</sup>

آنگاه رسول خدا برای امیرالمؤمنین علیه  
 السلام، داستان نزول جبرائیل و تغییر حکم حج

---

<sup>۱</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷، و «البدایة  
 و النهایة» ج ۵ ص ۱۶۷، و «تاریخ طبری» طبع دارالمعارف ج ۳ ص ۱۴۸ و  
 ص ۱۴۹، و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۲ ص ۲۱۰، و «حبیب السیر» ج ۴  
 ص ۴۱۰، و «روضه الصفا» ج ۲ حجة الوداع، و «کافی»، فروع، ج ۴، ص  
 ۲۴۹.

را نسبت به کسانی که به همراه خود قربانی  
نیاورده‌اند، از حجّ اِفراد به  
عمره و حجّ تَمَتُّع بیان کردند.



سپس فرمودند: **بِمِ أَهْلَتِ حِينَ أُوجِبَتْ**

**الْحَجِّ؟** «در آن زمانی که تلبیه گفتی و محرم

شدی، به چه کیفیت از اقسام حجّ محرم شدی؟!»!

**شَرَكْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَسُولِ اللَّهِ**

**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجِّهِ وَقُرْبَانِي**

امیرالمؤمنین عرض کردند: **بِأَهْلَالِ كِبَاهِلَالِ**

**النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**<sup>۱</sup> «من به همان

گونه و به همان کیفیت که رسول خدا اِحرام بسته است، تلبیه گفته‌ام و محرم شده‌ام».

حضرت رسول الله فرمودند: آیا با خود هدی

آوردی؟! عرض کرد: نه!

رسول الله فرمودند: تو شریک در هدی من

هستی! از احرام بیرون نشو، و به همان قصد حجّ

باقی باش. و امیرالمؤمنین در اِحرام حجّ باقی

بودند، تا با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

از حجّ فارغ شدند، و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ وَسَلَّمَ هدی خود را برای دو نفر نحر

کردند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۷، و «طبقات» ابن سعد، ج ۲ ص ۱۸۸، و «الکامل فی التاریخ» ج ۲ ص ۳۰۲، و «مروج الذهب» طبع دار الاندلس، ج ۲، ص ۲۹۰.

<sup>۲</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۱، و «تاریخ طبری» طبع دار المعارف ج ۳ ص ۱۴۹.

باید دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام با خود هدی نیاورده بودند، و لیکن در نیت خود، إحرام خود را طبق إحرام نیت رسول خدا بستند، فلهدا در حجّ و هدی رسول الله شریک شدند.

و اما آنچه در بعضی از سیر و تواریخ آمده است که امیرالمؤمنین با خود شتر آورده بودند، آن راجع به رسول الله بود، که جزء خمس غنائم جنگی بود، نه راجع به امیرالمؤمنین، فلهدا در «البدایة و النّهایة» آورده است که: آن هدیی که با علی بود، و آن هدیی که رسول خدا از مدینه آورده بود، و در بین راه نیز خریده بود مجموعاً صد شتر شد.<sup>۱</sup>

پس صد شتر راجع به رسول خدا بود، چنانچه در بسیاری از روایات وارد است که رسول خدا با خود صد شتر داشت. پس شرکت در قربانی بدین طریق شد که: امیرالمؤمنین در شترهای قربانی رسول الله شریک شد. و این منقبتی است بسیار

عظیم، و درجه‌ای است بسیار رفیع که با حجّ رسول الله و با قربانی او شریک شود.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النّهایة» ج ۵ ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷، و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۲ ص ۲۱۱.

و از همین جا می‌کتابت‌ایا اورین به کدیمه فن اوت  
 می‌دیوگ: 'دروا تر شد صد الدخل و سر، و بین روایاتی که  
 می‌دیوگ: دروا تر شده سد و تصدش، سی بین نمؤملایر ما و  
 ترشت فھو، و یا رسول اللہ شصت و چهار شتر آورد  
 و امیر المؤمنین سی و شش شتر<sup>۳</sup>، و یا رسول اللہ شصت  
 و شش شتر آورد، و امیر المؤمنین سی و چهار شتر<sup>۴</sup>، و  
 مجموعا یکصد شتر بود، که همه آنها را در منی نحر  
 کردند، اختلافی نیست. زیرا شتران امیر المؤمنین متعلق  
 به رسول اللہ بوده است، و بنا بر این یکصد شتر از آن  
 رسول اللہ بوده است. و عجیب است توافق شترانی که  
 رسول اللہ و شترانی که امیر المؤمنین آورده بودند که  
 مجموعا یکصد نفر شد. ابن جوزی گوید: رسول خدا  
 به علی فرمود: **فَإِنَّ مَعِيَ الْهُدَىٰ فَلَا تُحِجِّلْ**. وَ كَانَ الَّذِي قَدِمَ

<sup>۱</sup> «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۸، و «البدایة و النہایة» ج ۴ ص ۱۸۸، و «سیره حلبیہ» ج ۳ ص ۳۰۳.

<sup>۲</sup> «علل الشرایع» ص ۴۱۳، و «سیره حلبیہ» ج ۳ ص ۲۹۷، و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۹.

<sup>۳</sup> «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۷.

<sup>۴</sup> «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۳، و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۴۷ و «بحار الانوار» کمپانی ج ۶ ص ۶۶۳ از «علل الشرایع» و «تفسیر امام» و «ارشاد» مفید آورده است.

بِهِ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَالَّذِي أَتَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ مِائَةً<sup>۱</sup>.

و از این شتران، شصت و اندی را رسول خدا در منی به دست مبارک خود نحر کردند، و سی و اندی را امیرالمؤمنین نحر کردند.<sup>۲</sup> و از این نحر بعضی فهمیده‌اند که شتران مختص<sup>۳</sup> به هدی امیرالمؤمنین بوده است.

و این فهم صحیحی نیست، زیرا نحر کردن اعم<sup>۴</sup> از ملکیت است، و علاوه اگر شتران مختص<sup>۵</sup> به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، دیگر شرکت در هدی و شرکت در حج<sup>۶</sup> چه معنی داشت؟

امیرالمؤمنین علیه السلام با خود سَوْقِ هَدَى کرده و حَجَّشِ قِرَانِ است زیرا تا **(حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدَى مَحَلَّهُ)** حق<sup>۷</sup> نحر آنها را ندارد و نمی‌تواند مَحَلُّ شود، مانند سایر کسانی که با خود سَوْقِ هَدَى کرده بودند.

---

<sup>۱</sup> «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۱. و در «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۱۰ گوید: علی مرتضی از یمن آمد و شتری چند که به نیت هدی حضرت رسالت پناه همراه داشت به نظر انور رسانید.

<sup>۲</sup> «اعلام الوری» ص ۱۳۸، و «کافی»، فروع، ج ۴ ص ۲۵۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۸، و «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۰۹، و «الوفاء باحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۴.

# عدم شرکت ابو موسی اشعری با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در هدی

أما لطيفه اينجاست كه أميرالمؤمنين با حجّ رسول الله و با هدی او شریک است، زیرا إحرام بسته است طبق إحرام بستن رسول خدا و گفته است: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَهْلُ بَيْتِ أَهْلِ بِه نَبِيِّكَ وَ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ** .<sup>۱</sup>

پس أميرالمؤمنين عليه السلام با آنکه از خود هدی نداشت به إحرام باقی ماند و با حجّ رسول خدا شریک شد. و شاید این نتیجه استجابت دعای رسول الله درباره آن سرور عالم ولایت باشد که: و أشركه فی أمری<sup>۲</sup> ، طبق دعای حضرت موسی درباره برادرش هارون که: و أشركه فی أمری «او را در امر من شریک کن»! و البته یکی از لوازم و شئون شرکت در امر، شرکت در حجّ و شرکت در هدی و مزایای

---

<sup>۱</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۱، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۶، و «إعلام الوری» ص ۱۳۸، و «حبيب السیر» ج ۴ ص ۴۱۰، و «روضة الصفا» ج ۲ حجة الوداع.

<sup>۲</sup> در «تذکره سبط ابن الجوزی» ص ۱۴ از أحمد بن حنبل در «فضائل» آورده است با سند خود از اسماء بنت عمیس که می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه [ و آله ] و سلم می گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَقُولُ قَالَ أَخِي مُوسَى: اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ عَلِيٍّ أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي؛ وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَمَا نُسَبِّحُكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرُكَ كَثِيرًا - الآية.

معنوی آن است.

أبو موسیٰ أشعریّ هم از یمن آمد با حال إحرام،

حضرت رسول الله به او گفتند: بِمَ أَهَلَّتْ؟! «به چه

کیفیت إحرام بسته؟ ای!» یٰ بِنْدَالِ لَآهِيَآ كَتُمَلَّهَآ تَفْكَ!

دندومرف تضرح: دروآی ده دوخا با آیات فگ؟ ای!:

هنا! و انفصی عسد و لندك ف اوطه كدندركر مأ تضرح

دیانه ورم، یرصقتو قلدحزا مدعبو، دیا آن ویربدم ار حإزا

ادوشدلّ محو. چرا رسول الله او را با حجّ و هدی خود

شريك نمودند؟ و أمر به احلال کردند؟

این مزیت و فضیلت، اختصاص به شیر بیشه

ایمان و محور ایقان و ولایت دارد، وَ أَنَّى لَهُمُ ذَلِكْ؟.

باری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

به أميرالمؤمنین علیه السلام گفتند: به لشگریان

خود

بپیوند، و آنها را با خود بیاور! تا در مکه ان

شاء الله همه مجتمع باشیم!

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۵، ص ۲۹۷، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۶۸.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام از رسول الله خدا حافظی نموده، و به سوی لشکر خود مراجعت کردند، و در همان نزدیکی مکه به آنها برخورد نمودند، و دیدند که آنان حله‌ها و پارچه‌های یمانی را که با آنها بوده و جزو صدقات و خمس و حقّ رسول الله بوده است، از عدل‌ها خارج کرده و در تن کرده‌اند.

این تصرّف در بیت المال و حقوق مسلمین بر أمیرالمؤمنین علیه السّلام گران آمد، و از این کردار، انتقاد کردند و به آن مردی که از جانب خود، رئیس آنان در موقع مسافرت و شرفیابی به نزد رسول الله قرار داده بودند گفتند: با آنکه من به تو اجازه نداده بودم، به چه علّت قبل از آنکه حله‌ها را که حقّ خدا و رسول خدا و مسلمین است، به رسول خدا بسپاریم، آنها را بین لشگریان تقسیم و تسهیم نمودی؟! آن مسؤل امر در پاسخ گفت: لشگریان از من چنین طلب کردند، و میل داشتند که با آن حله‌ها خود را بیارایند، و در آنها إحرام ببندند، و سپس آنها را به من مسترد دارند.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام امر کردند که لشگریان حله‌ها را از بدن خود بیرون آورند، و آنها را در عدل‌ها و محلّهای خود بستند، و این موجب شد که آن قوم چون به مکه در آمدند، و

عداوت و کینه امیرالمؤمنین را در دل گرفته بودند، زبان شکوه و گلایه خود را از امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار کنند.<sup>۱</sup>

فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُنَادِيًا  
فَنَادَى فِي النَّاسِ: ازْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ.  
فَكَفَّ الْقَوْمُ عَنْ ذِكْرِهِ وَعَلِمُوا مَكَانَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَسَخَطَهُ عَلَى مَنْ رَامَ الْغُمِيزَةَ فِيهِ.<sup>۲</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه امر کردند که: منادی در بین مردم ندا کند که: زبان سعایت و انتقاد را از علی بن ابی طالب بردارید! او مردی است که در ذات خداوند عز و جل، متصلب و استوار، و محکم و پابرجاست، و در دین خود، سست نیست و سستی نمی‌ورزد. در این حال آن جماعت از ذکر علی به انتقاد، خودداری کردند، و مکان و منزلت او را نسبت به رسول خدا دانستند، و غضب و سخط رسول خدا را نسبت به کسی که فی الجمله درباره علی زبان به طعن و بدگوئی گشاید، دانستند.»

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۱۰۶، و ج ۵، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹. و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۴۹.

<sup>۲</sup> «ارشاد» مفید طبع سنگی، ص ۹۴.





گفتار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

درباره تَصَلَّبِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِينِ

و أمين الإسلام فضل بن حسن طبرسی نیز به

همین لفظ روایت کرده و گفته است که: **ارْفَعُوا**

**الْسِّتْكُمْ مِنْ شَكَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.**<sup>۱</sup>

و ابن هشام آورده است که: **فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ**

**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِينَا خَطِيْبًا؛ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:**

**أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُوا عَلِيًّا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأُخْشِنُ فِي ذَاتِ**

**اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - مِنْ أَنْ يُشْكَى.**<sup>۲</sup>

«رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در

میان ما به خطبه برخاست، و من شنیدم که

می گفت: ای مردم! از علی شکایت نکنید!

سوگند به خدا که حقا او در ذات خدا - یا در راه

خدا - استوارتر و محکم تر و پا برجاتر است از

آنکه مورد شکوه و گلایه قرار گیرد!»

و عین این عبارت را ابن اثیر آورده است:

**فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأُخْشِنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**

۳-

<sup>۱</sup> «إعلام الوری» ص ۱۳۸.

<sup>۲</sup> «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹.

<sup>۳</sup> «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۱، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۹.

در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول سنه ۱۳۰۱ ص ۲۱۶ به همین عبارت از

و طبری از ابو سعید خُدَری آورده است که:

فقام رسول الله فينا خطيبا، فسمعته يقول: أَيُّهَا النَّاسُ!

لَا تَشْكُوا عَلَيَّ؛ فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَى فِي ذَاتِ اللَّهِ - أَوْ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ - مِنْ أَنْ يُشْكَى.<sup>۱</sup>

«رسول خدا در میان ما خطبه‌ای ایراد کرد، و

من شنیدم که می‌گفت: ای مردم! از علی شکوه

مدارید! سوگند به خدا که ترس و خشیت او در

ذات خدا - یا در راه خدا - بیشتر است از آنکه

مورد شکوه واقع شود!»

و حافظ ابونعیم اصفهانی<sup>۲</sup> از ابو سعید خُدَری

آورده است که چون مردم از علی شکایت

کردند، پیامبر در میان ما به خطبه برخاست و

فرمود:

---

تخریج احمد حنبل آورده است، و از کعب بن عجرة مرفوعا آورده است که:

إِنَّ عَلِيًّا مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى أَبُو عَمْرٍو حَدِيثَ رَأَى تَخْرِيجَ كَرْدَةَ اسْتِ

و سپس گوید: شرح (لأخشن أي اشتدت خشونته).

<sup>۱</sup> «تاریخ الامم و الملوك» ج ۳، ص ۱۴۹، از طبع دار المعارف. و «مجمع

الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۹.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَشْكُرُوا عَلِيًّا! فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْيَسُنُّ

فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.<sup>۱</sup>

«ای مردم! دست از شکایت از علی باز دارید!  
سوگند به خدا که او بسیار بسیار در ذات خدا  
استوار و پابرجا و متصلب و متین است.»

و به سند دیگر از اسحاق بن کعب بن عَجْرَةَ،  
از پدرش آورده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ  
عليه و آله و سلم فرمود: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ

مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.<sup>۲</sup>

«علی را سبّ نکنید و دشنام مدهید! زیرا که  
علی در ذات خدا فانی شده است.»

و أبو الفتوح رازی گوید که: چون رسول خدا  
با ترسایان نجران مصالحه کرد بر دو هزار حله  
من حلال الأوقی، و علی را به یمن فرستاد تا آن  
حله‌ها را، بگیرد و بیاورد، در این حال جبرائیل  
آمد و رسول خدا را امر به حجّ کرد. چون رسول  
خدا از مدینه بیرون شد به أميرالمؤمنین نامه  
نوشت که من عزم حجّ کرده‌ام، و تو چون کار

---

<sup>۱</sup> «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۶۸. و حدیث دوم را شاه ولی الله دهلوی در  
«إزالة الخفاء» ص ۲۶۵ از حاکم نقل کرده است. و حدیث (۲) را هیتمی در  
«مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۳۰ آورده است. و «سیره ابن هشام» ج ۴ ص  
۱۰۲۲.

<sup>۲</sup> «همان».

خود را انجام دادی از یمن به مکه درآی برای حجّ که ملاقات در آنجا صورت گیرد. امیرالمؤمنین علیه السّلام نامه را خواند و عزم رفتن کرد و با اخذ حله‌ها، و چهل و چهار شتر به مکه آمد و قبل از وصول کاروان، خودش زودتر نزد رسول خدا آمد و سپس برگشت که کاروان را بیاورد دید آنها حله‌ها را پوشیده‌اند، دستور داد که آنها را برکنند و در عدل‌ها و بسته‌ها بپیچند. و چون این امر بر آنان دشوار آمد سخن به عیب گوئی گشادند. رسول خدا فرمود: علی کار صحیحی کرده است. چون باز از عیب گوئی إمساک نکردند باز رسول خدا بر فراز منبر آمد و خطبه خواند و فرمود: **ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ خَيْرٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ غَيْرٌ مُدَاهِنٌ فِي دِينِهِ!** «زبان‌های عیبگویی خود را از علی بردارید! زیرا که او در ذات خدا سخت و درشت و استوار است و در دین خود سستی نمی‌ورزد.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> «تفسیر ابو الفتوح» طبع مظفری ج ۲ ص ۱۹۰ و ص ۱۹۱.

گلایه از علیّ علیه السّلام نزد رسول الله صلّی

الله علیه و آله و سلّم راجع به شتران صدقه

بیهقی شکایت مردم را از علی به نحو دیگر بیان کرده است. او با سند خود از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجره، از عمّه‌اش زینب - دختر کعب بن عجره - از ابو سعید خدری چنین نقل کرده است که:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علی بن ابی طالب را به سوی یمن فرستاد، و ابو سعید می‌گوید: من هم از زمره کسانی بودم که با علی حرکت کردم.

چون علی از شترهای صدقه با خود برداشت و می‌خواست همراه بیاورد، ما از او خواستیم که آن شتران را به ما دهد، تا سوار شویم، و شتران ما استراحت کنند - چون در شترهای خودمان عیب و نقصان دیدیم - .

أمیرالمؤمنین از دادن شتران صدقه به ما اِباء و خودداری کرد و گفت: فقط شما در آن شتران سهمیه‌ای مانند سایر مسلمانان دارید! چون علی از کارهای خود فارغ شد، و از یمن مراجعت می‌کرد، شخصی را به عنوان پاسداری بر ما گماشت، و به سرعت آمد و حجّ خود را بجای آورد.

چون حجّش تمام شد، رسول خدا صلّی الله

علیه و آله و سلم به او گفتند: به سوی لشگریانت  
برگرد! و بر آنها وارد شو!

أبو سعید گوید: در نبودن علی، آنچه را که از  
او طلب کردیم، و او اجابت نکرد، از آن شخص  
پاسدار که خلیفه علی بود طلب کردیم، و اجابت  
کرد، چون علی بر ما وارد شد و دانست که بر  
شترهای صدقه سوار شده‌اند، و آثار سواری را بر  
آنها مشاهده کرد، آن پاسدار خلیفه خود را پیش  
خوانده و ملامت و سرزنش کرد.

أبو سعید گوید: من با خود گفتم: سوگند به  
خدا که اگر من در مدینه وارد شوم، جریان را  
برای رسول خدا خواهم گفت و او را از غلظت  
و گرفتگی که علی درباره ما روا داشت مطلع  
خواهم نمود.

چون به مدینه وارد شدم، صبحگاهان به  
حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
رفتم و خواستم بر آنچه سوگند یاد کرده بودم،  
وفا کنم، أبو بکر را در حال خارج شدن از نزد  
رسول خدا دیدم، چون مرا دید با من ایستاد  
و تعارفات بجای آمد، من از او پرسش کردم، و  
او از من پرسید و گفت: کی آمدی؟!!

گفتم: دیشب آمدم! او با من به نزد رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت، و داخل شد  
و گفت: این سعد بن مالک بن الشَّهید است،  
رسول خدا فرمود: به او اجازه بده تا بیاید.

من بر رسول خدا وارد شدم، و به آن حضرت  
تحیّت گفتم، و آن حضرت به من تحیّت گفت،  
و روی به من آورد، و از حال من و أهل من،  
احوال پرسى کرد، و در پرسش چیزی فرو گذار  
نفرمود.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر از  
علی به ما از غلظت و بدی مصاحبت و  
سختگیری رسیده است؟!!

رسول الله با رزانت و تثبت متوجه سخنان من  
بودند: و من شروع کرده بودم و یکایک از آنچه  
را که از علی به ما رسیده بود، بازگو می کردم، تا  
همین که به وسط کلام خود رسیده بودم، که  
رسول الله با دست خود بر روی ران من زدند -  
چون در نزدیکی ایشان نشسته بودم - و فرمودند:

**يَا سَعْدَ بْنَ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ! دَسْتُ مِنْ هَذَا**

گفتار درباره برادرت علی بردار! **فَوَاللَّهِ لَقَدْ**

**عَلِمْتُ أَنَّهُ أَحْسَنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ!** سوگند به خدا

که من می دانم که او در راه خدا بسیار نیکو رفتار

می کند!»!



أبو سعيد می گوید: من با خود گفتم: ای سعد بن مالک! مادرت به عزای تو بگرید! تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا بود بسر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد إلى الأبد علی را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم.

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در جلد اول از ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام در ص ۳۸۷ و ۳۸۸ تحت حدیث رقم ۴۹۳ که این روایت را بعینه از أبو سعید خدری (سعد بن مالک) ذکر می کند در آخر می گوید: رسول خدا

فرمود: **يَا سَعْدَ بْنَ مَالِكِ بْنِ الشَّهِيدِ! مَهْ بَعْضُ**

**قَوْلِكَ لِأَخِيكَ عَلِيٍّ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ أَحْسَنُ فِي سَبِيلِ**

**اللَّهِ!** «ای سعد بن مالک بن شهید دست از بعضی

از گفتارت درباره برادرت علی بردار! سوگند به

خدا که او سخت تر و استوارتر است در راه

خدا».

و در کتاب «إزالة الخفاء» دهلوی این حدیث را

بدین عبارت نقل می کند: **وَرَمَعَوْبًا جَرَحًا، بِنَع**

**قَرَجَعْنِ بِبِعَدْنِ بِقِاحْسَا، لِمَا قَهَيْبًا نَع: لُوسِرَ لِمَا**

**هَيْدَاءُ لِلَّهِ إِلَى صَدِّ لِلَّهِ [هَلَاو] مَلَسَو: عَلِيٌّ مَخْشَوْشٌ فِي ذَاتِ**

**اللَّهِ.**



ابن کثیر پس از اینکه این قضیه را از بیهقی نقل کرده است، و قضیه قسمت کردن حله‌های یمانی را در غیبت امیرالمؤمنین به دنبال این قضیه ذکر کرده است، می‌گوید: سیاق قسمت کردن حله‌ها در سفر حج، اقرب است. زیرا علی که از لشکریان جدا شد با خود هدی آورده بود و به إهلال رسول الله محرم شده بود، و رسول خدا به او امر کردند محرم بماند.<sup>۱</sup>

ولی باید دانست که آنچه را که ما از آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام به مکه و دیدن حضرت زهرا سلام الله علیها را با لباس رنگین، و عطر زده، و سر مه کشیده، و سپس به نزد رسول الله آمدن و از کیفیت واقعه سؤال کردن آوردیم، صریح است بر آنکه اولین ملاقات امیرالمؤمنین با رسول خدا، پس از سفر یمن در مکه اتفاق افتاده است. و این تقریر، منافات دارد با آنچه حافظ أبو القاسم طبرانی از حدیث عکرمه از ابن عباس آورده است که: **إِنَّ عَلِيًّا تَلَقَّى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجُحْفَةِ**<sup>۲</sup>، و با آنچه شیخ مفید در

<sup>۱</sup> «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۱۰۶.

<sup>۲</sup> «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۱۶۸.

«ارشاد» آورده است که: چون رسول خدا از راه مدینه به مکه نزدیک شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام از راه یمن به رسول الله نزدیک شدند، و از لشکر جدا شده، و برای ملاقات رسول خدا به آن حضرت پیوست، و پس از آنکه رسول الله به آن حضرت فرمودند: بر اِحرام خود باقی باش، فرمودند: **عُدُّ إِلَى جَيْشِكَ فَعَجِّلْ بِهِمْ حَتَّى نَجْتَمِعَ بِمَكَّةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup>**.

«به سوی لشکر خود باز گرد و به سرعت آنها را بیاور تا ان شاء الله در مکه با هم اجتماع کنیم!»  
 علی بن ابی طالب، مرد حق است و مرد عدل است، فلهدا نمی خواهد به اندازه مختصری در حقوق غیر، تعدی و تجاوز شود، و اما مردم متوجه این جهات دقیق و لطیف نیستند. تجاوز و تعدی به بیت المال و صدقات را که به صورت حله‌ها و شترهائی است که همراه آنهاست، تعدی نمی‌شمرند، و تجمل و عبادت را گرچه از حقوق ضعفاء و سهم خدا باشد، نیکو می‌پندارند، و خلاف آن را زشت تلقی می‌کنند.

<sup>۱</sup> «ارشاد» مفید طبع سنگی ص ۹۳ و ص ۹۴.



أما علی نمی‌تواند از عدالت محض، تنازل کند، و با لشگریان خود در تصرف آن اموال مماشات نماید. زیرا این رویه، ظلم است، و کم کم مانند ظلم سایر خلفاء، به ظلم‌های گران و بزرگ می‌کشد.

و اگر درست دقت شود به دست می‌آید که شکوه مردم از امیرالمؤمنین علیه السّلام بر اساس کوتاهی فرهنگ و قصور فکری ایشان بوده است، مردم غالباً هر چیز را که مخالف ذوق و سلیقه شخصی ایشان باشد ناپسند می‌دانند گرچه بر اساس واقع و منطبق بر حقیقت باشد. و هر چیز را که موافق طبع و خواسته‌های نفسانی و لذات مادی باشد خوش و خوشایند تلقی می‌کنند، گرچه بر اساس بطلان و زور و گناه و خلاف واقع و حقیقت باشد.

از جمله شکایاتی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام نمودند، شکایتی است که بُرَیْدَةُ بْنُ حُصَيْبِ اسْلَمِيٍّ از جانب خَالِدِ بْنِ وَكَيْدٍ از سوی یمن آورد.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السّلام را برای ارتداد عَمْرُو بن مَعْدِي كَرِبٍ<sup>۱</sup> و غارت

---

<sup>۱</sup> ارتداد عمرو بن معدی کرب به جهت آن بود که در مدینه، نظرش بر ابو

کردن او قوم بنی الحارث بن کعب را و گریختن او به یمن، بر لشگری از مهاجرین امیر کرده، و به سوی بنی زبیده فرستادند، و خالد بن ولید را نیز به سرکردگی جمعی از اعراب به سوی اعرابِ جُفَیّ

روانه ساختند، و دستور دادند که هر کجا که دو لشکر با هم تلاقی داشته باشند امیر دو لشکر علی بن ابی طالب بوده باشد.

## نامه شکایت امیر خالد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

چون چند منزل سپری شد، اعراب جعفی که خالد متوجه ایشان بود به دو فرقه شدند، فرقه‌ای به یمن رفتند و فرقه‌ای به بنی زبید پیوستند. امیرالمؤمنین علیه السلام چون از این امیر مطلع شد، قاصدی به نزد خالد فرستادند، و پیغام دادند که هر کجا باشی توقّف کن تا من به تو برسم، خالد به این پیغام اعتنا نکرد و به حرکت ادامه

---

عثث خثعمی افتاد که قاتل پدرش بود، او را گرفته، و به نزد رسول خدا آورد که حضرت حکم قصاص صادر کنند، حضرت فرمودند: أهدر الإسلام ما كان في الجاهلية «اسلام برای خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است ارزشی قائل نیست». و چون ابو عثث مسلمان شده است لذا نمی‌توان از او به عنوان تقاص خون معدی کرب که در شرک و جاهلیت بوده است انتقام گرفت، عمرو بن معدی کرب از این گفتار رسول الله از اسلام برگشت. («إعلام الوری» ص ۱۳۴، و «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۳، و «روضة الصفا» ج ۲، در ذکر توجه امیرالمؤمنین علی به جانب یمن).

داد. امیرالمؤمنین علیه السّلام خالد بن سعید العاص را که نائب حضرت در آن لشکر بود، به دنبال خالد بن ولید فرستادند که با شتاب خود را رسانیده و هر کجا او را ببیند متوقّف کند، و خالد بن سعید مأموریت خود را انجام داده و خالد بن ولید با لشکرش را متوقّف ساخت، و چون امیرالمؤمنین علیه السّلام رسیدند، به خالد بن ولید در اثر مخالفتی که کرده بود سخنان درشت گفتند.

باری امیرالمؤمنین علیه السّلام خود را به بنو زُبَید رسانیده، و عمرو بن معدی کرب آماده جنگ شد و سپس فرار کرد و دوباره اسلام آورد، و زنان از آن طائفه و زوجه او که اسیر شده بودند، به واسطه اسلام او ثنیا آزاد شدند، و حضرت، خالد بن سعید را برای أخذ زکات و جمع آوری غنائم مأمور کردند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از جمع غنائم، آنها را به پنج قسمت تقسیم کردند، و سپس قرعه زدند که تا سهم خدا را جدا کنند و بقیّه آن غنائم تقسیم شود. اولین سهمی که مشخص شده بود، قرعه سهم خدا به نام آن افتاد، و در آن سهم، جاریه‌ای بود زیبا که امیرالمؤمنین علیه السّلام آن را برای خود انتخاب کردند، و قطرات آب غسل بر سر و روی آن حضرت دیده شد. این امر برای



خالد بن ولید گران آمد، و کاغذی به رسول الله نوشت، و یکایک از ناگواریهایی را که در سفر از امیرالمؤمنین مشاهده کرده بود بر شمرد، و کاغذ مفصل و طولانی به هم رسیده، و آن را توسط بُریدة بن حُصیب اَسَلَمیّ به نزد رسول الله فرستاد که بریده بخواند و خودش نیز یکایک آن مکروهات را تصدیق کند و در حضور رسول خدا گواه باشد.

بُریدة از جیش خالد که به مدینه باز می گشت جدا شده، و زودتر به مدینه

آمد، و خدمت حضرت رسول اکرم شرفیاب شد، و شروع کرد به بر شمردن کارهای علی بن ابی طالب از برگزیدن جاریه از سهم خمس و سایر کارها.

بُریده خودش نامه خالد را می خواند و تصدیق نوشته های او را می کرد. و گفت: ای رسول خدا اگر در فِئِی و تصرف در غنیمت مسلمین این طور رخصت دهی، بکلی فِئِی و سهمیه مسلمین از غنائم جنگی از بین خواهد رفت.

فقال رسول الله: يَا بُرَيْدَةُ! أَحَدَثْتَ نِفَاقًا! إِنَّ عَلِيَّ

بْنَ أَبِيطَالِبٍ يَحِلُّ لَهُ مِنَ الْفَيْءِ مَا يَحِلُّ لِي؛ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ

أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ! وَ خَيْرٌ مَنْ أُخْلِفَ

بَعْدِي لِكَافَّةِ أُمَّتِي! يَا بُرَيْدَةُ احْذَرِ أَنْ تُبْغِضَ عَلِيًّا

فَيُبْغِضَكَ اللَّهُ!

«رسول الله فرمود: ای بریده! ایجاد نفاق

کردی و نفاق آفریدی! برای علی بن ابی طالب

از فِیء و غنیمت جنگی آن چه حلال است، که

بر من حلال است. علی بن ابی طالب بهترین

مردم است برای تو و برای اقوام تو، و بهترین

کسی است که من بعد از خودم برای جمیع اُمَّت

خودم خلیفه قرار می دهم! ای بریده پرهیز از

اینکه علی را دشمن داری، که در این صورت

خداوند تو را دشمن خواهد داشت!»!

قَالَ بُرَيْدَةُ: فَتَمَنَيْتُ أَنْ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ لِي

فَسُخِّتُ فِيهَا، وَقُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ سَخَطِ

رَسُولِهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! اسْتَغْفِرْ لِي فَلَنْ أَبْغِضَ عَلِيًّا أَبَدًا، وَ  
لَا أَقُولُ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا. فَاسْتَغْفَرَ لَهُ النَّبِيُّ. قَالَ بُرَيْدَةُ: فَصَارَ  
عَلِيٌّ أَحَبَّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ رَسُولِهِ إِلَىٰ<sup>۱</sup>.

«بُرَيْدَةُ مِي گويد: من چنان پشيمان شدم كه  
آرزو مي كردم زمين براي من دهان باز كند، و در  
آن فرو روم، و گفتم: پناه مي برم به خدا از غضب  
خدا و از غضب رسول خدا! براي من از خداوند  
طلب آمرزش كن! هيچ گاه ديگر من علي را  
دشمن نخواهم داشت، و درباره او سخن جز به  
خير و خوبي نخواهم گفتم! پيامبر براي او  
استغفار كردند. بريده مي گويد: از آن پس علي  
در نزد من محبوب ترين مخلوقات بعد از رسول  
خدا بود».

اين داستان را بزرگان از اهل تاريخ و سير و  
حديث به الفاظ مختلف نقل کرده‌اند: ابن سعد  
در «طبقات» آورده است.<sup>۲</sup> و ابن كثير چنين آورده  
است كه رسول خدا به بُرَيْدَةَ گفتند: اي بريده!  
آيا علي را مبعوض داري؟! گفتم: آري، فرمود:  
او را مبعوض مدار! نصيب او در خمس بيش از

---

<sup>۱</sup> «إعلام الوری» ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵، و «حبيب السیر» ج ۱ ص ۴۰۴، و  
«روضة الصفا» ج ۲، ضمن ذکر توجه أمير المؤمنين علی علیه السلام به جانب  
یمن.

<sup>۲</sup> «طبقات» ج ۲، ص ۱۷۰، و «سیره حلیّه» ج ۳ ص ۲۳۲ و ص ۲۳۳.

این مقدار است.

# گفتار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَا

## بریده درباره علیّ علیه السّلام

و در روایت دیگر آورده است که در میان کنیزان یک کنیز یک کنیز بود که از همه افضل بود، امیرالمؤمنین غنائم را تخمیس کردند و تقسیم نمودند و آن کنیز را برای خود برداشتند.

ما گفتیم: ای ابو الحسن این چه کاری است؟!

امیرالمؤمنین گفت: مگر شما ندیدید که این کنیز در میان کنیزان دیگر بود و من قسمت کردم و خمس را با قرعه جدا کردم، و این کنیز با قرعه در سهم خمس قرار گرفت، و سپس قرعه زدم و این کنیز در سهم اهل بیت رسول الله قرار گرفت، و سپس قرعه زدیم و این کنیز در سهم آل علی قرار گرفت، و در این صورت حکم صحیح همین بوده است.

بُریده می گوید: چون آن مرد (خالد بن ولید) نامه سعایت آمیز نوشت و مرا بر تصدیق مطالب آن گسیل داشت، من شروع کردم به خواندن نامه و می گفتم: راست می گوید.

در این حال رسول خدا دست مرا با نامه نگاه داشت و فرمود: آیا علی را دشمن داری! گفتم: آری! فرمود: او را دشمن مدار و محبتت را درباره او زیاد کن، سوگند به آن کسی که نفس محمد در دست اوست، نصیب آل علی در

خمس، بهتر و شایسته‌تر از یک کنیز و صیغه<sup>۱</sup> و زیباست.

بُریده می‌گوید: از آن به بعد هیچ کس غیر از رسول خدا، در نزد من محبوب‌تر از علی نبود.<sup>۲</sup> و شیخ مفید این قضیه را در «إرشاد» آورده است، و اضافه می‌کند که: چون

بُریده به در خانه رسول خدا رسید عُمَر بن خَطَّاب را ملاقات کرد، عُمَر از حال جنگ آنان سؤال کرد، و نیز پرسید: تو چرا زودتر آمده‌ای! بُریده گفت: به جهت سعایت و عیب‌هائی که از علی بن ابی طالب خدمت رسول خدا بیان کنم! و بُریده برای عمر شرح حال کنیزک را گفت که علی آن را برای خود اختیار نمود.

---

<sup>۱</sup> و صیغه دختر جوان را گویند.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۱۰۴.

عمر گفت: اِمْضِ لِمَا جِئْتَ لَهُ فَإِنَّهُ

سَيَغْضِبُ لَابْنَتِهِ مِمَّا صَنَعَ عَلِيٌّ!

«برای انجام مأموریت خودت به نزد رسول  
الله برو، و مطالب را بیان کن! رسول خدا حتما  
از این کاری که علی انجام داده است، به جهت  
خاطر دخترش (که زوجه علی است) به غضب  
در خواهد آمد.»

بریده می‌گوید: چون نامه خالد بن ولید را  
می‌خواندم، و یکایک سعایت‌ها را درباره علی  
می‌شمردم، (علاوه بر آنکه از این عمل علی  
عصبانی نشد، بلکه) از سعایت و بدگویی درباره  
علی متغیر شد، و رنگ چهره رسول الله برگشت،  
و مرا از خواندن بقیه نامه منع کرده، و چنین و  
چنان درباره علی به من فرمود.<sup>۱</sup>

و شیخ طوسی در «أمالی» پس از نقل مفصل  
این واقعه گوید که: بریده گفت: چون بر رسول  
خدا وارد شدم و نامه را به آن حضرت دادم، با  
دست چپ خود گرفت، و همان طور که خداوند  
عزّ و جلّ می‌فرماید: پیغمبر چیزی را نمی‌خواند  
و نمی‌نوشت، من شروع کردم به بیان وقایع و  
عیب‌گوئی از علی، و حال من چنین بود که چون

---

<sup>۱</sup> «إرشاد» مفید، طبع سنگی، از ص ۸۵ تا ص ۸۷.

سخن می‌گفتم، سر خود را تکان می‌دادم، و پایین می‌آوردم، من سخن خود را گفتم، و چون عیبگویی من تمام شد، سر خود را بالا آوردم، و دیدم رسول خدا چنان غضبناک شده است که از شدت غضب هیچ گاه من او را به چنین غضبی ندیده بودم مگر در روز بنی قریظه و بنی النضیر.

رسول خدا به من فرمود: **يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ عَلِيًّا**

**وَلَيْكُم بَعْدِي! فَأَحِبَّ عَلِيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ!**

«ای بریده علی بن ابی طالب صاحب اختیار و مولای شماست بعد از من! پس او را دوست بدار! او همان عملی را انجام می‌دهد که به او امر شده است»!

بُرَیْدَه گوید: من از نزد رسول خدا برخاستم، و هیچ کس روی زمین محبوب‌تر از علی در نزد من نبود.



خشم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از

شکایت کننده از امیرالمؤمنین علیه السَّلَام

عبد الله بن عطاء که راوی این روایت است

می گوید: من این حدیث را برای ابا حرث بن

سويد بن غفلة بیان کردم، او به من گفت: عبد

الله پسر بُریده که این حدیث را برای تو بیان

کرده است بعضی از فقرات آن را کتمان کرده

است. رسول خدا به بریده فرمود: **أَنَا فَتَتْ بَعْدِي**

**يَا بُرَيْدَةَ**<sup>۱</sup> «ای بریده آیا پس از من نفاق

می ورزی؟»

ابن عساکر، در این باره در تحت عنوان

احادیث وارده در ولایت، به روایت بریده اسلمی

بیست و پنج حدیث از شماره ۴۵۸ تا شماره ۴۸۲

در «تاریخ دمشق»، کتاب الإمام امیرالمؤمنین علی

بن ابی طالب علیه السَّلَام آورده است.

در روایت اوّل که شماره ۴۵۸ می‌باشد، بدینسان:

زا دوخسعید بن جبیر از ابن عباس از بریده نقل

می‌ماتدند که کذا به بدسر: **لِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَوْتُ يَأْرَفُ**

**بِهِدَاءَ اللهِ** [هـ] [و] **يُرْغَتِيْمَ لَسُو: لَأَقْف: يَا بُرَيْدَةُ أَلَسْتُ أَوْلَى**

**بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ! فَقَالَ:**

<sup>۱</sup> «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ج ۱، ص ۱۵۷.

## مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ<sup>۱</sup>.

«بریده می‌گوید: دیدم که رنگ صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد و فرمود: ای بریده! آیا ولایت من به مؤمنان، از ولایت آنان به خودشان بیشتر و قوی‌تر نیست؟! گفتم: آری، ای رسول خدا! آنگاه فرمود: کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست».

و در روایت دوّم (۴۵۹) با سند خود از سعید

بن جبیر از ابن عباس از بریده می‌کند روآ: لَوْ سَرَّ لِبَاقِ

هَيْدَاءِ اللَّهِ إِلَى صَدِّقِ اللَّهِ [و] مَلَسَوْ: عَلِيٌّ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ<sup>۲</sup>.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: علی صاحب اختیار و مولای کسی است

که من صاحب اختیار او هستم».

و در روایت سوّم (۴۶۰) با سند خود از سعید

بن جبیر از ابن عباس از بریده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

---

<sup>۱</sup> جزء اوّل از کتاب ترجمه امیرالمؤمنین علیه السّلام از «تاریخ دمشق»، ص ۳۶۵ و ص ۳۶۶.

<sup>۲</sup> ص ۳۶۶.

اللّٰه عليه و آله و سلّم: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ.<sup>١</sup>

---

<sup>١</sup> مصدر سابق ص ٣٦٦.

«رسول خدا فرمود: کسی که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست».

و روایت چهارم (۴۶۱) بعینها همین مضمون است با سند دیگر.<sup>۱</sup>

و روایت پنجم (۴۶۲) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ.<sup>۲</sup>

«رسول خدا فرمود: علی بن ابی طالب پیشوا و صاحب اختیار کسی است که من پیشوا و صاحب اختیار او هستم».

و در روایت ششم (۴۶۳) با سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده آورده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ.<sup>۳</sup>

«رسول خدا فرمود: هر کس که من ولیّ او هستم، علی ولیّ اوست».

و در روایت (۴۶۴) با سند دیگر خود از ابن

<sup>۱</sup> مصدر سابق ص ۳۶۶.

<sup>۲</sup> ص ۳۶۶ و ص ۳۶۷.

<sup>۳</sup> ص ۳۶۷ و ص ۳۶۸.

عبّاس آورده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و آله و سلّم فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ**.<sup>۱</sup>

«کسی که من فرمانده و صاحب امر او هستم،

پس علی فرمانده و صاحب امر اوست».

و در روایت (۴۶۵) با سند خود از عبد الله بن

عطاء، از عبد الله بن بریده از پدرش آورده است

که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله و سلّم فرمود:

**عَلِيٌّ بِنُ أَبِيطَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ هُوَ**

**وَلِيُّكُمْ بَعْدِي**.<sup>۲</sup>

«علی بن ابی طالب صاحب اختیار هر مرد

مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای است، و او

صاحب اختیار شماست بعد از من».

---

<sup>۱</sup> ص ۳۶۸.

<sup>۲</sup> ص ۳۶۸ و ص ۳۶۹.

# روایات ابن عساکر از بریده درباره امیرالمؤمنین

## علیه السّلام

و در روایت (۴۶۶) با سند خود از أجلح، از عبد الله بن بریده، از پدرش، داستان جنگ خالد بن ولید و امیرالمؤمنین علیه السّلام و ظهور مسلمانان را ذکر می‌کند، و انتخاب امیرالمؤمنین یکی از کنیزان را برای خود بیان می‌نماید، می‌گوید: خالد نامه‌ای برای رسول خدا نوشت و به همراهی من فرستاد، و مرا امر و سفارش کرد که درباره علی در نزد رسول خدا بدگویی و عیب‌گویی نمایم.

من چون به نزد رسول خدا رسیدم، آثار گرفتگی و کراهت را در چهره او مشاهده کردم، و گفتم: این مکان و موقعیت من، موقعیت کسی است که از دست علی به تو پناه آورده است، تو مرا با مردی (خالد) فرستادی، و امر کردی از او اطاعت کنم، و اینک آنچه را که او فرستاده است، به تو ابلاغ می‌نمایم!

قَالَ: يَا بُرَيْدَةُ! لَا تَقَعُ فِي عَلِيٍّ، عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ،

وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي.<sup>۱</sup>

«فرمود: ای بریده! درباره علی زشتی مگوی!

<sup>۱</sup> مصدر سابق ص ۳۶۹، و هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۲۸.

علی از من است و من از علی هستم، و او صاحب اختیار شماست پس از من!»!

و در روایت (۴۶۷) با سند خود از أجلح، از عبد الله بن بریده، (از پدرش) با روایت دیگری بعین آنچه را که در روایت قبل آوردیم، ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

و در روایت (۴۶۸) نیز با سند دیگر عین همین مضمون را آورده است.<sup>۲</sup>

و در روایت (۴۶۹) با سند خود، از عبد الله بن عطاء، از عبد الله بن بریده، از پدرش آورده است که پس از نقل مقدمات قضیه، بریده می گوید: دشمنی و بغض من نسبت به علی بن ابی طالب از بغض همه مردم بیشتر بود، و این معنی را خالد از من دانسته بود.

در این حال مردی آمد و گفت: علی بن ابی طالب از سهم خمس، جاریه‌ای را برداشته است. خالد گفت: این چه کاری است؟ و سپس مرد دیگری آمد، و پس از آن مرد دیگری، و همینطور اخبار پشت سر هم می آمد، خالد بن ولید مرا خواست و گفت: ای بریده! می دانی که علی چه کار کرده است؟! اینک این نامه مرا بگیر، و به

---

<sup>۱</sup> ص ۳۷۰.

<sup>۲</sup> ص ۳۷۰ و ص ۳۷۱.

نزد رسول اللّٰه بېر، و او را از این موضوع مطّلع

گردان!



من نامه را گرفتم، و حرکت کردم، تا به مدینه رسیدم، و بر رسول خدا وارد شدم.

رسول خدا نامه را به دست چپ گرفت، و همان طور که خداوند عزّ و جلّ فرموده است، نمی‌نوشت و نمی‌خواند. و من مردی بودم که چون به تکلم می‌آمدم، سر خود را پائین می‌آوردم، تا از مطلب و حاجت خود فارغ شوم. و پیوسته سر خود را پائین می‌آوردم و تکلم می‌کردم، و آنچه را که باید، درباره علی عیب‌گویی کردم. و سپس سر خود را بلند کردم، و دیدم که رسول خدا در غضب آمده است، چنان غضبی که در غیر روز بنی قریظه و بنی النضیر از آن حضرت ندیده بودم. رسول خدا نظری به من نموده گفت: **يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَلِيكُمْ**

**بَعْدِي، فَأَحِبَّ عَلِيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ.**<sup>۱</sup>

«ای بُرَیدَه! علی پیشوای شماست بعد از من! علی را دوست بدار! کاری را که او انجام می‌دهد، طبق آن امری است که به او شده است!»  
و عبد الله بن عطا گوید: چون این حدیث را برای حرث بن سويد بن غفله خواندم، گفت: عبد الله بن بریده بعضی از این حدیث را از تو

---

<sup>۱</sup> مصدر سابق ص ۳۷۱ و این روایت را هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۲۸ و ص ۱۲۹ آورده است، و شیخ طوسی در «أمالی» آورده است.

کتمان کرده است، و آن اینکه رسول الله به او

گفته بود: **أَنَا فَتُّ بَعْدِي يَا بُرَيْدَةُ!**

«ای بریده آیا پس از من نفاق می‌ورزی؟»

و در روایت (۴۷۰) و (۴۷۱) و (۴۷۳) و

(۴۷۴) و (۴۷۵) و (۴۷۶) و (۴۷۷) آورده است،

که بریده گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و سَلَّمَ فرمود: **مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ**<sup>۱</sup>. «هر

کس که من مولای او هستم، علی مولای

اوست».

و در روایت (۴۷۲) آورده است که رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سَلَّمَ فرموده است:

**مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّهُ**<sup>۲</sup>.

و در روایت (۴۷۸) از بریده آورده است که

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سَلَّمَ فرمود:

**مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ (وَلِيَّهُ - خ)**<sup>۳</sup>.

«هر کس که من پیشوا و آقا و صاحب اختیار

او هستم، علی پیشوا و آقا و صاحب اختیار

اوست».

و در روایت (۴۷۹) آورده است که رسول

---

<sup>۱</sup> از ص ۳۷۲ تا ص ۳۷۵.

<sup>۲</sup> مصدر سابق ص ۳۷۳.

<sup>۳</sup> ص ۳۷۵.

خدا به بریده گفت: آیا علی را مبعوض داری؟  
بریده می گوید: گفتم: آری! رسول خدا گفت:  
او را مبعوض مدار! و بار دیگر نفسی کشیده و  
گفت: او را محبوب مدار، چون سهمیه علی از  
خمس، بیش از این مقدار بوده است.

و در حدیث (۴۸۰) نظیر همین مضمون را با  
سند دیگر آورده است.

و در حدیث (۴۸۱) با سند خود از عمرو بن  
عطیه، از عبد الله بن بریده، از پدرش - بریده -  
روایت را آورده است تا اینجا که بریده می گوید:  
چون به نزد رسول خدا آمدم، او مشغول شستن  
سر خود بود، من آنچه را که می خواستم درباره  
علی به او گفتم، و ما هر وقت در نزد رسول الله  
می نشستیم، چشمان خود را به او نمی دوختیم،  
رسول الله فرمود: ای بریده آرام بگیر! و دست  
از این گفتارت مدار!

من سر خود را بلند کردم، و دیدم که چهره آن  
حضرت متغیر شده است، و چون این حال را  
نگریستم، گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ غَضَبِ  
رَسُولِهِ! قَالَ بُرَيْدَةُ: وَاللَّهِ لَا أَبْغِضُهُ أَبَدًا بَعْدَ الَّذِي رَأَيْتُ

مِنْ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ).<sup>۱</sup>

«من پناه می‌برم به خدا از غضب خدا، و از

غضب رسول خدا! سوگند به خدا که من هیچ

گاه دیگر علی را مبعوض نمی‌دارم پس از آن

حالتی که در رسول خدا مشاهده کردم».

و در حدیث (۴۸۲) آورده است که رسول

خدا فرمود: **فَلَا تُبْغِضُهُ وَإِنْ كُنْتَ تُحِبُّهُ فَازِدْ لَهُ**

**حُبًّا، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَنْصِيبُ آلِ عَلِيٍّ فِي**

**الْخُمْسِ أَفْضَلُ مِنْ وَصِيفَةٍ.**

---

<sup>۱</sup> ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷.

قَالَ: فَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ بَعْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ.<sup>۱</sup>

«ای بریده! او را مبعوض مدار! و اگر این

چنین هستی که او را دوست می‌داری، پس

دوستی خود را زیاده گردان! سوگند به آن خدائی

که جان محمد در دست اوست، نصیب و بهره

آل علی در خمس افضل است از یک کنیزک

جوانی!

بریده گوید: بعد از این گفتار رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی نزد من از علی

علیه السَّلَام محبوب‌تر نبود».

و حافظ أبو بکر هیتمی از بریده این روایت را

ذکر می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که بریده

می‌گوید: من به مدینه وارد شدم، و داخل مسجد

شدم، ولی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آلِهِ] و

سَلَّمَ در منزل بودند، و جمعی از اصحاب بر در

خانه آن حضرت بودند: به من گفتند: ای بریده

چه خبر آورده‌ای؟!!

گفتم: خبر خیر! خداوند فتح و ظفر را نصیب

مسلمانان کرد!

گفتند: برای چه تو زودتر بدینجا آمده‌ای?!!

---

<sup>۱</sup> مصدر سابق ص ۳۷۷ و ۳۷۸، و هیتمی در «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۷.

گفتم: علی، جاریه‌ای را از سهم خمس برداشته است، من آمده‌ام تا به پیغمبر خبر دهم. گفتند: خبر بده به پیغمبر! زیرا این خبر، علی را از چشم پیغمبر می‌اندازد! و پیغمبر از درون منزل، این سخنان را می‌شنید.

در این حال پیغمبر با حالت غضب از منزل بیرون آمد و فرمود:

مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَقَّصُونَ عَلِيًّا؟ مَنْ تَنَقَّصَ عَلِيًّا فَقَدْ

تَنَقَّصَنِي؛ وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي؛ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا

مِنْهُ؛ خُلِقَ مِنْ طِينَتِي وَ خُلِقْتُ مِنْ طِينَةِ إِبْرَاهِيمَ؛ وَ أَنَا

أَفْضَلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ؛ (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ).

يَا بُرَيْدَةُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِعَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنَ الْجَارِيَةِ

الَّتِي أَخَذَ؛ وَ إِنَّهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي؟!

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالصُّحْبَةِ إِلَّا بَسَطْتُ كَدِّي

أَدِيدُ جَمَلًا سَلًا إِلَى عِيَّتِي عَبَاؤًا! قَالَ: فَمَا فَارَقْتَهُ حَتَّى بَايَعْتَهُ

عَلَى الْإِسْلَامِ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ.<sup>۱</sup>

«چه حالتی دارند اقوامی که از علی مذمت می‌کنند؟ کسی که از علی مذمت می‌کند، از من مذمت کرده است. و کسی که از علی دوری گزیند، از من دوری کرده است. بدرستی که علی از من است، و من از علی هستم. علی از سرشت من آفریده شده است، و من از سرشت ابراهیم آفریده شده‌ام، و من از ابراهیم، افضل و اشرف می‌باشم، ذریّه‌ای است، که بعضی از بعضی هستند، و خداوند شنوا و داناست.

**خشم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**

**جماعتی که علیَّ عَلَيْهِ السَّلَام را مذمت کردند**

ای بُریده! آیا ندانسته‌ای که سهمیه علی از خمس، زیادتر از یک جاریه‌ای است که برداشته است، و او صاحب اختیار و ولیّ شماس است بعد از من؟!!

بریده می‌گوید: من گفتم: ای رسول خدا! ترا سوگند می‌دهم به حقّ صحبت دیرینت که دستت را بدهی، تا من با تو بر سلام تازه‌ام بیعت

<sup>۱</sup> «مجمع الزوائد و منبع الفوائد»، ج ۹ ص ۱۲۸.

کنم!

بُریده می‌گوید: من از پیامبر جدا نشدم تا اینکه بر اسلام با او بیعت کردم».

و این روایت را طَبْرانی در «معجم أوسط» خود آورده است.

باید دانست که همان طور که از بعضی از تواریخ<sup>۱</sup> و احادیث به دست می‌آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو بار امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان ریاست لشکر سریّه به سوی یمن فرستادند.

یک بار، همان دفعه‌ای بود که برای تعقیب عمرو بن معدی کرب و اسلام نجران فرستادند، که در همان سفر هم خالد بن ولید را به سوی بنو جعفی روانه

ساختند، و دستور دادند که در وقت تلاقی دو لشکر، پیوسته امارت لشکر با علی بن ابی طالب بوده باشد، و در آن سریّه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیابت و خلافت در لشکر را به خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ سپردند؛ و خَالِدِ بْنِ وَكَيْدِ نیابت را به أَبُو مُوسَى أَشْعَرِيّ سپرد، و در همین

---

<sup>۱</sup> «طبقات» ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۹، و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» ج ۲ ص ۳۰۰ و ص ۳۰۱ آورده است که یک بار امیرالمؤمنین علیه السلام را به یمن برای دعوت به اسلام فرستادند و یک بار برای جمع‌آوری صدقات و جزیه.



سفر بود که خالد مخالفت کرد و مورد عتاب واقع شد. و نیز در همین سفر بود که خالد بن ولید نامه‌ای به معیت بُرَیْدَةَ بْنِ حُصَیْبِ اسْلَمِیِّ در شکایت از امیرالمؤمنین علیه السّلام به رسول الله نوشت و به مدینه فرستاد، و هنوز لشکریان علی بن ابی طالب و خالد بن ولید، در مأموریت بودند که بریده به مدینه آمد و پیغام رساند، و مورد غضب رسول خدا واقع شد، و آن حضرت او را امر به پیروی و متابعت از ولایت امیرالمؤمنین کردند.

و بار دیگر دفعه‌ای بود که خالد بن ولید، چون شش ماه در یمن ماند، و دعوت او به اسلام به جایی منتهی نشد حضرت رسول الله امیرالمؤمنین را روانه ساختند که خالد را عزل کند و هر کدام از لشکریان خالد بخواهد به لشکریان امیرالمؤمنین بپیوندد، و در این سریّه بود که امیرالمؤمنین علیه السلام بریده بن حصیب را مأمور محافظت و نگهداری از غنائم نمودند، و با لشکریان پس از انجام مأموریت به مکه آمدند، و خود از لشکر جدا شده، و به رسول الله برای حج پیوستند، و مأمور آن حضرت در غیاب، حله‌های یمانی را بین لشکریان تقسیم کرد، و امیرالمؤمنین چون از مکه برگشتند، و در نزدیکی مکه لشکر خود را بدین حال مشاهده کردند امر کردند تا حله‌ها را که از صدقات بود از تن بیرون آورند، و در عدل‌ها ببندند، و به نزد رسول الله آوردند. و چون این امر موجب ناراحتی لشکر شد، چون به مکه وارد شدند، زبان به تعیب امیرالمؤمنین گشودند. و رسول خدا اعلان کردند در میان مردم که علی در راه خدا اهل مسامحه و مجامله نیست، او در راه خدا از چیزی ترس ندارد، و او فانی در ذات خدا گردیده است.

ولی البتّه این دو سریّه و مأموریت

أمیر المؤمنین علیہ السّلام به جانب یمن در سنه  
دهم از هجرت تحقّق پذیرفته است، و از مکه  
أمیر المؤمنین در معیت رسول خدا به مدینه  
بازگشتند، و در جحفه و غدیر خم، آن خطبه  
غراء را رسول خدا، درباره ولایت  
کلیّه و مطلقه الهیّه آن حضرت ایراد نمودند.

خشم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از

عمرو بن شاسِ اَسْلَمِي درباره عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام

و نیز ابوبکر هَيْتَمِيّ از عَمْرُو بنِ شَاسِ اَسْلَمِيّ

که از اصحابِ حديبيه رسول الله است آورده

است که او می گوید: من با علی بن ابی طالب

علیه السَّلَام به سوی یمن رفتیم. و علی در این

سفر با من جفا کرد، تا به جایی که من در دلم از

او ناراحت و غضبناک بودم، و چون به مدینه

بازگشتیم، من شکایت خود را از علی در مسجد

برای مردم بیان می کردم، و این شکایت من به

سمع رسول الله رسیده بود.

صبحگاهی که در مسجد وارد شدم، و رسول

خدا در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود،

چون نظرش به من افتاد، که من او را می نگرم،

نگاه تند و حادی به من نمود، تا اینکه نشستم،

وَ قَالَ: يَا عَمْرُو! وَاللَّهِ لَقَدْ آذَيْتَنِي!

قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قَالَ: بَلَى مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي!

«فرمود: ای عمرو بن شاس، سوگند به خدا

---

<sup>۱</sup> «مجمع الزوائد» هیتمی ج ۹، ص ۱۲۹، و گفته است که: أحمد حنبل و طبرانی با اختصار این قضیه را ذکر کرده اند، و بزّار از آن مختصرتر ذکر کرده است، و «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۰۴ و ص ۱۰۵، و «تذکرة الخواص» ص ۲۶.

که تو مرا اذیت کردی!

گفتم: من پناه می‌برم به خدا، از آزار رسانیدن

به تو، ای رسول خدا!

فرمود: آری، کسی که علی را آزار برساند،

مرا اذیت کرده است!»! و نیز هیتمی از ابو رافع

آورده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و سَلَّمَ، علی را به عنوان اِمَارَت و ریاست لشکر

برای یمن مبعوث کردند، و از جمله لشکر که با

علی خارج شدند، مردی بود از قبیله اَسْلَم که به

او عمرو بن شاس می‌گفتند.

این مرد که به مدینه مراجعت کرد، از علی

مذمت می‌کرد، و از او شکایت می‌نمود.

فَبَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ: فَقَالَ: اخْسَأْ يَا عَمْرُو! هَلْ رَأَيْتَ مِنْ عَلِيٍّ

جَوْرًا فِي حُكْمِهِ أَوْ أَثْرَةً فِي قَسْمِهِ؟! قَالَ: اللَّهُمَّ:

لَا!

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به

نزد او فرستادند، و او را احضار کردند و گفتند:

خاموش شو، و دور و مطرود باش ای عمرو!

آیا از علی در حکمی که نموده است ظلمی

دیده‌ای؟ و یا در قسمتی که نموده است

جانبداری خود را مشاهده کرده‌ای؟! گفت:

سوگند به خدا، نه!»!



حضرت فرمودند: پس به چه علت در میان مردم چیزهایی را می‌گویی که به من ابلاغ شده است؟!

عمر و گفت: بعضی از آن مطالبی را که گفته‌ام، اختیاری من نبوده است، و بدون توجه عیب‌گویی کرده‌ام!

در این حال آثار غضب چنان از چهره رسول خدا مشهود شده و فرمودند: **مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛ وَ مَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ! وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي؛ وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى.**<sup>۱</sup>

باری، برگردیم به اصل آیه و مطلبی که درباره حجّ تمتّع بیان شد، و بیان اینکه حجّ تمتّع واجب است برای افرادی که خانواده و اهل آنان جزو نواحی و سکنه مسجد الحرام نیستند، و این فریضه تمتّع واجب است تا روز قیامت، و ترک تمتّع، گناه و مؤبّقه کبیره بوده، و در آیه قرآن به عقاب شدید، توعید و تحذیر شده است.

حجّ از شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام است، و پس از آن حضرت با آنکه در میان

---

<sup>۱</sup> «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۲۹، و گفته است که بزّار هم این حدیث را روایت کرده است.

اعراب حجاز و عربستان دستورات و احکام الهیّه  
آن حضرت رو به ضعف نهاد، و غالب آنها نیز  
بکلی از بین رفت، ولی مع ذلک، فریضه حجّ -  
البتّه أصل حجّ با تغییرات و تصرّفاتی که به مرور  
در آن داده بودند - باقی ماند.

حجّ در زمان مخصوص انجام می گرفت، و از  
مکان مخصوص که به نام میقات بود، إحرام  
می بستند و به سوی مکه و اطراف آن برای انجام  
مناسک آن رهسپار می شدند، و یا با خود قربانی  
می آوردند و در منی ذبح و یا نحر می کردند که  
در این صورت، حجّ قران بود، و یا قربانی  
نمی آوردند که حجّشان، حجّ افراد بود. و اما حجّ  
تمتّع هیچ سابقه نداشت، و اذّهان هیچیک به آن  
آشنا نبود. این از مختصّات

اسلام است که جبرائیل از جانب حضرت  
باری تعالی حدود و مشخصّات آن را آورد، و آیه  
قرآن بدان ناطق شد. و لذا برای بسیاری از  
مسلمانان موجب تعجّب گردید که چگونه  
می شود در زمان حجّ، تمتّع کرد؟



## تفاوت حجّ تمتّع با حجّ اِفراد و قران

البته این تعجّب ناشی از همان انس ذهنی به حجّ قران و حجّ اِفراد بود که حاجی چون از میقات اِحرام می‌بست، و در مکه می‌آمد، به همان حال اِحرام و پرهیز و اجتناب از لباس دوخته، و استعمال عطر، و تمتّع از زنان و همسران، و سایر محرّمات اِحرام، باقی می‌ماند تا به عرفات و مشعر در منی برود، و مناسک آن را انجام دهد.

ولی با حجّ تمتّع که چون وارد مکه می‌شود، عمره بجا می‌آورد، و سپس محلّ می‌گردد، یعنی از لباس اِحرام بیرون می‌آید، و عطر استعمال می‌کند، و از زنان متمتّع می‌گردد، و سایر محرّمات اِحرام را مرتکب می‌شود، تا زمان حجّ که نیّت حجّ می‌کند، و برای آن اِحرام می‌بندد و لبّیک می‌گوید و دوباره در اِحرام می‌رود و از لذّات و مشتهیات ممنوعه خودداری می‌نماید، مسئله کاملاً متفاوت است.

در حجّ قران و اِفراد در تمام طول مدّت، شخص اِحرام بسته، در اِحرام با موهای ژولیده، و بدن غبار آلوده، می‌ماند، ولی در حجّ تمتّع از اِحرام بیرون می‌آید، و مدّتی در مکه به حال عادی و معمولی از همه تمتّعات بهره‌مند می‌شود، و سپس دوباره اِحرام می‌بندد. فلذا این

تمتع بین دو احرام را اعراب مأنوس به آداب قبل، شکستی در حجّ پنداشتند و گویا نقصان و خللی در ارکان آن به شمار آوردند، و بر اساس همان سابقه ذهنی از دوران جاهلیت، این تمتع را مباین و منافی حقیقت حجّ انگاشتند، فلذا در مقام اعتراض برآمدند.

و ما می‌دانیم که این اعتراض بیجا و بیمورد است، زیرا که تشریح عبادات، و کیفیت مناسک، و دخالت دادن شروط، و یا معین کردن موانع، به دست خداست، که به وسیله وحی و انزال کتاب، و ارسال پیامبر، برای بشر مشخص و معین می‌نماید، و اصولاً بشر هر که و هر چه باشد، و به هر قدر دارای علم و قدرت باشد، تا وقتی که متصل به عالم غیب نباشد، و با دل خود احکام الهیه را بدون شائبه

دخالت نفسانیّه خویش، از مصادر عالیّه تلقی ننماید، نمی‌تواند برای مردم احکامی را جعل کند، بالأخصّ آن احکامی که راجع به عبادات و روابط قلبی مردم با خدای آنهاست.

أحكام به دست خداست، که با زبان پیامبر بیان می‌شود، و نسخ أحكام نیز به دست خداست، زیرا نسخ حکم هم حکم جدیدی است که باید خداوند جعل فرماید.

حکم اسلام بر اساس همان سنت حضرت ابراهیم تا سنه حجّة الوداع درباره کیفیت حجّ، منحصر به همان حجّ قران و حجّ افراد بود، ولی در حجّة الوداع، این حکم درباره افرادی که به مسجد الحرام نزدیک هستند، و حکم أهل آنجا را دارند، و أهل و قبيله آنان، در حکم حضار مسجد الحرام شمرده می‌شوند، که منظور، اهالی خود مکه و حرم و قرآء و قصابات نزدیک تا شانزده فرسخ که چهل و هشت میل است، به حال اولیه خود باقی ماند. ولی درباره افراد دورتر از این مقدار، البته در خصوص حجّ واجب تغییر یافت، و به حجّ تمتّع مبدل شد. و جبرائیل آیه قرآن فرود آورد، و رسول الله بر فراز مروه پس از اتمام سعی برای مردم قرائت فرمود:

**﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾** تا آنکه می‌فرماید: **﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾**.

«بر آن کسانی که حجّ را بطور تمتّع بجای می‌آورند، واجب است که به قدر میسور، قربانی و هدی بنمایند ... و این حجّ تمتّع، وظیفه است

برای آن کسانی که اهل و عیال آنها از حاضرین مسجد الحرام نباشند». **(ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)**. بطور وجوب تعیین وظیفه برای مردم دور دست می‌کند. و تا روز قیامت این حکم باقی است، هم به إطلاق آیه، و هم به نصّ صریح رسول خدا که انگشت‌های خود را در جواب سُرَّاقَةَ بنِ مَالِكِ در یکدیگر نموده و فرمودند: این حکم تا روز قیامت باقی است.

و علّت آن این است که: شریعت اسلام که دین سمحه سهله است، تکلیف دو ماه و یا بیشتر را از إحرام إلزامی درباره حجّاج برداشته است. البته درباره خود

أهالی مکه و اطراف آن، این حکم صعوبتی ندارد، زیرا اهل و عیال آنان همان جا هستند، و در نزدیکی ایّام حجّ می‌توانند محرم شوند و حجّ بجا آرند. و لیکن برای کسانی که دور دست هستند، و از نقاط مختلفه دنیا به سوی مکه رهسپار می‌شوند، و حتما باید از میقات‌های مشخصه و معینه إحرام ببندند، و رنج سفر را از میقات تا مکه و تا زمان حجّ متحمّل شوند، در این مدّت طولانی در حال إحرام باقی بودن بسیار سخت است. و این اشکال و سختی در حجّ‌های واجبی بطور إلزام برداشته شده است.



## تفسیر آیه قرآن در وجوب عینی حجّ تمتّع

آنان می‌توانند در بین عمره و حجّ در استراحت خانوادگی در آیند، و از تمتّعات و لذّاتی که خداوند برای آنان حلال فرموده است، کامیاب گردند، و لطیفه در این جمله از آیه قرآن است که می‌گوید: ﴿لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ یعنی مسافر نیاز به سکون و آرامش و اهل دارد. افرادی که اهلشان با خود آنهاست، مانند حضار مسجد الحرام، از نعمت حضور بهره‌مند می‌شوند. و افرادی که اهل آنها از حضار مسجد نیستند، و نیاز به سکون و آرامش دارند، اجازه و إذن تمتّع از محرمان خود بمنزله حضور اهل و عیال و سکون و آرامش در برابر آنهاست، و تمتّع از زوجات و کنیزهای خود جایگزین حضور اهل و عیال آنها شده است.

و چون در بین مردم زمینه مخالفت با این تشریح آسمانی موجود بوده است، خداوند به دنبال این آیه شدیداً امر به تقوا می‌کند، و مخالفین را از عذاب شدید خداوند در هراس و دهشت قرار می‌دهد:

﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

در سنت نبویّه صلی الله علیه و آله و سلّم بدون هیچ گونه شکّ و تردیدی، همگی اتفاق دارند بر جریان حجّ تمتّع برای دوردستان در

حجّه الوداع که به دستور رسول خدا همه مردم از إحرام بیرون آمده، و متمتع شدند، و سپس برای حجّ، إحرام ثانوی بستند، و نیز بر جریان آن در زمان أبو بکر، و جریان آن تا مقداری از حکومت عمر.

در این مسئله بین شیعه و عامّه اختلافی نیست، و لیکن شیعه می‌گوید: همان‌طور که قرآن و رسول خدا آن را تشریح نمودند، به همان حال تا روز قیامت باقی

است، و عامّه می‌گوید: در زمان حکومت عمر منسوخ شد، و عمر آن را برداشت، و سنّت عمر لازم الاجراء است، مانند سنّت رسول خدا.

این اصل و روح مطلبی است که از مجموع مناقشات و ردّ و ایرادهای طرفین دستگیر می‌شود. ما در این مسئله نیازی به نقل روایات متواتره از شیعه و ائمه‌انسان آن نداریم، زیرا که بعد از صراحت آیه قرآن و بیان صریح رسول خدا مکرراً در مکه، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند، تا روایات معتضده از طریق شیعه را بازگو کنیم.

و لیکن صرفاً برای اِرشاد و راهنمایی برادران عامّه و برای رفاقت در بحث از طریق جدل، عین بعضی از روایات معتبره آنان را از کتب خود آنان می‌آوریم، و سپس به بحث کوتاهی در پیرامون آن می‌پردازیم. امید است برای همه آنان مفید باشد، به شرط آنکه در مقام مخاصمه برنیامده، و بر اصل حقیقت و بینش اصالت، با ما گام به گام بیایند.

**﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾<sup>۱</sup>**

در «الدّر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ

الْبُخَارِيُّ وَ الْبَيْهَقِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مُتَعَةِ الْحَجِّ؛ فَقَالَ: أَهْلُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۷، از سوره ۵۰: ق: «بدرستی که در این امر یادآوری و تذکر است برای کسی که دارای ادراک و تعقل باشد، و یا گوش فرا دهد، و حاضر و ناظر باشد».



صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّم: فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ أَهْلَنَا،  
فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله]  
وَسَلَّم: اجْعَلُوا إِهْلَاكَكُمْ بِالْحَجِّ عُمْرَةً إِلَّا مَقَلَّدَ الْهُدْيِ.

فَطُفْنَا بِالْبَيْتِ وَ بِالصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ وَ أَتَيْنَا النِّسَاءَ وَ لَبِسْنَا  
الثِّيَابَ.

وَ قَالَ: مَنْ قَلَّدَ الْهُدْيَ فَإِنَّهُ لَا يُحِلُّ حَتَّى يَبْلُغَ

الْهُدْيِ. ثُمَّ أَمَرْنَا عَشِيَّةَ التَّرْوِيَةِ أَنْ نَهْلَ بِالْحَجِّ؛ فَإِذَا

فَرَعْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ جِئْنَا فَطُفْنَا بِالْبَيْتِ وَ بِالصِّفَا وَ  
الْمَرْوَةَ، وَ قَدْ تَمَّ حَجُّنَا وَ عَلَيْنَا الْهُدْيُ كَمَا قَالَ اللَّهُ:

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ  
أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾ إِلَى أَمْصَارِكُمْ،

وَ الشَّاهُ تُجْزَى. فَجَمَعُوا نُسُكَيْنِ فِي عَامٍ بَيْنَ الْحَجِّ

وَ الْعُمْرَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، وَ

أَبَاحَهُ لِلنَّاسِ غَيْرِ أَهْلِ مَكَّةَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ

حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾.

وَ أَشْهُرُ الْحَجِّ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ: شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ

وَ ذُو الْحِجَّةِ؛ فَمَنْ تَمَتَّعَ فِي هَذِهِ الْأَشْهُرِ فَعَلَيْهِ دَمٌ أَوْ صَوْمٌ.

وَ الرَّفْتُ: الْجَمَاعُ، وَ الْفُسُوقُ: الْمَعَاصِي، وَ الْجِدَالُ:

---

<sup>١</sup> «تفسير الدرّ المنثور» ج ١، ص ٢١٥.

## روایات عامّه درباره تمتّع در حجّ

«بخاری و بیهقی از ابن عبّاس تخریج کرده‌اند که: چون از او درباره متعه حجّ سؤال شد، در جواب گفت: تمام مهاجرین و أنصار و زن‌های رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم در حجّة الوداع إحرام بسته و لبّیک گفتند، و ما هم إحرام بستیم و لبّیک گفتیم، و چون وارد مکه شدیم، رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم به ما گفت: همه شما إحرامتان برای حجّ را، إحرام برای عمره قرار دهید مگر آن کسی که با خود هدی و قربانی به همراه آورده باشد.

ما دور خانه خدا طواف نمودیم، و سعی بین صفا و مروه کردیم، و سپس نزد زن‌های خود رفتیم و لباس‌های خود را در تن نمودیم. و رسول الله فرمود: کسی که با خود هدی آورده است از إحرام بیرون نشود تا وقتی که هدی به جای خودش برسد. و سپس رسول خدا در شامگاه روز ترویبه ما را امر نمود که إحرام برای حجّ ببندیم، و لبّیک بگوییم.

و چون از مناسک حجّ فارغ شدیم، به مکه آمدیم، و طواف بیت الله را کردیم، و سعی صفا و مروه را نمودیم، و حجّ ما تمام شد، و بر عهده ما هدی بود همچنان که خداوند فرمود: «هر کس باید به قدر وسع خود هدی بیاورد، و کسی که

متمکن از هدی نباشد، به جای هدی باید در ایّام حجّ، سه روز روزه بگیرد، و هفت روز در وقتی که شما حاجیان به شهرهای خود مراجعت نموده‌اید»، و در هدی هم یک گوسفند کافی است.

و بنا بر این در حجّة الوداع بین دو عبادت و نسک را که حجّ و عمره باشد، در سال واحد، جمع کردند، چون این قسم از حجّ را خداوند در کتاب خود بیان فرموده، و در سنت رسول خدا آمده است، و برای همه مردم غیر اهل مکهّ مباح گردانیده است.

خداوند می‌فرماید: «این وظیفه کسی است که اهل او از حضور یافتگان در مسجد الحرام نباشند».

و ماه‌های حجّ را که خداوند ذکر کرده است عبارت است از: ماه شوّال و ماه ذوالقعدة و ماه ذوالحجّه. پس کسی که در این ماه‌ها تمتّع کند، بر عهده اوست که خونی (از گوسفند و یا گاو و یا شتر) بریزد، یا روزه بگیرد، و رفت که منع شده است عبارت است از: جماع، و فسوق عبارت است از گناهان، و جدال عبارت است از مرء و مجادله و گفتگو کردن».

و نیز در «تفسیر الدرّ المنثور» آورده است که:

أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى فَسَاقَ مَعَهُ الْهُدَى مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَ بَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَهَلَ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله [وَسَلَّمَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ؛ فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهُدَى، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ.

فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله [وَسَلَّمَ مَكَّةَ،

قَالَ لِلنَّاسِ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يُحِلُّ لِسَيِّئِهِ مَرْحُومَةً وَ مَجَّحَ ضَيْقِي يَسَّحُ مِنْهُمْ، فُطِيفَ يَدَهَا نَكِيحٌ لَمْ يَنْمَ وَ لِي وَةٍ وَرَمَلًا وَ أَنْفَصَلَابٍ وَ تَيْبَلَابِاقِصْرٍ وَ لِيَحِلُّ ثُمَّ لِيَهْلُ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدِيًّا فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ

## سَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ.<sup>۱</sup>

«بخاری و مسلم از ابن عمر تخریج کرده‌اند، که می‌گوید: رسول خدا در حجّة الوداع به سبب بجا آوردن عمره و تمامیت آن، تا زمان فرا رسیدن حجّ، تمتّع نمود، و هدی را با خود سوق داده بود، از ذوالحلیفه، و رسول خدا ابتدا اهللال به عمره کرد، و سپس اهللال به حجّ نمود. و مردم با پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلّم از بجا آوردن عمره تا فرا رسیدن حجّ، تمتّع نمودند، بعضی از مردم با خود هدی آورده بودند همان را با خود به منی بردند، و بعضی با خود هدی نیاورده بودند، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم وارد مکه شدند به مردم گفتند: هر کدام از شما که هدی آورده است، نباید از چیزی از آن چیزهایی که اِحرام بسته است، و بر او حرام شده است، بیرون آید تا وقتی که

حجّ خود را به انجام رساند، و هر کدام از شما که هدی نیاورده است باید دور خانه خدا طواف کند، و سعی به صفا و مروه نماید، و تقصیر کند، و از اِحرام بیرون آید، و سپس برای بجا آوردن حجّ، اِحرام بندد و تلبیه گوید. و کسی که متمکّن

---

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

از هدی نیست باید در موسم حجّ سه روز روزه  
بگیرد و هفت روز بعد از آنکه به منزل و أهل  
خود بر می‌گردد».

این روایت به ملاحظه صدرش که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خودشان حجّ تمتّع بجای آوردند، خالی از اضطراب نیست، و لیکن به ملاحظه ذیلش که افرادی که با خود هدی نیاورده‌اند باید محلّ شوند و سپس تلبیه برای حجّ بگویند، صراحت در تبدیل وظیفه حجّ افراد به تمتّع دارد.

و نیز در «الدّر المثور» آورده است که: أَخْرَجَ

الْحَاكِمُ وَ صَحَّحَهُ مِنْ طَرِيقِ مُجَاهِدٍ وَ عَطَاءٍ عَنْ جَابِرٍ:

قَالَ: كَثُرَتِ الْقَالَةُ مِنَ النَّاسِ، فَخَرَجْنَا حُجَّاجًا حَتَّى إِذَا

لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَنْ نُحِلَّ إِلَّا لَيَالٍ قَلِيلٌ أَمَرْنَا بِالْإِحْلَالِ.

قُلْنَا: أَيُرُوحُ أَحَدُنَا إِلَى عَرَفَةَ وَ فَرَجُهُ يَقْطُرُ مَنِيًّا؟

فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ؛ فَقَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: أَبَا اللَّهِ تَعَلَّمُونَ

أَيُّهَا النَّاسُ؟! فَأَنَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ اتَّقَاكُمْ لَهُ. وَ لَوْ

اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سَقْتُ هَدِيًّا وَ لَحَلْتُ

كَمَا أَحَلُّوا. فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي

الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ؛ وَ مَنْ وَجَدَ هَدِيًّا فَلْيَنْحَرْ.

فَكُنَّا نَنْحَرُ الْجُرُورَ عَنْ سَبْعَةِ.

قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آله] وَ سَلَّمَ قَسَمَ يَوْمَئِذٍ فِي أَصْحَابِهِ غَنَمًا؛



فَأَصَابَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ تَيْسٌ؛ فَذَبَحَهُ عَنْ نَفْسِهِ.<sup>۱</sup>

«حاکم تخریج کرده و تصحیح نموده از طریق سلسله

روایت مجاهد و عطاء از جابر، که او می‌دیوگ:

قیل و قال کنندگان در میان مردم بواسطه امر

رسول خدا به حج تمتع زیاد شد، چون ما برای

بجا آوردن حج از مدینه بیرون شدیم، تا وقتی که

دیگر بین ما و بین

زمانی که باید در منی محل شویم و از احرام

بیرون آییم، جز چند شب کمی بیشتر نبود، در

این زمان رسول خدا ما را امر فرمود که از احرام

بیرون آییم.

---

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۱، ص ۲۱۷. و نظیر این روایت را ابن سعد در «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۷ از جابر آورده است.

ما گفتیم: چگونه افراد ما به سوی عرفه رهسپار شوند، در حالی که از آلت آنان قطرات منی جاری است؟

این گفتار به رسول خدا رسید، و برای ایراد خطبه قیام فرمود، و گفت: سوگند به خدا که ای مردم آیا شما خدا و رسول خدا را تعلیم می دهید؟! سوگند به خدا من از همه شما به خدا داناترم، و تقوای من در برابر اوامر او بیشتر است! و اگر من می دانستم جریانی را که پیش آمده است، از آنچه را که گذشته است، با خود هدی نمی آوردم، و من هم همچنان که مردم محلّ شدند محلّ می شدم، و از إحرام بیرون می آمدم.

پس هر کدام از شما که هدی ندارد، باید سه روز روزه بدارد در ایّام حجّ و هفت روز در هنگامی که به سوی اهل خود مراجعت می کند، و هر کدام که هدی بیابد باید نحر کند.

جابر گوید که: ما در آن وقت شتری را که موسم کشتنش رسیده بود، از طرف هفت نفر قربانی می کردیم.

عطاء که راوی این روایت است می گوید: ابن عبّاس می گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن روز در میان أصحاب خود تعداد گوسفندانی را تقسیم کرد تا برای خود ذبح کنند،

به سهمیه سعد بن ابی وقاص یک بز نر اصابت کرد که برای خود ذبح کرد».

و نیز در «الدّرّ المنثور» آورده است که أَخْرَجَ ابْنُ

أَبِي شَيْبَةَ وَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حَصِينٍ قَالَ:

نَزَلَتْ آيَةُ الْمُتَمِّعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ وَ فَعَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ ثُمَّ لَمْ تَنْزِلْ آيَةٌ تَنْسَخُ آيَةَ مُتَمِّعَةِ

الْحُجِّ؛ وَ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ، قَالَ رَجُلٌ بَرَأِيهِ مَا شَاءَ.<sup>۱</sup>

«ابن ابی شیبہ و بخاری و مسلم از عمران بن

حصین تخریج کرده‌اند، که او

گفت: آیه تمتع در کتاب خدا نازل شد، و ما

با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ تمتع

نمودیم، و هیچ آیه دیگری نازل نشد که حکم

تمتع را نسخ کند، و رسول خدا نیز تا وقتی که از

دنیا رحلت نمود، از آن نهی نکرد. آنگاه مردی به

رای خود آنچه را که می‌خواست درباره آن

گفت».

---

<sup>۱</sup> «تفسیر الدّرّ المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

استاد اکرم علامه طباطبائی - رضوان الله عليه

- پس از نقل این روایات در «تفسیر المیزان» در  
ذیل بیان روایت اخیر گفته‌اند:

این روایت نیز به ألفاظ دیگری قریب المعنی  
به آنچه در «الدّرّ المنثور» نقل شده است، روایت  
شده است.

و در «صحیح مسلم» و «مسند أحمد» و «سنن  
نسائی» از مطرف آورده است، که می‌گوید:  
عمران بن حصین در مرض مرگ خود، به دنبال  
من فرستاد و مرا طلب کرد، و گفت: من تو را به  
أحادیثی حدیث می‌کنم که امید دارم بعد از من  
برای تو سود داشته باشد، پس اگر من از این  
مرض بهبودی یافتم آنها را کتمان کن و نقل مکن  
از من! و اگر مردم، آنها را برای مردم حکایت  
کن! چون که در این صورت خداوند مرا از آفات  
افشاء آنها حفظ فرموده است.

و بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین  
حجّ و عمره را جمع کرد، و پس از آن نه در کتاب  
خدا و نه از رسول خدا نهی از آن نرسید، و  
مردی به رأی خود آنچه را که می‌خواست درباره  
آن گفت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۸۹.

و در «صحيح ترمذی» و «زاد المعاد» ابن قیّم

آمده است كه: سُئِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنِ مُتَعَةِ الْحُجِّ.

قَالَ: هِيَ حَلَالٌ. فَقَالَ السَّائِلُ: إِنَّ أَبَاكَ قَدْ نَهَى عَنْهَا!

فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَبِي نَهَى وَصَنَعَهَا رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ أَمْرٌ أَبِي مُتَّبِعٌ أَمْ

أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ

الرَّجُلُ: بَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ.

فَقَالَ: لَقَدْ صَنَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ.

«از عبد الله بن عمر درباره تمتع حجّ

پرسیدند. او در جواب گفت: حلال است.

سائل گفت: پدر تو از آن نهی کرده است!

عبد الله گفت: بگو بینم اگر پدر من نهی کند، و

لیکن رسول خدا بجای آورده باشد، آیا امر پدر

من باید پیروی شود، و یا امر رسول خدا؟!!

آن مرد گفت: بلکه امر رسول خدا باید پیروی شود. عبد الله گفت: حجّ تمتّع را پیامبر انجام داده است».

و در «صحيح ترمذی» و «سُنن نسائی» و «سُنن بیهقی» و «مَوْطَأَ مَالِك» و کتاب «أُمَّ شَافِعِي» از محمد بن عبد الله روایت کرده است که او گفتگوی سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ و ضَحَّاكُ بْنُ قَيْسٍ را در سالی که معاویه بن ابی سفیان حجّ کرده بود شنیده بود، که آنان درباره حجّ تمتّع با یکدیگر مذاکره داشتند.

ضحاک می گوید: تمتّع را بعد از عمره تا حجّ کسی انجام نمی دهد مگر آنکه نسبت به امر خدا جاهل باشد.

سعد می گوید: بد مطلبی را گفتی ای پسر برادر من!

ضحاک می گوید: عمر بن خطاب از تمتّع در حجّ، مردم را منع کرد.

سعد می گوید: رسول خدا آن را عمل کرد، و ما هم با رسول خدا عمل کردیم.<sup>۱</sup>

و در «الدّر المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ

---

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۸۹.

الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى، قَالَ: قَدِمْتُ  
 عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ وَ هُوَ  
 بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: أَهَلَّتْ؟ قُلْتُ: أَهَلَّتْ بِأَهْلَالِ النَّبِيِّ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ. قَالَ: هَلْ سُقْتِ مِنْ هَدْيٍ؟!  
 قُلْتُ: لَا. قَالَ: طُفْ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلِّ.  
 فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَ بِالصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَتَيْتُ أُمَّرَأَةً مِنْ  
 قَوْمِي فَمَشَطَنِي رَأْسِي وَ غَسَلَتْ رَأْسِي، فَكُنْتُ أَفْتِي  
 النَّاسَ فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ إِمَارَةِ عُمَرَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ بِالْمَوْسِمِ  
 إِذْ جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثَ  
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَأْنِ النَّسِكِ؟

فَقُلْتُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ كُنَّا أَفْتِينَاهُ بِشَيْءٍ  
 فَلْيَتَّئِدْ! فَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَادِمٌ عَلَيْكُمْ؛ فَبِهِ  
 فَاتْتَمُّوا!

فَلَمَّا قَدِمَ، قُلْتُ: مَاذَا الَّذِي أَحْدَثْتَ فِي شَأْنِ  
 النَّسِكِ؟! قَالَ: إِنَّ نَأْخِذُ

بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: ﴿وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ

لِلَّهِ﴾ وَ إِنَّ نَأْخِذُ بِسُنَّةِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ، لَمْ  
 يُجَلِّ حَتَّى نَحَرَ الْهُدَى.<sup>١</sup>

<sup>١</sup> «تفسير الميزان» ج ٢، ص ٩٠، و«تفسير الدر المنثور» ج ١، ص ٢١٦.





«بخاری و مسلم و نسائی از ابو موسی اشعری تخریج کرده‌اند که او می‌گوید: در بطحاء مکه بر رسول خدا وارد شدم، حضرت فرمود: احرام بسته‌ای؟! گفتم: احرام بسته‌ام به احرام رسول خدا.

فرمود: با خود هدی آورده‌ای؟! گفتم: نه! حضرت فرمود: به دور خانه خدا طواف کن، و به صفا و مروه سعی کن، و پس از آن محل شو و از احرام بیرون بیا!

من طواف خانه خدا، و صفا و مروه را نمودم، و سپس به نزد زنی از اقوام خود آمدم، او سر مرا شانه کرد، و سر مرا شست، و من به همین نحو در زمان حکومت ابو بکر و عمر فتوی می‌دادم، تا در زمان عمر که در موسم حج شرکت کرده بودم و متولّی و امیر حج بودم مردی آمد و گفت: آیا خبر داری که امیرالمؤمنین - عمر - درباره کیفیت حج چه چیز تازه‌ای قرار داده است؟!!

من به مردم گفتم: أيّها النّاس، هر کسی که در امر عبادت حج، من برای او فتوی داده‌ام، تأمل و درنگ کند، زیرا که امیرالمؤمنین اینک می‌رسد، و شما باید از او پیروی نمائید!

چون عمر از راه رسید، من به او گفتم: درباره امر حج چه چیز تازه‌ای قرار داده‌ای؟! گفت: اگر به کتاب خدا عمل کنیم، خدا می‌گوید: حج و

عمره را برای خدا تمام کنید! و اگر به سنت پیامبرمان عمل کنیم، او از إحرام بیرون نیامد مگر آنکه در منی شتر نحر کرد!»!

و محصل مطلب و مستفاد از این روایات و روایات مشابه آنها که برخی از آنها نیز خواهد آمد، و مستفاد از نص صریح آیه قرآن، وجوب و لزوم کیفیت تمتع است در حجّهای واجب و لازم، برای افراد دوردست، که در ابتداء به إحرام عمره

محرم شوند، و سپس در مکه پس از طواف و سعی و تقصیر مُحِلّ گردند، و پس از آن ثانیاً برای حج از مکه محرم گردند، و حجّ خود را تمام کنند، و در این صورت با یک سفر به بیت الله الحرام در ایّام حجّ، یک عمره تمام و یک حجّ تمام، با دو نیت و دو إحرام مستقلّ انجام داده‌اند. و عمره در حجّ داخل شده، و گویا مثل آن است که در بین عمل حجّ، إحلال و تمتعی صورت گرفته است فلهدا آن را حجّ تمتع نام نهاده‌اند.

عمر در زمان حکومت خود این حکم را برداشت، و دستور داد که در شهر حج، عمره بجای نیاورند، و از میقات فقط برای حج احرام بندند، و تمتعی بعمل نیاید، و عمره را در سایر ماههای سال مستقلاً از میقات محرم شده و انجام دهند، و در حقیقت حج منحصر می شود به همان دو قسم حج افراد و حج قران. و در این صورت کیفیت حج بازگشت می کند به همان کیفیت سابق که در میان اعراب از زمان جاهلیت به سنت حضرت ابراهیم علیه السلام باقی مانده بود. و بطور کلی حج تمتع، و نسخ آن حج سابق را نسبت به افراد دوردست، و دستورات جدید رسول الله در حجّة الوداع، و نزول جبرائیل در بالای مروه، و انزال آیه قرآن **(ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)**، و خطبه مکرر رسول خدا در مکه، و اعتراض شدید آن حضرت به اعتراض بعضی که معترض شده بودند، همه و همه از بین می رود.

ما اینک باید بحث کنیم و ببینیم این عمل بر چه اساسی صورت گرفته است، و أدله کسانی که فعلاً بر اساس همان سنت عمر، در انجام دادن حج، تمتع نمی کنند چیست؟

آنان از چند ناحیه بر مدّعی خود استدلال کرده اند:

أَوَّل - از ناحیه آیه کریمه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْ

الْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾. (صدر آیه ۱۹۷ از سوره ۲: بقره).

به ادّعاء آنکه تمامیت حجّ به إحرام بستن از میقات است، و کسانی که از میقات محرم شوند، و پس از آن عمره بجای آورده، و در مکه محل گردند، و سپس از مکه برای حجّ إحرام ببندند، در تمامیت حجّ ایشان نقصان و خللی روی داده است، زیرا در این صورت عمره و حجّ در یکدیگر داخل شده‌اند، و محلّ شدن در بین آن

دو،

در حکم محل شدن در بین حجّ است، و این مستلزم عدم تمامیت آن است.

## ردّ مخالفین در استدلال به آیه: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَ

### الْعَمْرَةَ لِلَّهِ﴾

و پاسخ این ادّعاء روشن است، زیرا تمامیت هر یک از عمره و حجّ، انجام دادن آن است با تمام شرائط و اجزاء و پرهیز از موانع آن، و کسی که از میقات به قصد عمره إحرام می‌بندد، و در مکه طواف و نماز و سعی و تقصیر بجای می‌آورد، یک عمره تمام انجام داده است، و کسی که از مکه إحرام می‌بندد، و به قصد حجّ به سوی عرفات و مشعر می‌رود، و مناسک منی و مناسک بیت الله را انجام می‌دهد، یک حجّ تمام انجام داده است، و تمام اجزاء و شرائط آن را بجا آورده، و از موانع آن اجتناب ورزیده است.

و دانستیم که تعیین شرائط و اجزاء و موانع هر یک از عمره و حجّ، با شارع است، و چون او برای ما مقررّ دارد که در حجّ قران و حجّ افراد، باید از میقات به قصد حجّ إحرام بست، و در حجّ تمتّع باید از مکه إحرام بست، در این صورت تمامیت آن به بجا آوردن آن بر همین نهج و بر همین شکل است، و خلاف آن مستلزم نقصان و عدم تمامیت است، و محصلّ مطلب این است که پیکره حجّ و کیفیت اجزاء و شرائط آن باید از

شارع اخذ شود، و در این صورت تمام است، و خلاف آن ناتمام.

و کسی نمی‌تواند از نزد خود جزوی و یا شرطی را اضافه کند، و یا بردارد، و سپس تمامیت و نقصان را بر اساس جعل خود تعیین کند، فعلى هذا آیه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ بیش از این نمی‌رساند که باید حجّ و عمره را برای خداوند تمام نمود. و أمّا تمامیت آن به عدم محلّ شدن بین عمره و حجّ، و به یکسره باقی بودن با حال إحرام تا رفتن به عرفات است، با هزار ضمّ و ضمیمه نمی‌توان از آیه استنتاج نمود. و ما برای توضیح بیشتر این حقیقت تمام آیه را ذکر می‌کنیم و سپس مدلل می‌داریم که آیه و اتمّوا نه تنها دلالت بر مدّعی آنان ندارد بلکه دلالت بر عکس آن دارد:

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. (آیه ۱۹۷، از سوره ۲: بقره)

«و حجّ و عمره را برای خدا تمام کنید، پس اگر محصور شدید (و بواسطه مرض و یا دشمن متمکن نشدید که تمام کنید) آن مقداری که از هدی و قربانی که می‌توانید بفرستید! و سرهای خود را نتراشید مگر زمانی که هدی و قربانی به محلّ خود برسد (در عمره به مکه برسد و در حجّ به منی برسد) و هر کدام از شما که در حال إحرام مریض شد، و یا در سر او آزاری پدید آمد (مانند شپش و غیره) که ناچار شد سر خود را بتراشد، جایز است سر خود را بتراشد و به جای آن کفّاره، روزه و یا إطعام فقرا و یا قربانی بجای آورد، و اگر شما در حال ایمنی بودید، پس کسی که در عمره خود تا زمان فرا رسیدن حجّ، تمتّع کند، بر او واجب است که بقدر میسور هدی در منی قربانی کند، و اگر کسی متمکن از هدی و قربانی آن نشد، واجب است که سه روز در حجّ، و هفت روز پس از آنکه از حجّ مراجعت می‌کنید، روزه بگیرد، این دو دفعه روزه مجموعاً ده روزه کامل می‌شود، این وظیفه حجّ تمتّع، و وجوب هدی و وظیفه کسانی است که اهل بیت و اقوام آنها از نزدیکان و حاضران مسجد الحرام نباشند، و تقوای خدا را پیش گیرید و بدانید که خداوند شدید العقاب است».

در صدر این آیه وارد است که حجّ و عمره را

برای خدا تمام کنید!

تمامیت هر چیزی به چیزی است که چون به سایر اجزاء آن ضمیمه شود آن چیز تحقق خود را پیدا می‌کند، و آثار مطلوب بر آن مترتب می‌گردد، پس بنا بر این تمام کردن عبارت است از ضمیمه نمودن جزئی از اجزاء بعد از شروع کردن در چیزی که بواسطه ضمیمه نمودن آن جزء، آثار مطلوبه از آن چیز به دست آید.

و کمال چیزی عبارت است از حال و یا وصف و یا امری که چون آن چیز آن را پیدا کند، آثار مطلوبه از آن چیز بعد از تمامیت آن به دست می‌آید، آن آثاری که بدون کمال به دست نمی‌آید.

مثلاً انضمام بعضی از اجزاء انسان به بعضی دیگر تمامیت اوست، و لیکن عالمیت و شجاعت کمال اوست. ضمّ بعضی از اجزاء ماشین برق، یا ماشین چاپ و غیره به بعضی از اجزاء دیگر تا بواسطه این ضمیمه ماشین قابلیت برق دادن و چاپ

کردن را پیدا کند، و از نقصان بدر آید، تمامیت آن است، و لیکن ترتب اثر مطلوب بر آن، از برق دادن و چاپ کردن بعد از فرض تمامیت، کمال آن است.



## تفسیر آیه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ﴾ یعنی تمام اجزاء مشروطه در

حج را بجای آورید! و از بجا آوردن جزئی از آن فرو

گذاری منمائید! و شاهد بر این گفتار آنست که فوراً

می فرماید: ﴿فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ اگر

بواسطه مرضی، و یا جلوگیری دشمنی، نتوانستید آن

را به پایان برسانید، باید قربانی و هدی را بفرستید!

و چون در محلّ خود قربانی شد، آنگاه از إحرام

بیرون آئید!

و معلوم است که حصر و إحصار، موجب

نقصان و عدم تمامیت اجزاء حجّ است، پس این

آیه می رساند که در هر صورت، و در هرگونه

حجّ، از حجّهای قران و افراد و تمتّع باید آن را

تمام کنید، و از نقصان آن به ترک جزئی و یا

شرطی از آن بپرهیزید!

بعدا در همین آیه دستور حجّ تمتّع را می دهد،

و می فرماید: کسانی که تمتّع می گردند باید در

منی قربانی کنند، و تمامیت حجّ آنان به هدی و

قربانی است، و این حجّ تمتّع واجب است برای

کسانی که خانه و أهلشان از مسجد الحرام دور

است. پس صدر آیه ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾

به طور اجمال دستور به تمام کردن حجّ می دهد،

هر حجّی که باشد، و ذیل آن حجّ را به دو قسمت می‌کند: حجّ تمتّع برای غیر حاضرین مسجد الحرام، و حجّ غیر تمتّع برای حاضرین مسجد الحرام. و وجوب تمتّع از این آیه مبارکه از جمله: **﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾** استفاده می‌شود نه از جمله: **﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾**، زیرا جمله **﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ﴾** فقط بدو گونه قسمت می‌کند و جمله **﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ﴾** وجوب یک نوع از آن را که تمتّع است برای دوردستان، و این معنی در کمال وضوح است.

و پس از آنکه دانستیم که کیفیت اجزاء و شرائط حجّ و یا هر عبادت دیگری باید از ناحیه شارع معین گردد، و رسول خدا به انزال جبرائیل و آوردن آیه: **﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾**، و نیز در بیان خود در بالای کوه مروه، و نیز در خطبه خود تأکیداً در مکه مکرمه بیان فرمودند، که برای دوردستان کیفیت حجّ بدین گونه است تا روز قیامت، پس بنابر این تمامیت حجّ برای دوردستان به نحو تمتّع

است نه افراد و قرآن. فعلی هذا آیه **﴿وَ اتِمُّوا الْحَجَّ﴾** ما را دعوت به تمامیت حجّ طبق دستور رسول خدا و آیه قرآن می‌کند، که برای دوردستان به کیفیت تمتّع است، و غیر تمتّع از

آنها مجزی نیست.

و أما دلالت آیه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ﴾ بوجوب

حج و مرمرعین بن تخالدنا ماصاف، حج حت یماتم تابثا و  
دفعه میر که یان یا زات اقمیم زان تسبب مارجا به بأون اثباته  
خرط القتاد، همچنان که استاد اکرم علامه طباطبائی  
رضوان الله علیه بدان تصریح فرموده مدنا.<sup>۱</sup>

و از این بیان به خوبی روشن می شود که  
استدلال عمر به آیه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾  
بر عدم جواز تمتع همچنان که در روایت وارده  
از ابو موسی اشعری، اخیرا گذشت، صحیح  
نیست همچنان که استدلال او به این آیه در  
روایت دیگر نیز غیر صحیح است: آن روایتی را  
که:

در «تفسیر الدر المنثور» آورده است که: أَخْرَجُ

مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتْعَةِ، وَ

كَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛

فَقَالَ: عَلَى يَدَي دَارِ الْحَدِيثِ؛ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ؛ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ

يُحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ مَا شَاءَ مِمَّا شَاءَ، وَإِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ مَنَازِلَهُ؛

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۲.

فَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ وَافْصِلُوا حَجَّكُمْ  
مِنْ عُمْرَتِكُمْ فَإِنَّهُ أَتَمُّ لِحَجِّكُمْ وَآتَمُّ لِعُمْرَتِكُمْ.<sup>۱</sup>

«مسلم از ابو نضرة تخریج کرده است که او  
گفت: ابن عباس امر به حج تمتع می کرد، و ابن  
زبیر نهی از آن می نمود، این داستان به گوش  
جابر بن عبد الله انصاری رسید، او گفت: جریان  
این قضیه به دست ما بوده است، و از ما باید  
پرسش نمود.

ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
حج تمتع بجای آوردیم، چون عمر به حکومت  
رسید، گفت: رویه خدا چنین بود که برای رسول  
خود، آنچه را که می خواست از آنچه را که اراده  
می نمود، حلال می کرد، و قرآن هم در خصوص  
محل نزول آن، نازل شده

است. پس شما حج و عمره را تمام کنید  
همچنان که خداوند به شما امر نموده است و  
حج خود را از عمره خود جدا کنید! زیرا که جدا  
کردن آن دو از یکدیگر موجب اتمیت حج و  
اتمیت عمره شما خواهد شد!»!

---

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۱، ص ۲۱۷، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰.

## پاسخ قائلین به عدم جواز تمتع در حج

جواب عمر از این کلام روشن است: زیرا که به

نصّ قرآن کریم، حجّ تمتع اختصاص به رسول الله

نداشته است، و به نصّ خطبه رسول الله، تا روز قیامت،

حجّ و عمره در هم مانند اشتباك انگشتان داخل

شده اند، هماغزاه چه و هعیش زاه چه هماغزه هم و، قافلتا

لوزن نأشه کذا بر بندنراد، ت سینه ص صمخ، لوزنی نعی

ه یادراومزای درومردی، دروم نآه بصرحنمارم کح

ی مندک، گن یارباند وفتار او که إنّ القرآن نزل منزله

و سپس گفتار او که: بنا بر این حجّ را تمام کنید، به اینکه

آن را از عمره مجزی و جدا انجام دهید، از اُغرب

غرائب است، و استنتاجی فکری در مقابل نصّ است.

و از اینجا استفاده می‌گردد که:

ناحیه دوّم از دلیل مخالفین که عدم تمتع موجب

تمامیت حجّ و تأسیّ به سنت رسول خداست، زیرا که

آن حضرت هدی خود را قربانی نکرد و از اِحرام بیرون

رفت و تمتع نمود تا در منی انجام داد، بر بنیان خطبه

عمر در حدیث ابو موسی اشعری که گفت: إنّ نأخذُ

بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ: **(وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ)**؛

لِيُحْمَلْ مِنْ حَمَلِهِمْ وَهَلْ آوَيْدُهُمْ لِلَّهِ لِيَصِدَّ بِذُنُوبِهِمْ ذُنُوبَهُمْ وَإِنْ

يَدُّهَا رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، بی زینت سدا نایند و ساسا. عابدتا اریز

ادخل لوسرت تنس زای ویرپو، ت ساحتی حصی ئا جرد

ت ما ی اربن آ فلاخه بح یصرت تضر ح ن آ دوخه ک

ک نرده باشد، مانند روزه به بید مایق و ی بحتسم ی ماه

ت دابع، دشابه در ک فلاخه بح یصرت ته کی ئا جن آ اما و،

ن تفرگی بقع ن ز راه چ ز ا ه دایز ز اوج مد عدل نام، ن و بد

ح ما کنه لایحه بار ن ز نه نلاثم و تضر ح ن آ زای ویرپک شد

ن دروا آرد، بوسحت تضر ح ن آ تنس و رمأ ت فلاخ

ی مدوش، ته جرد و الوداع تصریح فرمود به آنکه عدم

احلال من به جهت سوق هدی است، و گرنه من هم

همانند شما محل می مدش، ندوبی قابت روصن یا رد و

ه درکنی یده قوسه ک نی اسکی ی اربی نمات م ارحا به بدنا

ت سات تنس فلاخ، ت تنس ق فلو م نه. هم ک ح ن یا نوچ و

دش دراو ت مایق زور مات عتت، ا نانتس درود ی اربن جام

دادن حج قران و افراد، در خصوص حج بجاوی ماه

ت سات تنس فلاخ.

و عجیب است ادّعی پیروی از سنّت، با آنکه  
رسول الله، در خطبه خود در مکه اعتراضاً به این  
ادّعی باطل فرمود: **أَبَا لِلّٰهِ تُعَلِّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ؟!!**  
«آیا شما بر حکم خدا سبقت می‌گیرید، و  
می‌خواهید خدا را و رسول خدا را بیاموزید»؟!!



و إحرام حجّ به مجرد عدم حلق سر تا زمانی که هدی به محلّ خودش که منی باشد برسد نیست، و آیه دلالت دارد بر آنکه سوق دهنده هدی برای حجّ که نباید سر خود را بتراشد، اگر از حضار مسجد الحرام نباشد، لا محاله حجّ او حجّ تمتّع خواهد بود. و محصلّ کلام آنکه رسول خدا حجّ تمتّع نکردند، و لیکن جمیع اصحاب خود را و جمیع همراهان خود را و جمیع امتّ خود را تا روز قیامت امر به تمتّع کردند، پس چگونه می توان چنین عملی را سنت رسول الله نگرفت؟ آیا امری که اختصاص به رسول الله دارد، و امتّ خود را به غیر آن امر کرده است، می توان آن را سنت رسول الله دانست و مردم را بدان امر کرد؟ حاشا و کلاً.

و از اینجا نیز می بینیم که در روایت سده به ن اوتد هتفگه ک دنا: لوسر باحصاً به ص اصة خاع تته حج ح ت ساهت شاد ادخ، بی زینت ساساسا. رد «روشنملا ردلا» هکت ساه دروا: بان عمه لسم و تهبش بی ان باجر خای ذر، قال: كانت المنة في الحج لأصحاب محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم خاصة.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المثور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

«ابن ابي شيبه و مسلم از ابو ذرّ تخریج کرده‌اند که گفته است: تمتّع در حجّ، اختصاص به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشته است.»

و نیز در «الدّرّ المثور» آورده است که: أَخْرَجَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: لَا تَصَلِحُ الْمُتَعَتَانِ إِلَّا لَنَا خَاصَّةً -  
یعنی مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحُجِّ<sup>۱</sup> -

«مسلم از ابو ذر تخریج کرده است که گفت: دو متعه صلاحیت ندارد مگر برای خصوص ما -  
یعنی تمتّع از زنان، و تمتّع در حال حجّ -

و نیز روایتی است که در «الدّرّ المثور» ج ۱ ص ۲۱۶ آورده است که أَخْرَجَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوَيْهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُتَعَةِ فِي الْحُجِّ، فَقَالَ: كَانَتْ لَنَا، لَيْسَتْ لَكُمْ.

این دو روایت مضمونش مخالف با کتاب خداست که **(ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)** زیرا اطلاق این آیه و عدم تقیید آن به زمان خاصی، و یا به افراد مخصوصی، مخالفت دارد با متن آن دو. و چون آن دو مخالف

<sup>۱</sup> همان.

کتاب هستند مطرود می‌باشند، و نیز مخالف با گفتار رسول خداست زیرا شبک بین اصابه و فرمود: مانند این انگشتان حجّ و عمره در هم وارد شدند، و تا روز قیامت با هم خواهند بود. و علاوه بر این از انکار بعضی از اصحاب رسول خدا، و از ترک کردن آنها حجّ تمتّع را، همانند عمر و عثمان و ابن زبیر و أبو موسی اشعریّ و معاویه (و چنانکه در بعضی از روایات وارد است ابو بکر) استفاده می‌شود که مختصّ به اصحاب رسول خدا نبوده است.

# حجّ تمتّع اختصاص به اصحاب رسول الله صلّى

## الله عليه و آله و سلّم ندارد

ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۶ گوید: این کلام را احمد بن حنبل ردّ کرده است، او گفته است: «جائی که یازده نفر از اصحاب روایت تمتّع را کرده باشند کجای این گفتار ارزشی دارد؟ و ابن عباس هم فتوی به وجوب تمتّع برای همه داده است، و در «سیره حلبیّه» بعد از بیان گفتار حضرت رسول بر تغییر حجّ به صورت تمتّع و سؤال سراقه بن مالک و خطبه آن حضرت بعد از استماع گفتار مخالفین، اعتراف می کند که: اینها همه صراحت دارند بر آنکه مراد از تمتّع، محلّ شدن بین عمره و حجّ است، و این حکم تا روز قیامت باقی است، لیکن پس از آن می گوید: امامان فقه ما از این مسئله جواب داده اند که عمره تمتّع در آن سال از اختصاصات صحابه بوده است، برای آنکه مخالفت شود با سنت جاهلیّت که بجا آوردن عمره را در ماههای حج حرام می دانستند، و أفجر فجور می پنداشتند. و أبو حنیفه و مالک و شافعی و جماهیر علماء از سلف و خلف، بر این منهاج مشی کرده اند، و لیکن امام احمد بن حنبل و طائفه ای از اهل ظاهر با آنها مخالفت نموده و گفته اند: حجّ تمتّع، اختصاص به اصحاب در آن

سال نداشته است، بلکه برای تمام افراد است تا روز قیامت، پس برای هر کس که به احرام حجّ محرم شود و با خود هدی نیاورده باشد جایز است إحرام خود را به عمره تبدیل کند و پس از اعمال عمره محلّ شود.<sup>۱</sup>

سوّم - از ناحیه عدم مناسبت تمتّع با هیئت ملائم و مناسب وضع حجّاج، بدین تقریر که: هیئت شخص محرم به إحرام حجّ، هیئت شخص مسافر به راه خدا، رنج سفر دیده، و مشقّت طریق خریده، شعنا غبرا، گردآلود، و با موهای ژولیده، حمّام نرفته، و عطر و مشک استعمال نکرده، و در راه خدا از اهل و عیال، از زن و کنیز و هرگونه تمتّعات و لذّات مادّی و طبعی محروم می‌باشد. و اگر بنا شود در مکه از إحرام بیرون آیند، و گیسوان شانه زده و عطر استعمال کنند، و در نزد زنان و کنیزان خود روند، و از هرگونه لباس‌های رنگین و دوخته در بر کنند، و مانند شهر و دیار خود گردند، دیگر برای حجّ احترامی باقی نخواهد ماند، و آن ابّهت و جلال و عظمت حجّ فرو ریخته خواهد شد.

در «مسند» احمد حنبل از ابو موسی اشعری آورده

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۲۹۸.

است که: إِنَّ عُمَرَ قَالَ: هِيَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَعْنِي الْمُتَعَةَ - وَ لَكِنِّي أَخْشَى أَنْ يُعْرِسُوا بَيْنَ تَحْتِ الْأَرَاكِ ثُمَّ يَرَوْحُوا بَيْنَ حُجَّاجًا.<sup>۱</sup>

عمر می گوید: «تمتع سنت رسول خداست، و لیکن من بیم از آن دارم که مردان زنان خود را در زیر درخت های اراک در مکه فرود آورند، و سپس آنها را از آنجا برای حج کوچ دهند».

و در «جمع الجوامع» سیوطی از سعید بن مسیب

آورده است که: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ فِي

أَشْهُرِ الْحَجِّ وَقَالَ: فَعَلْتَهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا أَنْهَى عَنْهَا؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَأْتِي مِنْ

أَفُقٍ مِنَ الْإِفَاقِ شَعِثًا نَصَبًا مُعْتَمِرًا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ؛ وَ إِنَّمَا

شَعَثُهُ وَ نَصَبُهُ وَ تَلْبِيَّتُهُ فِي عُمَرَتِهِ، ثُمَّ يَقْدِمُ فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ

وَ يُحِلُّ وَ يَلْبَسُ وَ يَتَطَيَّبُ وَ يَقَعُ عَلَى أَهْلِهِ إِنْ كَانُوا مَعَهُ

حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ أَهْلًا بِالْحَجِّ وَ خَرَجَ إِلَى مَنْى يُلَبِّي

بِحِجَّةٍ لَا شَعَثَ فِيهَا وَ لَا نَصَبَ وَ لَا تَلْبِيَّةَ إِلَّا يَوْمًا؛ وَ

الْحَجُّ أَفْضَلُ مِنَ الْعُمْرَةِ؛ لَوْ خَلَيْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ هَذَا لَعَا

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰.

نُقُوهُنَّ تَحْتَ الْأَرْكَ، مَعَ أَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيْسَ لَهُمْ ضَرْعٌ وَ  
لَا زَرْعٌ وَإِنَّمَا رَبَّيْعُهُمْ فِيمَنْ يَطْرَأُ عَلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

«عمر بن خطاب در ماههای حجّ از بجا آوردن

حجّ بطور تمتّع منع کرده

است، و خود او گفته است که: من با رسول

خدا در حجّة الوداع حجّ را بطور تمتّع بجای

آوردیم، و لیکن من مردم را از این عمل نهی

می‌کنم و علّت آن اینست که: تمتّع، رنج سفر را

منحصر در عمره می‌کند، بدین صورت که: یکی

از شماها از افقی از آفاق جهان در ماههای حجّ با

رنج و تعب سفر و گردآلود برای بجا آوردن

عمره حرکت می‌کند، آنگاه این رنج و تعب و این

گردآلودی و تلبیه و إحرام خود را برای عمره

قرار می‌دهد، و سپس وارد مکه می‌شود و طواف

خانه را بجا می‌آورد و سپس محلّ می‌گردد، و از

إحرام بیرون می‌آید، و لباس در بر می‌کند و عطر

می‌زند و اگر زوجه‌اش با او باشد نیز آمیزش و

مواقعه می‌نماید، و صبر می‌کند تا در روز ترویه

برای حجّ إحرام می‌بندد و لبّیک می‌گوید، و به

سوی منی می‌رود، و در این صورت إحرام برای

حجّی بسته است که در آن رنجی و تعبی نبوده

---

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰.

است، و غبار آلودگی و لبّیک گفتنی نبوده است  
مگر یک روز.



## نهی عمر از تمتّع در حجّ، اجتهاد در مقابل نصّ است

و حجّ افضل است از عمره، و اگر ما مردم را در انجام حجّ تمتّع آزاد بگذاریم، هر آینه با زنان خود در زیر درختان اراک دست در آغوش خواهند شد. علاوه بر اینها ساکنین مکه که اهل بیت خدا هستند نه دامی دارند و نه زراعتی، و بهار معیشت آنها منحصر است در واردین به مکه» (که در صورتی که حجّ از عمره جدا باشد دو بار به مکه می آیند، و اهل مکه منفعت بیشتری می برند، و اگر جدا نباشد یکبار می آیند و طبعاً منفعتشان کمتر است).

و نیز در بعضی از روایات آمده است که عمر

گفت: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

فَعَلَهُ وَ أَصْحَابُهُ، وَ لَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ يُعْرِسُوا بَيْنَ فِي

الْأَرَكَ ثُمَّ يَرُوحُونَ فِي الْحَجِّ تَقَطُّرُ رُؤُوسُهُمْ<sup>۱</sup>. «حقاً من

می دانم که رسول خدا و اصحاب او حجّ تمتّع را انجام

دادند، و لیکن من ناپسند دارم که مردان زنان خود را

در زیر درختان اراک فرود آورند، و سپس در حالی که از

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۳.

سرهایشان قطرات آب غسل جنابت جاری است به

سوی حجّ رهسپار شوند»<sup>۱</sup>.

جواب - از این ناحیه دلیل نیز روشن است، زیرا اجتهادی است در مقابل نصّ، خدا و رسول خدا تصریح بر جواز تمتّع نموده‌اند، و تنصیص بر حجّ تمتّع جای اشکال نیست. آن وقت چگونه می‌توان رأی شخصی و اجتهاد فکری خویش را بر آن مقدم شمرد؟ و خدا و رسول خدا می‌دانستند که همان چیزی را که عمر از آن می‌ترسد، و نگران آن است، انجام خواهند داد، و مع‌ذلک امر به تمتّع کرده‌اند، و بلکه امر کرده‌اند تا مردم تمتّع کنند، و حجّ را بدین گونه انجام دهند. و این از فیوضات ناشی از رحمت و اسعه رسول الله است که خداوند آن زحمت و رنج و تعب اُمّت‌های سابقه را از اُمّت او برداشته است و دعای او را مستجاب فرموده است که:

﴿رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ  
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ  
لَنَا بِهِ﴾ (آیه ۲۸۶ از سوره ۲: بقره).

«بار پروردگارا کار مشکل و سخت را بر ما

---

<sup>۱</sup> در کتاب «شیعه و اسلام» سبط درج ۲ ص ۱۹ در پاورقی گوید: أبو الفداء در تاریخ ج ۲ ص ۳۹ نقل کند که مأمون عباسی جمله «متعتان کانتا محللتین» را به عمر نسبت می‌داد. و نیز جاحظ در «بیان و تبیین» ج ۲ ص ۲۳ این جمله را به عمر نسبت داده است.

تحمیل مکن، همچنان که بر کسانی که قبل از ما  
بوده‌اند تحمیل کردی! بار پروردگارا کاری را که  
بر آن طاقت نداریم بر ما تکلیف مفرما».

و در هنگامی که خدا و رسول خدا صریحاً اجازه

می‌دهند، هولاء و؟ تسهت فلامخت أرجا رسی کایا

ماکحأ ح للصمه بدنرتاناد والوسر و ادخ، لئلام و

ینناوق، دسافم زای پیر گولاجو، هراشاه کروط ناهم و

إتدم لوط مدیاشه میدر کحرام حج، موجب وارد

ساختن بسیاری از حجّاج را در گناه و عمل غیر

مشروع بواسطه عدم تحمّل آنها می‌دشد، هّخمر دنوادخو

ت شادربار قاشد فیلکت نیاة موحرّملاًة مّلال، سرید و

لدیشخبح یجرتسر عربدار.

و از عجائب امر اینست که در آیه مکحه کی

ف ناییدار عتّجّ حرموده است، در بیان تشریح آن عینا

همان معنائی را که عمر از آن می‌تسا مدیساره،

تسا هداد هزاجا ایحصر و هومرف دزشوگ، رگم

ی مندیا مرف: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ آیا تمتّع غیر

از استیفاء حظّ و بهره از نکاح طیب و لباس طیب و

سایر تمتّعات طیبه می‌ی‌تیاورام راتفگربدهاشد؟ دشاب

رده کت سدا «روشنمدا رّدلا یرسفت» ج ۱، ص ۲۱۴ آمده

است که عاطع بن عرنمدا بن با و قبیثد بی أن با جرُخا :

لماق: عاسنلانم نوعمتمتیا او ناکم نزلأ تعتمدا یتیمسدا نأنا

بایثدا و. ظفلا فی و: لهابع تمتمتیا و ثیابه.

پس معنای فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحُجِّ این

خواهد شد که وَ مَنْ يُعْرِسُ بِزَوْجَتِهِ وَ أُمَّتِهِ تَحْتَ الْأَرَاكِ

بَعْدَ الْعُمْرَةِ إِلَى زَمَانِ الْحُجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ.

## إشکالاتی که عمر بر حجّ تمتّع داشته است

و عجیب باحصا ضعبن و چه کذا آن یا زارت، به بدندر کض اتر عاع تتّه را برد ادخل و سر، ش نریم آین ع و بدندر مشح بیق حجّ حر دار ناز اب: ۴ فَرَعَالِي إِمَانْدَحَاحُ و رِيَا أَلَيْنَمَ رُطْقِيَهُ جُرْفَ و چون این معنی به سمع رسول الله رسید، و به خطابه برخاست، همان امری را که از آن بیم داشتند، و قبیح می دندرمش، دو مرفرماً نازا به، و دو مرفرماً بر مأل و ا معدد لندناهم. به بر مأل هرابودی نعدی ناز ع تتّه، به تخود رخاف سابد و، و رطع ل ماعتسا و دو مذك شتم. رجّح زجر مأل نیا ن تسناد راو گانایا و زای ر کف آداب جاهلیت چیز دیگر می؟ دو بدناوت

## حجّ تمتّع، اختصاص به صورت خوف ندارد

چهارم - از ناحیه تعطیل بازارهای مکه، همان طور که در روایت سیوطی از «جمع الجوامع» از سعید بن مسیب آورده ایم که عمر می گوید: أهل بیت و خانه خدا، دامی و دانه ای ندارند، و بهار معیشت ایشان منحصر است از زوار خانه خدا.

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۲۹۶، و «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۷۸ و ۱۸۸، و «سنن بیهقی» ج ۵ ص ۹۵.

و بنابر این حجّ و عمره اگر در دو نوبت انجام پذیرد برای ایشان سودمندتر است.

جواب - این دلسوزی برای خداست، و خدا نیاز به دلسوز ندارد، این اجتهاد در قبال نصّ است. خداوند روزی بندگان خود را می‌رساند به نحو اکمل و احسن، از راه و طریق من حیث لا نحسب و به امر خود می‌رسد **(إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ**  
**أْمْرِهِ)** (آیه ۳، از سوره ۶۵: طلاق) فقط ما باید بنده مطیع و فرمانبردار او باشیم، و در کار او چون و چرا نکنیم، و قدم از مرحله عبودیت، و از ناحیه مأموریت در مرحله آمریت و ربوبیت فرانهیم، و بر گفتار خدا و رسول خدا و امر آنان پیشی نگیریم.

**(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَ**  
**رَسُولِهِ)** (آیه ۱، از سوره ۴۹: حجرات).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روبروی خدا و رسول او جلو نیائید، و قدم پیش ننهید!»  
نظیر این ترس و واهمه از تنگی معیشت را مؤمنان در صدر اسلام داشتند، که اگر از رفت و آمد مشرکین به مکه و مسجد الحرام نهی شود، مؤمنان مکه در عسر و ضیق معیشت خواهند افتاد، خداوند این آیه را فرستاد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ  
فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ  
خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ  
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (آیه ۲۹ از سوره ۹: توبه).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس  
هستند، و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام  
نزدیک شوند، و اگر شما خوف و هراسی از  
تنگدستی و عائله‌مندی دارید، پس به زودی  
خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خود غنی و  
بی‌نیاز می‌گرداند، و خداوند داناست، و کردار و  
رفتارش از روی حکمت است.»

پنجم - از ناحیه اختصاص حج تمتع به موارد  
خوف، که بنا بر این در حال عدم خوف، تمتعی  
نیست.

در «الدرّ المنثور» آورده است که: «أَخْرَجَ مُسْلِمٌ

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ؛ قَالَ: كَانَ عُثْمَانُ يَنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ؛

وَ كَانَ عَلِيٌّ يَأْمُرُ بِهَا؛ فَقَالَ عُثْمَانُ لِعَلِيِّ كَلِمَةً؛ فَقَالَ عَلِيٌّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عَلِمْتَ أَنَا مَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ؛ وَقَالَ: وَ لَكِنَّا كُنَّا خَائِفِينَ<sup>۱</sup>.

«مسلم از عبد الله بن شقيق تخريج کرده است

که او گفت: عثمان پیوسته مردم را از حج تمتع

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

نهی می کرد، و علی علیه السّلام پیوسته به حجّ تمتّع امر می نمود، عثمان به علی جمله ای گفت، علی در جواب فرمود: می دانی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم حجّ تمتّع انجام دادیم، عثمان گفت: و لیکن ما در آن وقت ترسناک بودیم».

و نیز در «الدّرّ المنثور» آورده است که: أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَ ابْنُ جُرَيْرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ خَطَبَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا التَّمَتُّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ

كَمَا تَصْنَعُونَ، إِنَّمَا التَّمَتُّعُ أَنْ يَهَلَ الرَّجُلُ بِالْحَجِّ

فِيحُضِرُهُ عَدُوٌّ أَوْ مَرَضٌ أَوْ كَسْرٌ، أَوْ يَحْبِسُهُ أَمْرٌ حَتَّى

يَذْهَبَ أَيَّامُ الْحَجِّ فَيَقْدِمُ فَيَجْعَلُهَا عُمْرَةً فَيَتَمَتَّعُ تَحِلَّةً إِلَى

الْعَامِ الْمُقْبِلِ ثُمَّ يَحُجُّ وَيَهْدِي هَدْيًا، فَهَذَا التَّمَتُّعُ بِالْعُمْرَةِ

إِلَى الْحَجِّ - الحديث<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> «تفسیر الدّرّ المنثور» ج ۱، ص ۲۱۴، و «تفسیر المیزان»، ج ۲، ص ۹۴.



## تمسک به آیه اولی الامر در مسأله از اغلاط است

«ابن اَبی شیبه، و ابن جریر، و ابن منذر، از عبد الله بن زبیر تخریج کرده‌اند که: او خطبه خواند و گفت: ای مردم! سوگند به خدا که مراد از تمتع به سبب عمره تا زمان حجّ این طور نیست که شما بجای می‌آورید! بلکه مراد از تمتع این است که شخص برای حجّ احرام می‌بندد و لبیک می‌گوید، و سپس بواسطه دشمن، و یا مرض، و یا شکستگی که برای او پیش می‌آید، و یا بواسطه پیشامد امر دیگری که او را از رفتن به حجّ باز می‌دارد، نمی‌تواند به سوی حجّ برود تا اینکه ایام حجّ سپری می‌شود، و در این صورت آن احرام را تبدیل به احرام عمره می‌کند، و به مکه می‌آید و عمره را انجام می‌دهد، و از احرام بیرون می‌آید و تمتع می‌کند، و این عمل عمره را کفاره عدم حجّ خود قرار می‌دهد، تا سال آینده برسد، و در آن سال حجّ می‌کند و با خود هدی می‌آورد. اینست معنای تمتع به سبب بجا آوردن عمره تا فرا رسیدن زمان حجّ - الحدیث».

جواب - آنست که: آیه قرآن و گفتار رسول خدا مطلق است، و انحصار به صورت خوف ندارد، و آیه **(فَإِذَا أَمِنْتُمْ)** مخصوصاً تصریح دارد که این حکم تمتع در صورت امن و عدم خوف است. پس بنابر این حصر مورد آیه به صورت

خوف بلا دلیل است. و علاوه این تفسیری را که عبد الله بن زبیر نموده است، یک معنای تخیلی من در آوردی بیش نیست، و شاهی از کتاب و سنت ندارد، بلکه إطلاق آیه و اطلاق گفتار رسول خدا مخالف آن است. از همه اینها گذشته، ما به فقره **(فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ)** اثبات وجوب تمتع را نمی‌کنیم، تا بگویند: این فقره فقط لزوم هدی را در صورت فرض تمتع می‌رساند، بلکه استدلال ما به ذیل آن، یعنی به جمله: **(ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)** است، و این ذیل به طور إطلاق

و

هیچگونه تقیدی به خوف از عدو و مرض و شکستگی و غیره، وجوب تمتع را برای دوردستان می‌رساند.

ششم - از ناحیه ولایت، بدین تقریب که عمر نهی از تمتع براساس ولایت شرعیّه خود کرده است، زیرا خداوند اطاعت اولوا الأمر را واجب می‌داند، آنجا که گوید:

**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** (آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید از خداوند، و اطاعت کنید از پیغمبر، و از صاحبان امری که از شما هستند!»

و بر همین منوال روایاتی را از نهی صریح عمر در زمان حکومت خود از حج تمتع آورده‌اند از جمله:

در «سنن نسائی» از ابن عباس وارد است که

می‌دیوگ: **لَوْ قَدِ رَمَعْتُ عِمْسًا: بِنِ عَمِّ كَأَنَّهُ لَأَنِّي إِِلَّا لِلَّهِ** **وَ**

**لِللَّهِ أَبَاتِكِي فَلَئِنَّهَا وَرَتَّعْتُمَا، عَفَدَقَدَا وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى**

**اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - يَعْنِي الْعُمْرَةَ فِي الْحَجِّ -**<sup>۱</sup>.

«شنیدم که عمر می‌گفت: سوگند به خدا که من شما را از تمتع نهی می‌کنم، گرچه در کتاب خدا وارد شده است، و با آنکه حقاً رسول خدا آن را به جای آورده است. - و مراد او از تمتع،

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۱.

داخل کردن عمره در حج است -».

و در «سنن بیهقی» از مسلم از ابی نصره از جابر

روایت است که گفت: إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ وَ

ابْنَ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِهِ. قَالَ: عَلَى يَدِي جَرَى الْحَدِيثُ، تَمَتَّعْنَا

مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعَ أَبِي بَكْرٍ،

فَلَمَّا وَلى عُمَرُ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَذَا الرَّسُولُ؛ وَالْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ؛ وَ

إِنَّهُمَا كَانَتَا مُتَعَتَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَأَعاقِبُ عَلَيْهِمَا، إِحْدَيْهِمَا مُتَعَةٌ

النِّسَاءِ؛ وَلَا أَقْدِرُ عَلَى رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً إِلَى أَجَلٍ إِلَّا غَيَّبْتُهُ

بِالْحِجَارَةِ؛ وَالْأُخْرَى مُتَعَةُ الْحَجِّ.<sup>۱</sup>

«عبد الله بن زبیر از متعه منع می کرد، و عبد

الله بن عباس به متعه امر می نمود، جابر بن عبد

الله چنین گفت: این داستان به دست ما صورت

گرفته است، و از ما باید آموخت، ما با رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمتع می نمودیم،

و در زمان ابو بکر نیز تمتع می کردیم، و لیکن

چون نوبت حکومت به عمر رسید، در خطبه

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰ و ص ۹۱.

خود مردم را مخاطب ساخته، و چنین گفت: رسول خدا همان رسول است، و قرآن نیز همان قرآن است، دو تمتع در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند، و من از آن دو نهی می‌کنم، و هر کسی را که مرتکب آن شود مجازات و کیفر می‌کنم.

یکی از آن دو، تمتع با زنان است، و من تاب نمی‌آورم که بینم مردی زنی را تا زمان معینی به ازدواج خود در آورده است، مگر آنکه جسد او را در زیر سنگ باران رجم، سنگسار نموده، و پنهان کنم، و دیگری تمتع در موسم حج است». جواب - آنست که عمر چنین ولایتی از طرف خدا ندارد، که بتواند حکمی را تغییر دهد، و حرامی را حلال و یا حلالی را تحریم نماید، و آیه **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** شامل وجوب اطاعت در نظائر این معنی نمی‌شود.

زیرا اولاً - همان طور که در جلد دوّم از همین دوره «امام‌شناسی» از سلسله دوره علوی و معارف اسلام آورده‌ایم، اولوا الأمر اختصاص به معصومین دارد، و فخر رازی با نهایت تصلّب خود در عقیده و مذهبش بر این معنی اعتراف کرده است. ما در جلد دوّم مفصّلاً و مشروحاً از این موضوع بحث کرده‌ایم، و بتمام معنی الكلمة

أطراف و جوانب مطلب را بررسی نموده، و شبهات مدافعین را به حول و قوه خدا پاسخ داده و اثبات نموده‌ایم که بر فرض شمول آیه اولی الامر به غیر معصومین، متن آیه مستلزم تناقض خواهد شد.

و ما تا به حال به کلام کسی برخورد نکرده‌ایم که برای عمر و امثال او از خلفاء قائل به عصمت بوده باشد، بلکه تمام علماء عامّه با تمام سعی و کوشش می‌خواهند خطاهای او را ترمیم نموده، و برای مطالب و اوامر و نواهی او محمل صحیحی درست کنند. و با گذشت چهارده قرن و تلاش این همه علماء و نوشتن این همه مسفورات و کتب هنوز نتوانسته‌اند رفع خطا از او بنمایند، و کلام وی را متحقّق به حقیقت و مقرون به صواب، و خود او را معصوم جلوه دهند.

و ثانیاً - به طور کلی ولایتی را که قرآن کریم برای أهلش قرار می‌دهد، شامل مثل این موارد نمی‌شود.

و توضیح این معنی نیاز به یک مقدمه کوتاه دارد، و آن اینست که:

آیات قرآن به طور فراوان دلالت دارند بر لزوم پیروی از آنچه را که خداوند بر رسول خود نازل کرده است مثل آیه: **﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾** (آیه ۲ از سوره ۷ اعراف).

«پیروی کنید از آنچه که از طرف پروردگارتان به سوی شما فرستاده شده است».

و نیز دلالت دارند بر لزوم پیروی از آنچه که رسول خدا به اذن خدا تشریح فرموده و بیان کرده است مثل آیه: **﴿وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾** (آیه ۳۰، از سوره ۹: توبه).

«و حرام نمی‌دانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده‌اند».

و مثل آیه: **﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾** (آیه ۷، از سوره ۵۹: حشر).

«آنچه پیغمبر به شما امر می‌کند عمل کنید! و از آنچه که شما را نهی می‌کند دست بردارید!»

زیرا که اتیان در این آیه به مقابله نهی، به معنای امر کردن است. فعلی هذا إطاعت خدا و رسول او واجب است به امثال اوامر و اجتناب از نواهی آنها. و همچنین است درباره قضاوت و حکم که باید طبق حکم و قضاوت خدا و رسولش عمل کرد و حکم کرد. و در سوره ۵:

مأئده در سه مورد به ترتیب آیات ۴۷ و ۴۸ و ۵۰  
وارد است که: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده  
است حکم نکند، پس آن جماعت البتّه کافراند».  
﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الظَّالِمُونَ﴾.

«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده  
است حکم نکند، پس آن جماعت البتّه  
ظالمانند».

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الْفَاسِقُونَ﴾.



«و کسی که طبق آنچه که خدا فرو فرستاده است حکم نکند، پس آن جماعت البتّه فاسقانند».

## اولو الأمر حقّ تشریح احکام کلیّه را ندارند

و مثل آیه: ﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (آیه ۳۶، از سوره احزاب: ۳۳).

«و برای هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه‌ای چنین نیست که در زمانی که خدا و رسول خدا نسبت به چیزی حکم کنند، اختیار برای خود آنها در آن چیز باشد. و کسی که عصیان خدا و رسول او کند، حقّاً به گمراهی آشکاری گمراه شده است».

و مثل آیه: ﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾ (آیه ۶۸، از سوره قصص: ۲۸).

«و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند، و اختیار می‌کند، برای آنان اختیاری نیست».

و مراد از اختیار در این آیات، یا قضاء و یا تشریح است، و یا شامل هر دو قسمت از قضاء و تشریح می‌شود، و در قرآن به طور تصریح وارد است که کتابی است نسخ ناشدنی، و احکام نازله در قرآن تا روز قیامت بر همان کیفیتی که وارد

شده است باقی هستند.

﴿وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾  
(آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۴۱: فصلت).

«و بدرستی که این قرآن هر آینه کتاب عزیزی است که باطل به آن راه پیدا نمی کند نه از مقابلش و نه از قفایش، فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است.»

ضمیر در «إنه» به ذکر بر می گردد که مراد قرآن است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ (صدر آیه ۴۱). و عزیز به معنای منیع و استوار است که نمی گذارد چیزی در او اثر پیدا کند، و او پیوسته حافظ و پاسدار خود می باشد.

و مراد از ایتان باطل، ورود باطل است در آن، بطوری که همه آن را و یا

بعضی از اجزاء آن را چه از معارف حقّه، و چه از احکام و شرایع، و چه از اخلاقیات، و چه از قصص و اخبار گذشتگان و آیندگان، و چه از امثال و حکایات را خراب کند، و آنها را باطل و غیر قابل قبول و یا غیر قابل عمل نماید.

و مراد از مقابل و قفا که در آیه به لفظ من بین  
یدیه و لا من خلفه آمده است، یا منظور به حسب  
زمان است یعنی باطل به او راه ندارد چه در  
زمان‌های جلو و آینده و چه در زمان‌های گذشته،  
و در این صورت معنی چنین می‌شود که هیچ  
حکمی و چیزی که در آینده به وقوع پیوندد،  
نمی‌تواند در قرآن اِشکالی وارد سازد، و هیچ  
حکم و اشیاء به تحقّق پیوسته در سابق نیز در  
قرآن رخنه پیدا نمی‌کند، و آن را تباه و واهی  
نمی‌سازد، و یا به حسب اخبار و موجوداتی  
است که حکایت از آن وقایع می‌کند، و در این  
صورت معنی به عکس می‌شود، یعنی هیچ یک  
از چیزها و قانون‌ها و علوم فعلی که حکایت از  
قرون سابقه می‌کند و فعلا موجود است،  
نمی‌تواند در قرآن وهنی ایجاد کند، و هیچیک از  
أحكام و قوانین و علوم می‌کند که بعدا تا روز قیامت  
خواهد آمد، نیز نمی‌تواند در قرآن فتوری دهد.

و علی کلا التّقدیرین مفاد آیه یکی است، و  
آن اینکه به هیچ وجه در بیانات قرآن تعارضی  
نیست، و در خبرهایش دروغ نیست، و در  
معارف و أحكام و شرایعش بطلان راه ندارد، و  
نسخ و تحریف و تغییر در او پیدا نمی‌شود، و با  
او چیزی معارضه نمی‌کند، چه نسبت به وقایع  
حادثه از حال تا روز قیامت، و چه از وقایع

گذشته تا زمان خلقت عالم.

و بالجمله آیه دلالت دارد بر عدم امکان نسخ در احکام آن به طور اطلاق و عموم. و بنا بر این آنچه را خدا و رسول خدا تشریح کرده‌اند، و یا حکم فرموده‌اند، بر همه امت واجب است از آن پیروی کنند، چه افراد عادی از امت و چه خصوص اولوا الأمر. این مقدمه‌ای بود برای مقصود که بدین کیفیت بیان شد.

از این بیان به دست می‌آید که آیه: **(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)** برای اولوا الأمر اثبات حق متابعت و پیروی می‌کند در غیر احکام، و اما درباره احکام کلیه الهیه اولوا الأمر و تمام رعیت در حفظ احکام خدا و رسول خدا، و در وجوب پیروی از آنها مساوی هستند. و بر این اساس وجوب اطاعت از اولوا الأمر فقط در اوامر و نواهی آنهاست، نسبت به مواردی که صلاح امت اسلام را در آن ببینند، و لیکن در هر حال حکم الله باید در قضیه و مورد محفوظ باشد.

عیناً مانند صلاح‌دیدگی که شخص در امور شخصی خود می‌کند، و کاری را انجام می‌دهد، و یا ترک می‌کند، و در هر دو حال اصل حکم و اختیار او ثابت و لا یتغیّر است، مثلاً هر کدام از ما چنین حقّی داریم که در روز جمعه آنار بخوریم، و حقّ داریم که نخوریم، پس یا خوردن و یا نخوردن را اختیار می‌کنیم، ولی در هر دو صورت جواز آنار خوردن در روز جمعه از مال شخص خود به حال خود باقی است. ما می‌توانیم در روز پنجشنبه فلان چیز را بخریم و یا نخیریم، و در هر دو صورت جواز بیع و شرای مال حلال به حال خود باقی است. ما می‌توانیم در فلان منازعه به قاضی شرع رجوع کنیم، و حقّ خود را بگیریم، و می‌توانیم رجوع ننمائیم و از حقّ خود صرف نظر نمائیم، و در هر دو حال حکم جواز رجوع به قاضی شرع ثابت است.

ولی نمی‌توانیم حکمی را تغییر دهیم، مثلاً شراب بخوریم، و یا معامله ربوی انجام دهیم، و یا مال غیر را غصب کنیم. و حکم ملکیت او را باطل نمائیم، گرچه مصلحت شخص خویشتن را در آن ببینیم. زیرا در تمام این احوال، این فعل ما، مزاحمت با حکم خدا پیدا کرده است، و حکم خدا ثابت و لا یتغیّر است. این مثالی بود در تصرّفات شخصی.

درباره ولیّ امر مطلب از همین قرار است،  
غایة الأمر نسبت به امور عامّه بر طبق مصالح کلّیه  
با رعایت حفظ احکام کلّیه الهیّه بر همان نهجی  
که قرآن مجید آورده، و پیامبر خدا بیان فرموده  
است.

اولوا الأمر بر حسب مصالح نوعیّه باید از ثغور  
اسلام نگهداری کنند، و وظیفه جنگ و صلح را  
مشخص سازند. و در تجارت و زراعت و امور  
عبادی مردم، راه نزدیک و طریق مستقیم را برای  
بهره‌برداری و کامیابی آنان نشان دهند، ولی حقّ  
تحریم کلّی و تغییر حکم الهی را ندارند.

و محصلّ مطلب آنست که ولیّ الأمر به منزله  
فرد واحد است غایة الأمر در امور نوعی که برای  
عامّه است و هر وظیفه و اختیاری که برای هر  
فرد از افراد در امور

شخصی و خانوادگی اوست، برای ولیّ امر  
در امور عمومی و اجتماعی است.

ولیّ امر حقّ هر گونه تصرّفی را در امور اجتماعی بر حسب صلاحدید خود نسبت به منافع عامّه با رعایت حفظ حکم الله در هر واقعه و حادثه‌ای را دارد.

و اگر بنا بشود برای ولیّ امر جایز باشد که در احکام تشریحیه، تکلیفیّه و یا وضعیه بر حسب صلاح وقت و زمان، تصرّف کند دیگر هیچ حکمی باقی نخواهد ماند، و دیگر شریعتی نخواهد بود. زیرا هر یک از صاحبان امر اگر حکمی را بردارند، و یا بگذارند، پس از مرور چند ولیّ امر، شریعت دگرگون و بنیاد آن واژگون خواهد شد، و دیگر برای استمرار و دوام شریعت تا روز قیامت معنی و مفهومی تصوّر نمی‌شود.

و چه تفاوت است بین آنکه گفته شود: حکم تمتّع از زنان به نکاح موقت، و حکم تمتّع در حجّ از زنان و غیره با هیئت نسک و عبادت حجّ و وضع و کیفیت حاجّ مناسبت ندارد، و باید برداشته شود، و بین آنکه گفته شود: مباح بودن بنده و غلام را به عنوان اسارت و استرقاق گرفتن مناسبت با وضع دنیای فعلی ندارد، و باید برداشته شود، و بین آنکه گفته شود: اجراء حدود الهیه از قطع ید سارق، و رجم و جلد شخص زناکار و یا کشتن و قصاص شخص قاتل را تمدّن

امروز دنیا نمی‌پسندد و هضم نمی‌کند، و قوانین جاریه در دنیا امروز آن را قبول نمی‌کند، و باید برداشته شود، و نظیر این معنی بسیار است.

و این معنی از بعض روایات وارده در این باب استفاده می‌شود که ابی بن کعب در مقابل عمر ایستاد و گفت: تو چنین حقی را نداری که حکم قرآن و رسول خدا را تغییر دهی! و عمر پاسخی نداشت که بدهد.

در «الدِّرِّ المَثْوَر» آورده است که: أَخْرَجَ إِسْحَاقُ

بْنُ رَاهُوِيَه فِي مُسْنَدِهِ وَ أَحْمَدُ عَنْ الْحَسَنِ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ

الْحَطَّابِ هَمَّ أَنْ يَنْهَى عَنْ مُتَعَةِ الْحَجِّ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَنُ

كَعْبٍ؛ فَقَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ! قَدْ نَزَلَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ

اعْتَمَرْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ

فَنَزَلَ عُمَرُ.<sup>۱</sup>

«اسحاق پسر راهویه در «مسند» خود و أحمد

حنبل از حسن روایت کرده‌اند که: عمر بن

خطاب تصمیم گرفت که مردم را از تمتع در حج

نهی کند، ابی بن کعب برخاست و گفت: این

حقّ برای تو نیست. کتاب خدا این حکم را

آورده است، و ما با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

<sup>۱</sup> «تفسیر الدِّرِّ المَثْوَر» ج ۱، ص ۲۱۶، و «تفسیر المیزان» ج ۲ ص ۹۶.



آله و سلم عمره و حجّ تمتّع بجای آوردیم. عمر  
به شنیدن این سخن از منبر فرود آمد».

## دستور عمر در خلاف حکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقبول نیست

و نیز در «الدّر المثور» آورده است که: أَخْرَجَ

الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ:

اِخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَ عُثْمَانُ وَ هُمَا بِعُسْفَانَ فِي الْمُتَعَةِ؛ فَقَالَ عَلِيٌّ:

مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَنْهَى عَنْ أَمْرِ فَعَلَهُ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ؛ قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ

أَهْلًا بِهَا جَمِيعًا<sup>۱</sup>.

«بخاری و مسلم و نسائی از سعید بن مسیب

تخریج کرده‌اند، که او گفت: در عسفان (که یکی

از منازل بین مکه و مدینه است) بین علی بن ابی

طالب علیه السلام و عثمان، درباره تمتّع حجّ

گفتگو و اختلاف واقع شد. علی علیه السلام

فرمود: تو مقصودی نداری مگر آنکه مردم را از

عملی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

انجام داده است جلوگیری نمائی! و چون علی

علیه السلام دید که عثمان بر مقصود خود باقی

است، خودش به نیت حجّ تمتّع یعنی عمره با

<sup>۱</sup> «تفسیر الدّر المثور» ج ۱، ص ۲۱۶.

حجّ لبّیک گفت و إحرام بست.»

از آنچه بیان شد به دست آمد که: این تغییرات و تحریفات عمر در شریعت حضرت رسول الله صحیح نبوده است. و بر فرض انتخاب و حکومت مردمی او همان طور که عامّه می‌پندارند، باز چنین تصرّفاتى از او غیر قابل قبول است.

عمر نه تنها از متعه حجّ نهی کرد، بلکه از متعه نسوان نیز منع کرد، و گفت: کسی که زنی را تا مدّت معینی به عقد ازدواج خود درآورد، بر او حدّ جاری می‌کنم. یعنی در متعه نسوان، حکم زنا جاری می‌کنم و حدّ می‌زنم. و نیز در بسیاری از امور دیگر تصرّفاتى داد که بر خلاف شریعت بود، و در کتب مفصّله شیعه و عامّه مضبوط است.

و عثمان نیز بر اساس سنّت أبو بکر و عمر به خلافت رسید، چون وقتی که در

مجلس شوری پس از انقضاء سه روزی را که عمر تعیین کرده، نتیجه گفتگوها و مباحثات به جایی نرسید عبدُ الرَّحْمَنِ بنِ عَوْفِ به امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت: بیعت می‌کنم با توبه خلافت، به شرط آنکه به کتاب خدا و سنّت رسول خدا و سیره شیخین رفتار کنی!

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: فقط به شرط  
عمل به کتاب خدا و سنّت پیغمبر خدا.

آنگاه عبد الرّحمن بن عوف رو کرد به عثمان  
و گفت: بیعت می‌کنم با توبه شرط عمل به کتاب  
خدا و سنّت رسول خدا و سیره شیخین! عثمان  
قبول کرد، و بر این اصل او را به خلافت انتخاب  
کرد.<sup>۱</sup>

فلذا می‌بینیم: عثمان در دوران حکومت  
خود، خلاف‌هائی را که ابو بکر و عمر انجام  
دادند محترم می‌شمرد، و بر احکام مجعوله آنان  
صحّه می‌نهاد. و نیز معاویه بن ابی سفیان و سایر  
خلفاء بنی امیّه سیره شیخین را محترم  
می‌شمردند، در حالی که از نقطه نظر بحث عقلی  
و نقلی، هیچ محمل صحیحی برای آن نمی‌توان  
یافت.

ما که به کتاب خدا و به گفتار رسول او عمل  
می‌کنیم برای آنست که آنها را معصوم از خطا و  
تجاوز می‌دانیم، و گرنه چه دلیل قطعی ما را إلزام  
می‌نمود، که تا روز قیامت بدون حجّت قاطعه،  
کسب و کار و عبادت و نکاح و جهاد و امور  
اجتماعی خود را تعبداً بر اصلی پایه گذاری

---

<sup>۱</sup> «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع دار إحياء الكتب العربيّة، ج ۱ ص

کنیم، که پایه محکم و استواری ندارد.

عمر با آنکه معصوم نبوده، و از کتاب خدا و سنت رسول خدا، چنین تجویزی برای عمل او نیامده است، به چه مجوزی این تصرفات را کرد؟ وانگهی او به هر دلیل که خود می‌دانست این تصرفات را کرد، لیکن ما به چه مجوز عقلی و یا شرعی باید تا روز قیامت تابع او باشیم؟ و امر و نهی و سیره او را محترم بشماریم؟ و در مقابل کتاب خدا و تشریح رسول خدا، تشریح او را هم ارج نهیم، و پایه‌ای از پایه دین به شمار آریم؟

اگر عمر حکومت شرعی هم داشت، و اگر

ولیّ امر امت بر اساس واقع هم

بود، باز در زمان خود بود، و باید او امر و نواهی

او در زمان خود او اجراء شود، نه تا نسلًا بعد نسلٍ و

جیلًا بعد جیلٍ إِلَى الْأَبَدِ.

## لزوم أخذ سنّت و ترک بدعت

این مصیبتی است بزرگ که برادران عامّه ما بدان گرفتارند، آخر این رنج و تعب و این مشکلات عمل به دین را بر چه اساسی آنان به خود تحمیل می‌کنند؟ و این لبّیک و حجّ را برای چه منظوری انجام می‌دهند؟ اگر برای پیروی از حقّ و حقیقت، و امر خدا و کتاب خدا و سنّت رسول خداست، که دانستیم: آن چیز دیگری است.

و اگر برای إرضاء و خوشایند خاطر عمر و خلفاست، باید بدانیم که اشتباه است ﴿و یوم القیامة یکفرون بشرکم﴾<sup>۱</sup> عائد آنها خواهد شد.

کتاب خدا و سنّت رسول خدا دو اصل از اصول عمل به دین است، و دخالت دادن سیره شیخین و سنّت عمر، در حکم نسخ قرآن و نسخ شریعت محمّدی است، و وارد ساختن باطل و سست کردن کتاب است. و اختلاف ما شیعیان با برادران عامّه هَدَاهُمُ اللّهُ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ النَّهْجِ الْقَوِيمِ در آنست که ما فقط کتاب خدا و گفتار رسول خدا و

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۴، از سوره ۳۵: فاطر.

معصوم را محور و پایه دین و استنباط قرار می‌دهد، و می‌همیض هم‌ها را بین‌خیشد میرسانه‌آن‌کیلدنک، رد و نتیجه، اصول مستنبطه آنان، استمداد از افکار و آراء شیخین هم می‌دیرگ.

در اینجا یک نکته لازم است که ذکر شود و آن اینست که: بدون هیچ اشکال و ایرادی آنان، امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه رابع می‌دانند، و خلفای اربعه را خلفای راشدین می‌خوانند، در این صورت می‌گوئیم: چه دلیلی شما را الزام کرد که به سیره شیخین عمل کنید، و به سیره امیرالمؤمنین علیه السلام عمل نکنید؟ مگر او خلیفه به حق و خلیفه انتخابی شما نبود؟ در این صورت چرا سنت او را عمل نمی‌کنید؟ و در جایی که در تمام مسفورات و کتب معتبره شما آمده است که آن حضرت متعه را جایز می‌دانسته‌اند، و علنا به مباح بودن ازدواج موقت فتوی می‌داده‌اند، و علنا امر به حج تمتع می‌کرده‌اند، پس چرا شما این سنت و سیره را مقدم نمی‌دارید؟، و بر فرض

تعارض با سیره عمر و ابو بکر و تساقط دو سیره از حجیت، باز هم اصل، رجوع به کتاب و سنت است، که بالنتیجه فقه اهل بیت علیهم

السّلام خواهد بود. و اینک زمان آن رسیده است  
که با فکر و تأمّل، و درایت و تدبّر، برادران عامّه  
ما به زوایای تاریخ خود مراجعه کنند، و با جرح  
و تعدیل، آن را که به دین اضافه شده است، از  
اصل دین جدا سازند، و طبق واقع و متن حقّ  
عمل کنند.

در اینجا بی‌رکذارت یا کح و دست‌سینت بسانم

همینک، رد-ل‌وا «روثنملا رذلا» و ی‌راخبه کت‌ساره دروآ

مدرکت‌یاور قرجم و با زاملسمت‌فگ واه‌ک‌دنا: نم

م‌لیسرپ‌س‌اب‌عن‌با زام‌عتم‌ه‌رابرد، در‌کرمان‌الدبارم، و

م‌لیسرپی‌ده‌زا، ت‌فگ: ل‌نفسو‌گایو و ما‌گایو و ترش، ای

ه‌ک‌نی‌و‌خ‌رد‌ه‌ک‌نآ‌ریخته‌می‌ی‌در‌گک‌یش‌ر‌دوش! ن‌کیلا و

ل‌نیا‌شو‌خ‌از‌ح‌ر‌د‌ار‌ع‌ت‌ت‌ه‌ک‌د‌ن‌د‌وب‌م‌در‌م‌زا‌ضی‌عب

ی‌م‌ل‌نت‌س‌ناد (م‌لی‌با‌وخ‌و‌م‌در‌ک‌ع‌ت‌ت‌ن‌و‌چ‌و) ب‌ا‌وخ‌رد

ی‌م‌ا‌د‌ن‌نی‌ا‌س‌نا‌ه‌ک‌م‌د‌ید‌در‌ک: <sup>۱</sup>قَلْبَقَتُّمُ مَعْتُمُ وَ رُوْبُرْمُ حُجَّح

«حجّ پسندیده و نیکو و متعه مورد قبول واقع شده».

من به نزد ابن عباس آمدم، و خواب خود را نقل

کردم، گفت: اللهُ أَكْبَرُ، سُنَّةُ أَبِي الْقَاسِمِ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ.<sup>۱</sup>

دوّم - از راغب اصفهانی در کتاب

محاضراتش که از جمله کتابهای پرفائده است،

نقل شده است که گفت: یحیی بن اکثم از شیخی

از اهل بصره پرسید: در جواز متعه به چه کسی

اقتدا کرده‌ای؟!

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۱، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷.



شیخ گفت: به عمر بن خطاب! یحیی پرسید:  
چگونه این حرف درست است در صورتی که  
می‌دانیم: عمر شدیدترین مردم در نهی از متعه  
بوده است؟

شیخ گفت نَعَمْ: صَحَّ الْحَدِيثُ عَنْهُ أَنَّهُ صَعِدَ  
الْمَنْبَرَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ مُتَعَتَانِ أَحَلَّهِنَّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ  
لَكُمْ؛ وَ أَنَا أَحَرَّمُهُمَا عَلَيْكُمْ وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا. فَاقْبَلْنَا  
شَهَادَتَهُ؛ وَ لَمْ نَقْبَلْ تَحْرِيمَهُ.<sup>۱</sup>

«آری! حدیث صحیح از عمر وارد شده است  
که او بر فراز منبر رفت و

گفت: ای مردم دو متعه بودند (متعه نسوان و  
متعه حج) که خدا و رسول خدا آنها را برای شما  
حلال کردند، و لیکن من آنها را بر شما حرام  
می‌کنم، و هر کس بجا آورد حدّ می‌زنم. ما  
شهادت او را در اینکه خدا و رسول خدا حلال  
کرده‌اند پذیرفتیم و لیکن تحریم او را نپذیرفتیم».

---

<sup>۱</sup> «أصل الشيعة و أصولها» طبع دهم، ص ۱۷۸.



## درس هشتاد و سوم تا نودم

تفسیر آیه: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾



درس هشتاد و سوم تا درس نودم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

و لا حول و لا قوّة الا بالله العليّ العظيم

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ\* وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ\* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ\* ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ\* ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ

## اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ<sup>۱</sup>

«(و یاد بیاور ای پیغمبر) زمانی را که ما مکان بیت الله الحرام را برای ابراهیم مهیا و آماده نمودیم، اینکه هیچ چیزی را شریک من قرار مده! و این بیت مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به نماز و برای رکوع کنندگان، سجده کنندگان پاک و پاکیزه گردان.

و در میان مردم اعلان و اعلام حجّ کن، تا اینکه به سوی تو پیادگان و بر هر

شتر لاغری (که از بعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند، آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می آیند، به جهت اینکه مردم بهره‌ها و منفعت‌های خود را مشاهده کنند و در آنها حضور یابند، و اسم خدا را در آیام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند، بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است، پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدت و سختی بخورانید!

---

<sup>۱</sup> (آیات ۲۶ تا ۳۰، از سوره حجّ: بیست و دومین سوره از قرآن کریم).

# حرکت رسول خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ از

## مکه برای عرفات

و سپس بایستی از إحرام بیرون آیند، آلودگی‌ها و چرک و پلیدی را از خود دور کنند، و باید به نذرهای خود وفا کنند، و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هر کس چیزهای محترم خدا را بزرگ و معظّم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد، مگر آنچه را که برای شما خوانده می‌شود. پس بنا بر این از رجس و پلیدی از بت‌ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!»

باری، رسول خدا صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پس از انجام طواف و سعی و بیان حکم تمتّع برای تمام کسانی که با خود هدی نیاورده بودند، با جمیع متعلّقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام الله علیها، و با اولاد صغار آن بی‌بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و امّ کلثوم علیهم السّلام که به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود، و با جنین او: حضرت محسن علیه السّلام که بر حسب قرائن در زمان حجّ، بی‌بی

حامل به او بودند، به أبطح که در مشرق مکه است آمدند، و این چند روزی را که تا زمان حجّ مانده است در آنجا توقّف کردند.

و بنا بر آنکه در روز یکشنبه چهارم ذوالحجّه وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقّف کردند،<sup>۱</sup> و در روز هفتم که آن را يوم الزينة گویند به جهت زینت کردن شترهای هدی به روپوش‌ها، خطبه‌ای خواندند،<sup>۲</sup> و در روز هشتم که روز

ترویّه است نیز خطبه‌ای ایراد کردند و مردم را به کیفیت عمل به مناسکشان آگاه کردند،<sup>۳</sup> و در روز پنجشنبه هشتم که ترویّه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف منی حرکت کردند، و دستور دادند که در همین روز تمتّع کنندگان، به إحرام حجّ از مکه محرم شوند و لبیک‌گویان به جانب منی بروند.<sup>۴</sup>

و بنا بر این غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السّلام و کسانی که با خود هدی آورده بودند، جمیع تمتّع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن حضرت

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۶۶.

<sup>۲</sup> همان کتاب ص ۱۶۹، و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۷۳.

<sup>۳</sup> «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۶۹.

<sup>۴</sup> همان.



از إحرام بیرون آمده بودند تا روز هشتم (تروییه) محلّ بودند، و در این روز محرم شده و به صوب منی رهسپار شدند.

رسول خدا به منی آمدند، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منی بجای آوردند، و تا به صبح در منی توقّف کردند، و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در منی بجای آوردند، و سپس عازم عرفات شدند، و در این مسئله هیچ خلافتی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در منی انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز تروییه حرکت کردند، نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در منی بجا آوردند.<sup>۱</sup>

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السلام وارد است، مستحبّ مؤکّد است که حجّاج از مکه یکسره به عرفات نروند، بلکه شب عرفه را در منی بیتوته کنند، و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.

صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب عرفات حرکت کردند، و دستور داده بودند که چادرشان را در نمره<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۰.

<sup>۲</sup> نمره - به فتح نون و کسر میم - ناحیه‌ای است در عرفات که رسول خدا در

برافرازند.

قریش چون خود را اهل حرم می دانستند،  
فلهذا در حال حجّ از مشعر الحرام که داخل حرم  
است بیرون نمی رفتند، و وقوف خود را در مشعر  
می گذاردند، و می گفتند: وقوف به عرفات که  
خارج از حرم است برای غیر قریش است، و  
روی این

مبنی چون رسول خدا از منی حرکت کردند،  
هیچ شکی نداشتند در اینکه رسول خدا که از  
قریش است در مشعر وقوف خواهد نمود، ولی  
این پندارشان غلط در آمد، و رسول خدا یکسره  
از منی به عرفات آمدند و در قبه و چادر خود که  
از مو بود و در نمره سرزمین عرفات نصب شده  
بود وارد شدند<sup>۱</sup> و طبق آیه قرآن: **﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ  
حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
رَحِيمٌ﴾**<sup>۲</sup> (آیه ۱۹۹، از سوره ۲: بقره).

---

آنجا وارد شدند. و گفته شده است که حرم از راه طائف در کنار عرفات در  
یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۰. و «السیرة الحلیّیة» ج ۳، ص ۲۸۹. و  
«الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۱.

<sup>۲</sup> در «سیره حلیّیة» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که:  
رسول خدا قبل از نبوت و بعد از آن حجّ هائی انجام داده اند که مقدارش  
معلوم نیست، یعنی قبل از نبوت هم در عرفات وقوف می کردند و از آنجا  
به مزدلفه کوچ می کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود، بر  
خلاف قریش، چون آنها از حرم بیرون نمی رفتند و می گفتند: ما فرزندان  
ابراهیم علیه السّلام هستیم، و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین  
در مکه می باشیم، و علی هذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد، و

---

اگر در حال حجّ از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می‌نگرد، و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در حل نخواهند داشت، و باید در موسم حجّ از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در حلّ مانند حرم باشد، و می‌گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم، فلهدا وقوف به عرفات را برای غیر قریش می‌دانستند، و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می‌کردند.

# خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

## در عرفات

«و سپس افاضه کنید، و کوچ کنید از همان جایی که مردم کوچ می کنند، و از خدا طلب غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان است»

وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به منی برای انجام مناسک منی حرکت کردند.

باری، رسول خدا در عرفات در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید، ناچه قصواء<sup>۱</sup> خود را طلبیده، و بر آن سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند، و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ، كَحُرْمَةِ

يَوْمِكُمْ هَذَا؛ فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا؛ أَلَا كُلُّ شَيْءٍ

مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ دِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ

مَوْضُوعَةٌ؛ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضْعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ

---

<sup>۱</sup> قصواء به فتح قاف و مدّ است، و بعضی که به ضمّ قاف و قصر خوانده اند: قصوی اشتباه است، و این ناچه غیر از ناچه عضباء و جدعاء است، و نیز بعضی که این اسامی را برای ناچه واحدی علم دانسته اند اشتباه است. (سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۹۸).

مُسْتَرَضِعاً فِي بَنِي سَعْدِ فَقَتَلَهُ هُذَيْلٌ - .

وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ؛ وَأَوَّلُ رَبَا أَضَعُ رَبَانَا رَبَا

الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ.<sup>۱</sup>

وَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ

وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا

يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُوْنَهُ؛ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ

فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! وَ هُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ

وَ كَسَوْتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَصِلُوا بَعْدِي إِنْ

اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ!<sup>۲</sup>

وَ أَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ أَدَّيْتَ وَ نَصَحْتَ!

فَقَالَ بِأَصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْكُتُهَا

عَلَى النَّاسِ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

---

<sup>۱</sup> بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ «الکامل» ج ۲، ص ۳۰۲ ابن اثیر نقل کرده است.

<sup>۲</sup> در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۳ آورده است: کتاب الله و سنّة نبیّه. و در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۱ آورده است: کتاب الله و عترتی أهل بیتی. و بنابراین به ظنّ قوی در تمام این روایات و عترتی أهل بیتی بوده است، غایة الأمر در کتب مذکوره بکلی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به و سنّة نبیّه تبدیل و تحریف شده است.

## ثَلَاثَ مَرَّاتٍ<sup>۱</sup>.

«همان طوری که امروز شما که روز عرفه است روز محترمی است، و این ماه ذی‌الحجّه شما ماه محترمی است، و این شهر و بلده شما که مکه است شهر محترمی است، و حرام است در این روز و این ماه و این شهر محرّمات الهیّه، همینطور خون‌های شما، و مال‌های شما بر شما محترم است، و ریختن خونهایتان و بردن مالهایتان بر یکدیگر حرام است!

آگاه باشید! تمام امور و سنت‌های جاهلیّت را من در زیر گام خود نهادم، و خون‌هایی که در جاهلیّت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده، و قصاص ندارد. و اوّلین خونی را که من قصاصش را ساقط کردم از خون‌های ما که در جاهلیّت ریخته شد، خون پسر ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است، - و او رفته بود تا از طائفه بنی سعد دایه‌ای طلب کند، او را طائفه هُذَیْل به قتل رسانیده‌اند - (و چون مسلمان نبوده است

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۰. و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲ و ص ۱۰۲۳، و «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ و «بحار الانوار» ط کمپانی ج ۶ ص ۶۶۸ از کتاب «منتقی»، و «روضه الصّفا» ج ۲، حجة الوداع، و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوّم دار المعارف، و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱ ص ۲۱۲ و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۲ و محمد حسین هیکل در کتاب «حیة محمد» از ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۳ آورده است.

قصاص ندارد گرچه پسر عموی پیغمبر بوده  
(است)



و رباهائی که در جاهلیت تعهد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم، و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عموی من عبّاس بن عبد المطلب از مردم می خواهد، تمام این منفعت پول‌ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید درباره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود در آوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و مواجهه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حقّ شما بر ایشان آن است که هیچکس را که شما ناپسند دارید، در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند، و اگر چنین کردند، بزنید آنها را زدنی که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نيفکند.<sup>۱</sup>

و حقّ ایشان بر شما آن است که طعام و لباس آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید! و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد، و آن کتاب خداست.

---

<sup>۱</sup> ضَرْبًا غَيْرَ مَبْرَحٍ: بَرَّحَ بِهِ الْأَمْرُ: أَتَعَبَهُ وَ جَعَدَهُ وَ أَذَاهُ أَذَى شَدِيدًا.

و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار  
خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!  
مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می دهیم  
که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ  
نمودی، و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد  
خود عمل نمودی، و

امت را به نصیحت و ارشاد هدایت فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سبّابه خود را به آسمان بلند کرده، و به طرف مردم سه بار پائین آورده، و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش!

عَمْرُو بن خَارِجَةَ گوید: عَتَّاب بن أُسَيْد برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم، و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می ریخت، و شنیدم که می گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَدَّى إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَ

إِنَّهُ لَا يَجُوزُ وَصِيَّةً لِرِوَاثٍ؛ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَلِلْعَاهِرِ

الْحُجْرُ؛ وَمَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ صَرْفًا

وَلَا عَدْلًا.<sup>۱</sup>

«ای مردم! خداوند حقّ هر ذی حقی را به او

رسانیده است: جایز نیست کسی برای وارث

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمد بن اسحاق و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

خود وصیت کند (بطوری که حقّ ورثه دیگر ضایع شود)<sup>۱</sup> بچه‌ای را که زنی می‌زاید، تابع نکاح صحیح است، و به صاحب فراش و پدر ملحق می‌شود، و شخص زناکار در این فراش نصیبی از بچه ندارد، بلکه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود نسبت دهد، و هر بنده‌ای که خود را بنده غیر مولای خود بداند، لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچ‌گونه توبه و عوضی را نمی‌پذیرد، (و یا هیچ واجب و مستحبّی را از او قبول نمی‌کند)».

رسول خدا خطبه را انشاء می‌کردند و ربیعة بن اُمیّة بن خَلَف که مرد جهوریّ الصّوت و بلند صدائی بود، کلمات رسول الله را برای مردم با صدای بلند حکایت می‌کرد، و رسول خدا به او می‌گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین

---

<sup>۱</sup> شاهد بر این معنی، عبارت است که در «طبقات ابن سعد» ج ۲ ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در این خطبه فرمود: *إنّ الله قسم لكلّ إنسان نصیبه من المیراث، فلا یجوز لوارث وصیّة. خداوند برای هر شخصی نصیب و سهم او را از میراث معین و مشخص نموده است، بنابراین جایز نیست کسی برای وارث خود وصیّتی کند که موجب از بین رفتن حق سایر ورّاث گردد. و اما وصیّتی که موجب تضييع حق آنان نشود مانند وصیّت از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.*

می گوید...<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، و «سیره حلبیّه» ج ۲، ص ۲۹۹.

## تحقیق در نماز ظهري که در عرفات خوانده شد

پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت، و سپس اقامه گفت، و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند، و بدون فاصله بلال اقامه گفت، و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع کردند، و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده‌اند، یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده، غایة الأمر خطبه‌ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع کرده‌اند، و قبل از نماز خطبه خوانده‌اند، ممکن است بگوئیم: نماز جمعه بوده است خصوصاً از روایتی که از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش، از جابر در حجة الوداع آمده است که جابر گفت: پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند، و خطبه اوّل را خواندند، و پس از آن بلال اذان گفت، و پس از آن پیامبر شروع در خطبه دوّم کردند، و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند، و سپس بلال اقامه گفت، و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند، و بلال اقامه گفت و رسول خدا

نماز عصر را بجا آوردند،<sup>۱</sup> و از خواندن دو خطبه آنهم بعد از زوال شمس، و جمع بین دو نماز ظهر و عصر، استفاده نماز جمعه را کرده‌اند، و از آنکه رسول خدا مسافر بوده‌اند، و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست، و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است، کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است، و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است، بالأخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاتا خوانده‌اند، نه

جهرًا، همچنان که از بحث مالک با ابو یوسف در محضر هارون الرشید استفاده می‌شود، می‌توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده‌اند.<sup>۲</sup>

## إفاضه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

### عرفات به مزدلفه

و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر راحله خود سوار شده، و به موقف آمدند، و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۲.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص

در حدیث است که آن حضرت گفته‌اند: با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، اینست: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است، و شریکی برای او نیست، پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد، و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند، حضرت امر کردند که منادی ندا کند:

**الْحُجُّ عَرَفَةَ؛ مَنْ جَاءَ لَيْلَةَ جَمْعٍ - أَيِ الْمُزْدَلِفَةِ - قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحُجَّ.**

«حجّ عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را إدراک کند، حجّ را إدراک کرده است.»<sup>۱</sup>

و رسول خدا بر روی ناقه عَضْبَاءِ خود سوار بودند، و چون آفتاب غروب کرد اُسَامَةَ بن زَيْد

<sup>۱</sup> همان.



را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده، و به جانب مزدلفه روان شدند، و در راه مردم را امر می‌کردند که با سکینه و آرامی حرکت کنند. چون در راه به شِعْبِ أُبْتَر رسیدند پیاده شده، و اِدْرار کرده و وضوی مختصری گرفتند.<sup>۱</sup>

و بلادرنگ آمدند تا به مُزْدَلِفَه رسیدند، و در آنجا نماز مغرب و عشاء را

با هم جمع کرده، و با یک اذان و دو اقامه بدون فاصله انجام دادند<sup>۲</sup> و خود بر پهلوی خود آرمیده، و به زنان و کودکان که ضعیفاء محسوب می‌شدند اجازه دادند که بعد از نیمه شب به منی حرکت کنند. ابن عبّاس می‌گوید: رسول خدا ضعیفای اهل خود را به من سپردند، تا من آنها را بعد از نیمه شب به منی بیاورم، ولی تأکید کردند که جمره عقبه را رمی نکنند مگر آنکه آفتاب طلوع کرده باشد.

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱. و این ادرار کردن به جهت آن بود که بت‌های جاهلیت را از آن کوه می‌تراشیدند.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۰.

# حرکت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

## برای منی

چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریکی شب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز صبح را به جماعت با مردم در مزدلفه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرُ الْحَرَامِ آمدند و در حالی که بر روی ناقه خود سوار بودند، رو به قبله کرده، و وقوف نمودند، و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند، و دعا می کردند تا اینکه هوا جدا روشن گشت.<sup>۱</sup>

رسول خدا سواره به جانب منی رهسپار شدند، و فضل بن عباس را پشت سر و ردیف خود نشانند، و چون به وادی مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش در آوردند، و از راهی که به جمره عقبه منتهی می شد روان شده، تا بدانجا رسیدند، و با هفت ریگی که عبد الله بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جمره هفت ریگ به جمره زدند، و در هر باری که می زدند یک بار الله اکبر می گفتند.

در «البدایة و النّهایة» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱.

یحیی بن حصین از جدّه خود امّ الحصین، و نیز با سند دیگر از جابر بن عبد الله آورده است که: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْمِي لُجْمَرَةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَيَقُولُ: لَتَأْخُذُوا مِنَّا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا أَذْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حِجَّتِي هَذِهِ.

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جمره را رمی می نمود و می گفت: شما باید مناسک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی دانم شاید بعد از این حجّ، حجّ دیگری انجام ندهم!»

و سپس حضرت فیما بین جمرات، در حالی که در روی ناقه‌ای و یا بغله شهبائی<sup>۱</sup> سوار بودند، خطبه‌ای مفصّل انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبه آن حضرت را گوش می دادند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> بغله شهباء: قاطر سفید رنگی را گویند که در آن نقطه‌های سیاه باشد.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲.

و أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام  
خطبه آن حضرت را با صدای بلند برای مردم  
بازگو می نمود.<sup>۱</sup>

و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی»  
می آوریم:

نَصَرَ اللَّهُ وَجَهَ عَبْدٍ سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَ  
حَفِظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ  
غَيْرِ فِقِيهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.  
ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ  
الْعَمَلِ لِلَّهِ؛ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْحَقِّ؛ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَةِ  
الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

<sup>۲</sup> این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نَصَرَ اللهُ، نصر الله آورده است، و نیز لفظ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ ذکر کرده است، و در آخر آن آورده است: «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ وَهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ؛ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ». و در «روضه بحار» طبع کمپانی ج ۱۷ ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است، ولی در همین باب در طبع حروفی ج ۷۷ ص ۱۳۰ با لفظ نصر الله ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ۴۲ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است، و در طبع «بحار» کمپانی ج ۱۷ ص ۴۲ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نصر آورده، و در طبع حروفی ج ۷۷ ص ۱۴۶ از «تحف العقول» نَصَرَ بِضَادٍ مَعْجَمَهُ ذکر کرده است. و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۵، جزء دوم ص ۸۵ از «اکمال الدین» صدوق به لفظ نَصَرَ آورده است و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدث قمی در «تتمة المنتهی» ص ۱۵۳ از

«خداوند نیکو و خرم گرداند چهره بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود، و آن را حفظ کند، و به خاطر بسپارد، و سپس آن را به کسی که نشنیده است برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی، که خود آنها فقیه و دانشمند نیستند، و چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی فقیه‌تر و دانشمندتر از خود می‌برند.

## خطبه مشهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منی

رسول الله در مسجد خیف آورده است همچنان که در «إكمال الدین» نیز چنین است. و در تفسیر «فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اول از امام احمد حنبل جملات: الْمُسْلِمُونَ تَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کرده است. باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند، و قیمت خون‌های آنها بقدر یکدیگر است، و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان، و کمترین آنان می‌تواند عهده همه آنان را مشغول سازد. در «مجمع البحرین» درباره حدیث: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ آورده است که چون از حضرت صادق علیه السلام از معنای آن سؤال شد، در پاسخ فرمودند: اگر لشکری از مسلمانان، طائفه‌ای از مشرکان را محاصره کنند، آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من امان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم، و در این حال اگر پست‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین فرد مسلمان به او امان دهد، بر با فضیلت‌ترین و شریف‌ترین افراد مسلمان لازم است که به امان او وفا کند - انتهى. و بر همین اساس زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شوهر خود ابو العاص را که مشرک بود و به مدینه آمد، امان داد. (رجوع شود به کتاب زینب بطلة كربلاء، تألیف دکتر بنت الشاطیء).

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا نمی‌کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا و نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق، و ملازمت با جماعت مؤمنان، زیرا که دعوت مؤمنان مختص آنها نیست و از پشت سر ایشان نیز مردم را احاطه کرده است.

و پس از آن فرمود: ای ربیعة (ربیعة بن أمیة بن خلف) بگو: ای مردم! رسول خدا می‌گوید: لَعَلَّكُمْ لَا تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَعَلَيْكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ يَوْمٍ هَذَا؟!

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَالْيَوْمُ الْحَرَامُ! قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا؛ وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این حال که شما نیز بر این کیفیت باشید، ملاقات نکنید! آیا می‌دانید این چه شهری است؟! و آیا می‌دانید این چه ماهی است؟! و آیا می‌دانید این

چه روزی است؟!

مردم گفتند: آری، اینست شهر حرام و  
محترم، و اینست ماه حرام و محترم، و اینست  
روز حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون‌های شما را  
و اموال شما را حرام و محترم شمرده است، نظیر  
احترامی که این بلده شما دارد، و مانند حرمتی  
که این ماه شما

دارد، و مانند احترامی که این روز شما دارد!

آیا من تبلیغ کردم؟!

همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار  
پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ  
أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. فَمَنْ  
كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا!

ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ، النَّاسُ طِفُّ  
الصَّاعِ لِأَدَمَ وَ حَوَّاءَ، لَا فَضْلَ عَرَبِيٌّ عَلَى عَجَمِيٍّ؛  
وَ لَا عَجَمِيٌّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ! أَلَا هَلْ  
بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«و سپس فرمود: و تقوای خدا را پیشه سازید!  
و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید!  
و در زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد  
مکنید! پس در نزد هر کس امانتی است، باید آن  
را به صاحبش ادا کند.

و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی  
هستند، تمام افراد مردم هر یک همچون پیمانۀ پر  
بدون تفاوت، از آدم و حوا هستند، هیچیک از  
مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست، و  
هیچیک از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی  
نیست، مگر به پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا  
من ابلاغ کردم و مطلب را رساندم؟!!



گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي،

وَ أَوَّلُ دَمٍ أَضَعُهُ، دَمُ آدَمَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ

الْمُطَّلِبِ - وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِيعَةَ مُسْتَرْضِعاً فِي هَذَيْلٍ فَقَتَلَهُ

بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ؛ وَ قِيلَ فِي بَنِي لَيْثٍ فَقَتَلَهُ هَذَيْلٌ - . أَلَا

هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: تمام خون‌هایی که در

جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده

شد و قصاص ندارد. و اولین خونی را که از

اعتبار و ارزش ساقط می‌کنم خون آدم بن ربیعه

پسر حارث بن عبدالمطلب (نواده عموی خود

من است) - و آدم بن ربیعه از طائفه هذیل طلب

دایه می‌کرده است که او را بنی سعد بن بکر

کشته‌اند، و گفته شده است که از بنی لیت دایه

می‌طلبیده است، و او را قبیله هذیل کشته‌اند - .

آیا من تبلیغ کردم و حق را گفتم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار

پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: وَكُلُّ رَبِّا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ

قَدَمِي؛ وَأَوَّلُ رَبِّا أَضَعُهُ رَبِّا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. أَلَا

هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: و تمام منفعت پول‌ها و رباهائی که در جاهلیت صورت گرفته است، در زیر قدم من نهاده شده است، و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط می‌نمایم، ربای عباس بن عبد المطلب (عموی من) است.

آیا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار

پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيُّ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ

يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً

لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ. أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ

كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِنَّ عِدَّةَ

الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ

حُرْمٌ: رَجَبُ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ، يَدْعُونَهُ مُضَرًّا؛ وَ

ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ. أَلَا هَلْ

بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«ای مردم نسی (که عبارت است از تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقررّه در هر ماه به ماه دیگر و به زمان‌های بعد) زیادتی در کفر است، که بواسطه آن مردمی که کافر شده‌اند، مورد ضلالت و گمراهی واقع می‌شوند، آن ماهی را که نسیء کرده باشند، در یک سال از ماه‌های حلال می‌شمارند، و در یک سال از ماه‌های حرام، تا با آن مقدار از ماه‌های محرّم خدا از جهت تعداد تطبیق کند. آگاه باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطه اصلی خود رسید، بر همان هیئت و میزانی که در روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید آن‌طور بود.

و حقّاً تعداد ماه‌ها در نزد خداوند دوازده ماه است، که در کتاب خدا این‌طور است، از آن ماه‌های دوازده‌گانه، چهارتایش از ماه‌های محترم است که به ماه‌های حرام معروف است: رجب که بین جمادی و شعبان است، و آن را مضر گویند. و سه ماه دیگر متوالی و پیایی است، که عبارتند از: ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم. آگاه باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ کردم؟!!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار  
پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ خَيْرًا؛ فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٍ  
عِنْدَكُمْ، لَا يَمْلِكْنَ لَأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا؛ وَإِنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ  
بِأَمَانَةٍ مِنَ اللَّهِ؛ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَابِ اللَّهِ؛ وَ لَكُمْ  
عَلَيْهِنَّ حَقٌّ؛ وَ هُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ  
بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ إِلَّا يُوْطِئْنَ فِرَاشَكُمْ أَحَدًا؛ وَ  
لَا يَأْذَنَنَّ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إِذْنِكُمْ؛

فَإِنْ فَعَلْنَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي  
الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! إِلَّا هَلْ  
بَلَّغْتُ؟!!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: من شما را درباره حمایت و  
پاسداری از زنان سفارش می‌کنم که به نیکوئی و  
خوبی با آنان رفتار کنید، چون ایشان در نزد شما  
متحمل کارهای سخت و دشوار می‌شوند، و  
برای خودشان چیزی ندارند، و شما به امانت  
خدا آنها را گرفته‌اید، و به حکم خدا و کتاب  
خدا، موافقه و دخول بر آنها را حلال شمرده‌اید!  
از برای شما بر عهده آنها حقی است، و از

برای آنها بر عهده شما حقی است، حق آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به طور نیکو و پسندیده بدهید، و حق شما بر آنها آنست که در منزلگاه و خوابگاه شما کسی را نیاورند، و در خانه‌های شما دخل و تصرفی نکنند مگر با علم شما و اجازه شما!

و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آورند، شما از خوابیدن با آنها در خوابگاهشان دوری گزینید، و آنها را بزنید، زدنی که آنها را به مشقت نیندازد، و از پای در نیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری. آن حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: فَأَوْصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

فَاطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ اَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ اِنْ اذُنُبُوا فَكُلُوا عُقُوبَاتِهِمْ اِلَى شِرَارِكُمْ! اَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اَللّٰهُمَّ اَشْهَدُ.

«پس از آن فرمود: پس از سفارش درباره زنان، من شما را وصیت و سفارش می‌کنم درباره غلامان و کنیزان که مالک آنها شده‌اید! از هر چه شما می‌خورید، به آنها هم بخورانید، و از هر چه شما می‌پوشید، به آنها هم بپوشانید، و اگر مرتکب گناهی شدند، خود شما متصدی

کیفرشان نگردید، و عقوبت آنها را به عهده  
بدانتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم!؟!

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَغُشُّهُ وَلَا

يُخُونُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ، وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ لَّإِيْهِ لَأَمْنٌ مِّمَّ

بِسَفْنَةِ بَيْطِهِ. بَتُّ غَدَابِلَ هَلَا!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«سپس فرمود: هر مسلمانی برادر مسلمانی

دیگر است، به او غش و خدعه نمی‌کند، و به او

خیانت نمی‌ورزد، و از او غیبت نمی‌نماید، و

خون وی را حلال نمی‌شمرد، و هیچگونه

تصرفی در مال او را حلال نمی‌داند مگر با طیب

نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من

تبلیغ کردم؟!!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار

پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسُ أَنْ يُعْبَدَ بَعْدَ الْيَوْمِ،

وَلَكِنْ يُطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ أَعْمَالِكُمُ الَّتِي تَحْتَقِرُونَ؛

فَقَدْ رَضِيَ بِهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: حقا که شیطان پس از

این روز مأیوس شده است که مورد عبادت و

پرستش واقع شود، و لیکن مطاع و فرمانده قرار می‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می‌آورید، و آنها را کوچک می‌شمارید، به آن گناهان و خطاها راضی است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم!؟

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَى اللَّهِ قَاتِلٌ غَيْرِ قَاتِلِهِ؛ وَ ضَارِبٌ غَيْرِ ضَارِبِهِ؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةً مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ وَ مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. الْأَهْلُ بَلَّغْتُ!؟

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: دشمن‌ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد، و زننده غیر از ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند، و به مجرد توهّم و سوء قصد کسی به قتل و یا به ضرب او، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید، حقا به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده است کافر شده است، و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند، لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست. آگاه باشید: آیا من



تبلیغ کردم؟! گفتند: آری! آن حضرت گفت:  
خداوندا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنِّي إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِي رَسُولُ اللَّهِ؛ وَإِذَا قَالُوا، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ وَ حِسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم، تا اینکه بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و چون بدین شهادت گویا شدند، خون زار از دوش ل او ما و از دوش ی ماه دندر ک ظفح بن م ضررعت، ق ح به بر گم، زان یا بن کیل و ه طقت سارها ظرطن، رمأت قیقه و ع قاوت ه جزالی و، ت ساد خا بن اشیا با سدح.؟ م در ک غیل بتن ما یا آ!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار

پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّي قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! «و سپس فرمود:

پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان  
بندگان خدا بوده باشید، و بعضی از شما بر بعضی دیگر  
مسلط گردد، و تمليك إرادته و اختیار و نفوس و اموال  
مردم را بنماید!

من در میان شما دو چیز را به ودیعت  
می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه  
گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا، و دیگری  
عترت من که اهل

بیت من می‌باشند. آگاه باشید: آیا من تبلیغ

کردم؟!؟

گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا

شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

الْغَائِبَ<sup>۱</sup> «و در آخر فرمود: حقا همه شما مسئول و مورد

پرسش قرار خواهید گرفت، و بنا بر این واجب است

که هر کدام از شما که در اینجا حضور داشتید این

مطالب را به غائبین برسانید».

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که در منی ایراد

---

<sup>۱</sup> «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ۲۱۲. و این خطبه را با مختصر اختلافی در عبارت در «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و ابن مردویه از أبو حمزه رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناقله رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را گرفته بوده است، روایت کرده است. و اصل این روایت در «مسند» أحمد حنبل، در ج ۵ در ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳ از «کافی» روایت کرده است. و در «سیره ابن هشام» ج ۴ از ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲۴ آورده است، ولی در عبارت کتاب الله و عتره نبیه تحریفی به عمل آمده و به عبارت: کتاب الله و سنة نبیه آورده است. و همچنین در «البدایة و النهایة» ج ۵ با چند سند از ص ۱۹۴ تا ص ۲۰۱ آورده است، و نیز بیهقی در «سنن» ج ۵ کتاب الحجّ ص ۱۴۰ آورده است، و نیز ابن جوزی در کتاب «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز ابن سعد در «طبقات» ج ۲ از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضه الصفا» ج ۲، باب حجّة الوداع. و «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است. و همچنین طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ج ۳ از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ و جاحظ در «البيان و التبیین» طبع قاهره، سنه ۱۳۶۷، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است.

کرده‌اند از «تاریخ یعقوبی» آوردیم، زیرا که تمام خطبه در این کتاب آمده است، و در سایر کتب همین خطبه لیکن به طور تفریق و قطعه قطعه ذکر شده، و هر قطعه از آن توسط بعضی از روایت روایت شده است، همچنان که در تعلیقه، به نام بعضی از کتب که فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند اشاره کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب مهمه، و قوانین عظیم سیاسی و اجتماعی، و دستورات اخلاقی و فقهی است. و حقا می‌توان مانند آیات قرآن حکیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان توسل جست. و چه نیکو بود برای آن شرحی مفصل نوشته می‌شد، و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و

أصول مسلمه سنت نبویه، و منهاج آل طاهرین

از سلاله آن حضرت، تطبیق، و معارف محتویه آن را

مکشوف می‌دومند، نداشتن شوری اربامک‌نیا بن‌کیلا و

حیضوت و حشر به بزاینده‌ک ن آت ارقفزا مرقفک ی

درادی‌ترشید، می‌مدقاع سو رده‌بمینک، و از خداوند

منان توفیق می‌میلط، بُینا هیل و تَدکوتِهیدع و.

و آن فقره اینست: یا ﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ

زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾ تا آخر جملاتی که در این باره

آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا

شرح و توضیح مطلبی است که در دو آیه از قرآن

وارد شده است:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ \* إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۹: توبه).

«بدرستی که تعداد ماه‌ها در نزد خداوند، در

آن وقتی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه

است، که از این ماه‌ها، چهارتایش ماه‌های محترم

هستند، آنست آئین استوار و پابرجا، پس در این

ماه‌های محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با

همه مشرکان جنگ و کارزار کنید، همچنان که

ایشان با همه شما جنگ و کارزار نمودند! و

بدانید که حقا خداوند با پرهیزکاران است!

اینست و جز این نیست که تأخیر انداختن

تکالیف و وظائف وارده در ماه‌ها به ماه‌های

دیگر، موجب زیادی کفر است، که بدین وسیله

کسانی که کافر شده‌اند گمراه می‌شوند. این کافران در یک سال، ماه حرام را حلال می‌کنند، و در یک سال ماه حرام را حرام می‌شمارند، تا بدین جهت فقط با تعداد ماههائی که خداوند حرام فرموده است، موافقت کنند، و بالنتیجه آن ماهی را که خدا محترم شمرده است، حلال می‌کنند، و حرمت آن را نادیده می‌گیرند، بدی و زشتی کردار آنان برایشان زینت داده شده است، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با استناد و استشهاد به این آیه، تأخیر و نسیء ماهها را

حرام شمردند و روشن نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

## تفسیر آیه حرمت نسیء

نسیء مصدر است مثل نذیر و نکیر از ماده نَسَأَ

الشَّيْءَ مَيْسِرًا وَ قَأْسُنْمَ وَ أَسْنَدَ مُؤَسِّنِيَّ: خَأْ أَذِلَّ الرَّهْ تَأْخِيرًا.

یعنی آن چیز را به تأخیر انداخت.

شیخ طبرسی گوید: طائفه عرب ماههای

چهارگانه: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم

را بنا بر تمسّک بر ملت و آئین حضرت ابراهیم

و اسماعیل علیهما السّلام محترم می شمردند، و

جنگ و قتال را در آنها حرام می دانستند، و چون

مردان کارزار و مخاصمه بودند، صبر کردن سه

ماه متوالی: ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم برای

آنان سخت بود، که به هیچوجه به جنگ و غارت

دست نزنند. فلهدا حرمت ماه محرّم را به ماه

صفر تأخیر می انداختند، و بجای محرّم ماه صفر

---

<sup>۱</sup> در «نهایه» ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۹ در ماده دور آورده است که: و در حدیث است که إِنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ گفته می شود: دار یدور و استدار یستدیر به معنای آنکه گرداگرد چیزی دور زد، و به جائی که حرکت را از آنجا شروع کرد، برگشت، و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه محرّم را به ماه صفر تأخیر می انداختند برای آنکه در محرّم جنگ کنند و این نسیء است، و هر سال بعد از سال دیگر این کار را انجام می دادند. و بنابراین محرّم از ماهی به ماه دیگر منتقل می شد بطوری که در تمام ماههای سال گردش می کرد و دور می زد. و چون آن سالی که رسول خدا حجّ نموده بود، ماه محرّم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود، و سال به همان هیئت و کیفیت اوّل خود دور زده بود، فلهدا رسول خدا چنین فرمود.



را ماه حرام می‌شمردند، و ماه محرّم را حلال می‌کردند. و مدّتی بر این نهج که می‌خواستند درنگ می‌کردند، سپس حرمت را دوباره به محرّم بر می‌گردانند، و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذی‌الحجه انجام می‌دادند و حکم بدان می‌نمودند.

فَرَاءَ گوید: آن کسی که متعهّد و مسئول نسیء بود مردی بود از طائفه کنانه که به او نُعِيمُ بن ثَعْلَبَةَ می‌گفتند، و در حجّ رئیس موسم بود، و می‌گفت: من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی‌شوم، و در نیل به مقصود پیوسته مظفّر و منصورم، و حکمی را که می‌کنم هیچوقت برگردانده نمی‌شود!

مردم در موسم در پاسخ او می‌گفتند: آری راست می‌گوئی! اینک یک ماه را برای ما تأخیر انداز! حرمت ماه محرّم را بردار! و به ماه صفر انداز! و محرّم را برای

ما حلال کن! او نیز این کار این را می‌کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد، آن شخص مسئول

این کار، جُنَادَةُ بْنُ عَوْفِ بْنِ أُمَيَّةَ كِنَانِي بود. و ابن عباس

گوید: اولین کسی که این عمل نسی‌ی زالدنا یرخأت وء

بِنُ بِنْتِ عَمْرِو بْنِ لُحَيْنٍ بِوَرْمَعِ دَرَكِ رِثَادِ بَرَعِ بْنِ بَرَدِ ار

دوب فیدنخ. ی مهلسا بن بهلمس موبأ مأمأ ویدیوگ: ی درم

ی مس ملاقار واه که دوبه نانذکی نبذ زالدنتفگ: ی مواتفگ:

نا یرخأت لاسن یا رد ار مرمحن مداخلتم، پس در این

سال، دو ماه صفر داریم، و چون سال آینده می شد

ی متفگ: اضدق لکنیا ار لبق لاس مرمح مامت مرحام

ی مپینک، ی م رارق مرمح ار مام ودره نیا ومپهد. و

ت ساهتفگ هرابن یا رد نیانذکرعاش: رِهَشَّادِیْ سِانَ اَنِمَو

س مَلَقْلَا.

«و قلمس که مقام تأخیراندازی ماهها را دارد،

از طائفه ماست».

و کمیت شاعر گوید:

وَنَحْنُ النَّاسِئُونَ عَلَى مُعَدٍّ \*\*\* شُهُورَ الْحِلِّ نَجْعَلُهَا

حَرَامًا

«ما کسانی هستیم که بر قبیله معد، حکم به

تأخیر می کنیم، و ماههای حلال را حرام می گردانیم».

و مُجَاهِدٌ گوید: مشرکان در هر ماهی دو سال حجّ می گزاردند، یعنی در ذوالحجّه، دو سال پی در پی حجّ می کردند، و سپس در ماه محرّم دو سال حجّ می کردند، و سپس در ماه صفر دو سال حجّ می گزاردند، و همچنین به همین ترتیب در ماههای دیگر، در هر یک از آنها دو سال حجّ می گزاردند، تا اینکه آن حجّی که در سال قبل از حجّة الوداع انجام داده شد، در ماه ذوالقعدة بود. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در سال بعد که حجّة الوداع بود حجّ گزاردند، با ماه ذوالحجّه موافق شد، و بر این اساس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه خود فرمود:

**أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؛ أَلَسَنَّةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.**

«آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به

همان هیئت و کیفیتی

برگشته است که خداوند در وقت خلقت

آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید.

## گفتار تفسیر مجمع و أبو السَّعود در آیه نسیء

سال دوازده ماه است، و چهار تا از آنها ماه‌های حرام است، سه تا پشت سر هم، ذو القعدة و ذو الحجّة و محرم، و رجب مضر که بین ماه جمادی و ماه شعبان است».

در این عبارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ خواسته است بفهماند که ماه‌های حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است، و انجام مراسم حجّ به ماه ذوالحجّه باز گردیده است، و نسیء و تأخیر در این حجّ باطل شده است.<sup>۱</sup>

و در «تفسیر أبو السَّعود» بعد از بیان ماه‌های حرام و بیان خطبه رسول خدا در حجّة الوداع که **إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**، و اینکه ماه‌ها دوازده تا هستند، گفته است که: معنی چنین می‌شود که: ماه‌ها از جهت حرمت و حلّ بازگشت کردند به همان حالی که اوّلاً داشتند، و حجّ نیز بازگشت کرد به ماه ذوالحجّه بعد از آنکه به واسطه نسیء و تأخیری که در زمان جاهلیت می‌کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنا بر این

---

<sup>۱</sup> «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۲۹.

حجّ رسول الله در حجة الوداع موافق با ماه ذوالحجه شد، و حجّ ابو بکر قبل از حجّ رسول الله در ماه ذوالقعدة واقع شده بود.<sup>۱</sup>

و نظیر این گونه تفسیری که در «مجمع البيان» و «تفسیر ابو السعود» دیدیم، در غالب تفاسیر مشاهده می شود، و محصل آنچه به دست می آید آنست که: در بین اعراب جاهلیت دو گونه تغییر در ماهها دیده می شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرّم به ماه صفر، و دیگری تغییری که در حجّ می نمودند، و به واسطه آن حجّ از ذوالحجه برداشته می شد، و به ماههای دیگر می رفت و در ماههای دیگر دور می زد، تا دو مرتبه به محل اصلی خود برگردد، و این هر دو گونه تأخیر را نسیء می گفتند.

شاهد بر تغییر اوّل یعنی تغییر حرمت ماههای حرام به ماههای بعد روایاتی است:

در «تفسیر الدرّ المنثور» ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابن عمر تخریج کرده اند که گفتند: فَاقْوُ لِمَاقِفِهِمْ بِمَلَسٍ وَهَلْآ وَهَيْدَعِ لِّلّٰهِ الّٰی صَدَّ لِّلّٰهِ الْوَسْرَ: اِنَّ النَّسْءَ مِنَ الشَّيْطَانِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضِلُّ بِهِ الَّذِيْنَ

---

<sup>۱</sup> «تفسیر ابو السعود» ج ۲، ص ۵۴۸.

كَفَرُوا؛ يُحِلُّونَهُ عَاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عَاماً؛ وَ يُحَرِّمُونَ صَفَرَ عَاماً  
وَ يَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَ هُوَ النَّسِيُّ<sup>١</sup>.

---

<sup>١</sup> «تفسير الدر المنثور» ج ٣ ص ٢٣٦، و تفسير «الميزان» ج ٩ ص ٢٨٦.

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عقبه سرزمین منی ایستاد و گفت: حَقًّا نَسِيءٌ از شیطان است، که موجب زیادی کفر است، و بدین وسیله کافران گمراه می‌شوند، از ماههای حرام در یک سال آن را حلال می‌شمرند، و در یک سال حرام می‌شمرند، و ماه صفر را حرام می‌کنند، و ماه محرّم را حلال می‌کنند، و اینست معنای نسیء.»

و نیز در «الدَّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که: ابن

جریر و ابن منذر و ابن اَبی حاتم و ابن مردویه از ابن

عبّاس تخریج کرده‌کند او گفت: كَانَ جُنَادَةَ بْنَ عَوْفٍ

الْكِنَانِيُّ يُوفِي الْمَوْسِمَ كُلِّ عَامٍ؛ وَ كَانَ يُكْنَى أَبَا تُمَادَةَ؛

فَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا تُمَادَةَ لَا يَخَافُ وَلَا يُعَابُ؛ أَلَا إِنَّ صَفَرَ

الْأَوَّلَ حَلَالٌ.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> علامه طباطبائی رضوان الله عليه در ج ۹ «الميزان» ص ۲۸۷ از سیوطی در کتاب «مزهَر» نقل کرده‌اند که: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرّم را صفر می‌نامید، و آن را صفر اوّل می‌گفت، و ماه صفر را صفر دوّم می‌گفت، پس همانند دو ربیع، و دو جمادی، دو ماه صفر بود و نسیء در صفر اول واقع می‌شد و از صفر دوّم تجاوز نمی‌کرد، و چون اسلام استقرار یافت، به جهت احترام ماه صفر اوّل که حرمتش بواسطه نسیء زائل شده بود آن را شهر الله المحرّم خواندند، و بواسطه کثرت استعمال، محرّم خوانده شد، و ماه صفر به صفر دوّم اختصاص یافت. پس محرّم از الفاظ اسلامی است و از اوصافی است که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اول علم بالغلبة شده است ..

وَ كَانَ طَوَائِفُ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُغَيِّرُوا

عَلَى بَعْضِ عَدُوِّهِمْ أَتَوْهُ فَقَالُوا: أَحِلَّ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ -

يَعْنُونَ صَفَرَ؛ وَ كَانَتْ الْعَرَبُ لَا تُقَاتِلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ،

فِيحِلُّهُ لَهُمْ عَامًا وَ يُحَرِّمُهُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَامِ الْآخِرِ. وَ يُحَرِّمُ

الْمُحَرَّمَ فِي قَابِلٍ لِيَوَاطِنُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، يَقُولُ:

لِيَجْعَلُوا الْحُرْمَ أَرْبَعَةً غَيْرَ أَنَّهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَامًا حَلَالًا وَ

عَامًا حَرَامًا.<sup>۱</sup>

«جُنَادَةَ بْنِ عَوْفٍ كَهْ مِنْ قَبِيلِهِ بَنُو كِنَانَةَ بُوْد، وَ

أَوْ رَا أَبُو ثَمَادَةَ مِي كَفْتَنَد، دَر هَر

سَال دَر مَوْسَمِ حَجِّ حَاضِر مِي شَد، وَ نَدَا

مِي كَرْد: آگَاه بَاشِيْد كَه: أَبُو ثَمَادَةَ مِنْ هِيْجْ چِيْز

نَمِي هِرَاسَد، وَ هِيْجْ كَسْ بَرِ أَوْ عِيْبِي نَمِي تَوَانَد

بِگِيْرْد! آگَاه بَاشِيْد كَه مَاه صَفَرِ أَوَّلِ حَلَالِ اسْت!

---

<sup>۱</sup> «تفسير الدرّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶ و ص ۲۳۷، و «تفسير الميزان» ج ۹ ص ۲۸۶ و ۲۸۷.



## روایات وارده در تفسیر نسیء به تأخیر ماههای

### حرام

و عادت طوائف عرب بر این بود که چون می خواستند بر بعضی از دشمنانشان بتازند، نزد او می آمدند و می گفتند: این ماه صفر را (محرم را) بر ما حلال کن! و عادت عرب این طور بود که در ماههای حرام جنگ نمی کردند. ابو ثماده برای آنها ماه صفر اول را در یک سال حلال می کرد، و در سال دیگر همان ماه را حرام می کرد، و از این جهت در سال دیگر حرام می کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههائی که خداوند حرام کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می فرماید: این کار را می کردند تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد، مگر اینکه ماه صفر اول را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می کردند».

و نیز در «الدر المنثور» آورده است که: ابن منذر

از قتاده درباره آیه **(إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ)** تخریج

کرده است که او گفت: **عَمَدَ أَنَاسٍ مِنْ أَهْلِ الضَّلَاةِ**

**فَزَادُوا صَفَرَ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، وَ كَانَ يَقُومُ قَائِمُهُمْ فِي**

**الْمَوْسِمِ، فَيَقُولُ: إِنَّ أَهْلَكُمْ قَدْ حَرَّمَتْ صَفَرَ، فَيَحْرِمُونَهُ**

**ذَلِكَ الْعَامَ، وَ كَانَ يُقَالُ لَهَا الصَّفْرَانِ.**

وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَأَ النَّسِيَّ بَنُو مَالِكٍ مِنْ كِنَانَةَ، وَ  
كَانُوا ثَلَاثَةً: أَبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ، أَحَدُ بَنِي فَقِيمِ بْنِ  
الْحَارِثِ، ثُمَّ أَحَدُ بَنِي كِنَانَةَ.<sup>۱</sup>

«جماعتی از اهل ضلالت اراده کردند که در  
ماه‌های حرام، ماه صفر را اضافه کنند، و در این  
صورت رئیس ایشان در موسم حج می‌ایستاد و  
می‌گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام  
کرده‌اند، و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود  
حرام می‌کردند، و به ماه محرّم و صفر هر دو، ماه  
صفر گفته می‌شد.

و أولین کسی که نسیء را رواج داد، بنو مالک  
از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: أبو ثمامه  
صفوان بن أمیه، و یک تن از بنی فقیم بن حارث،  
و یک تن از بنو کنانه.»

و نیز در «الدرّ المنثور» آورده است که: ابن ابی  
حاتم از سدی در این آیه شریفه، تخریج کرده است که:  
كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ يُقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ يُكْنَى  
أَبَا أَمَامَةَ يُنْسِيُ الشُّهُورَ؛ وَ كَانَتِ الْعَرَبُ يَشْتَدُّ عَلَيْهِمْ أَنْ  
يَمَكُثُوا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَا يَغَيِّرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِذَا أَرَادُوا

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۷.

أَنْ يُغَيَّرَ عَلَى أَحَدِهِمْ قَامَ يَوْمًا بِمِنَى فَخَطَبَ فَقَالَ: إِنِّي قَدْ  
أَحَلَلْتُ الْمُحَرَّمَ وَحَرَّمْتُ صَفَرَ مَكَانِهِ. فَيَقَاتِلُ النَّاسُ فِي  
الْمُحَرَّمَ، فَإِذَا كَانَ صَفَرُ عَمَدُوا وَوَضَعُوا الْأَسِنَّةَ ثُمَّ يَقُومُ  
فِي قَابِلٍ فَيَقُولُ: إِنِّي قَدْ أَحَلَلْتُ صَفَرَ وَحَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ  
فَيُؤَاطِئُوا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَيُحِلُّوا الْمُحَرَّمَ.<sup>١</sup>

---

<sup>١</sup> «تفسير الدر المنثور» ج ٣ ص ٢٣٧، و «تفسير الميزان» ج ٩ ص ٢٨٧.

«مردی از قبیله کنانه بود که به او أبو أمامة، جنادة بن عوف می گفتند، و کار او تأخیر انداختن ماه‌ها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود که سه ماه پیاپی درنگ کنند، و بر یکدیگر نتازند و غارت نکنند، لذا چون جناده می خواست برای آنها حکم حرمت را تغییر دهد، روزی در منی می ایستاد و خطبه می خواند و می گفت: من ماه محرّم را حلال کردم، و به جای آن ماه صفر را حرام کردم، فبناء علی هذا مردم در ماه محرّم جنگ می کردند، و چون ماه صفر فرا می رسید، نیزه‌ها و سنان‌ها را کنار می گذاشتند، و دست از کارزار باز می داشتند.

و در سال بعد نیز در منی خطبه می خواند، و می گفت: من ماه صفر را حلال، و ماه محرّم را حرام کردم، فعلی هذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، إلا اینکه محرّم را حلال می دانستند.»

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدّرّ المنثور» با تخریج ابن مردویه از ابن عبّاس وارد شده است، که آیه شریفه را بدین کیفیت تفسیر می نماید.<sup>۱</sup>

و شاهد بر تغییر دوّم، یعنی تغییر زمان حجّ از

---

<sup>۱</sup> «تفسیر الدّرّ المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷.

زمان اصلی خودش، و گردش کردن حج در تمام ماههای سال، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجه برگردد، و دور خود را کامل کند، نیز روایاتی است:

در «الدر المنثور» آورده است که: طبرانی و أبو

الشیخ و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از

جدش تخریج کرده‌ی م که دنات فگ: بُرَعْلَا بِنَاكَ

أَرْهَشَ أَمَاءَ نَوْدِيٍّ، نِ يَرْهَشَ أَمَاءَ وَ، جَحْلًا نَوْبِيصِيٍّ لَا وَ

قَرَمَ تَنْسَدَ نِ يَشْرَعُ وَ يَهْتَسِلُ كُ فِي لَأِ، يَذَلَّا يُعْسِنَا وَ هُ وَ

بِهَبَاتِكَ فِي لِي أَعْتَلُّ لَهْ أَرَكَذ.

# روایات وارده در تفسیر نسیء به گردش ماهها در

## فصول سال

فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسُ

الْأَهْلَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: إِنَّ

الزَّيْمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْ

الأَرْضِ<sup>۱</sup>

«عادت عرب چنین بود که: در یک سال یک

ماه از ماههای حرام را حلال می‌شمردند، و در

سال دیگر دو ماه را حلال می‌شمردند. و چون

این عمل در ماهها دور می‌زد، به حج واقعی و

حقیقی خود که بر زمان اصلی خود منطبق باشد،

فقط در بیست و شش سال یک بار می‌رسیدند.

و این عمل همان نسیء است که خداوند در

کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حج اکبر، همان حجی که

رسول خدا بجای آوردند، در آن سالی بود که

چون مردم ماهها را شمردند، و بر ماه حج موافق

بود، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در

خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است، و

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳ ص ۲۳۶، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۹.

به جایی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئتی است که خدا آسمانها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدَّرُّ المَثُور» آورده است که: أحمد حنبل و بخاری و مسلم و أبو داود و ابن منذر و ابن أبی حاتم و أبو الشَّيْخ و ابن مردويه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از أبو بکرۃ تخریج کرده اند که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حجّ، خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند: **أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ أَلْسَنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ، وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.**<sup>۱</sup>

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند

روزی که خداوند آسمانها و زمین

را آفرید! سال دوازده ماه است، که چهار تای

از آنها ماه‌های محترم است، سه تا از این چهار

تا، پی در پی است، که ذی‌قعدة و ذی‌حجّه و

محرّم است، و یکی تنها است که رجب مضر

است، و آن بین جمادی و شعبان است.»

---

<sup>۱</sup> «تفسیر الدَّرُّ المَثُور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.





و نیز در «الدَّرَّ المَنثور» آورده است که همین  
مضمون را بزّاز و ابن جریر و ابن مردویه از ابو  
هریره تخریج کرده‌اند<sup>۱</sup>، و ابن جریر و ابن منذر و  
ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج  
کرده‌اند<sup>۲</sup>. و ابن منذر و ابو الشّیخ و ابن مردویه از  
ابن عبّاس تخریج کرده‌اند<sup>۳</sup>.

و نیز در «الدَّرَّ المَنثور» آورده است که: عبد  
الرّزاق و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشّیخ از مجاهد  
تخریج کرده یا یرسفت کرده کدنا: **(إِنَّمَا النَّسِي فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ**  
**رَفُكُلًا)** گفته است که: **فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ**  
**كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُسَمُّونَ الْأَشْهُرَ: ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ**  
**صَفَرٌ وَ رَبِيعٌ وَ رَبِيعٌ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبٌ وَ شَعْبَانُ**  
**وَ رَمَضَانُ وَ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ ثُمَّ يُحْجُونَ**  
فیه.

ثُمَّ يَسْكُتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمِ فَلَا يَذْكُرُونَهُ، ثُمَّ  
يَعُودُونَ فَيُسَمُّونَ صَفَرَ صَفَرَ، ثُمَّ يُسَمُّونَ رَجَبَ  
جُمَادَى الْآخِرَةَ، ثُمَّ يُسَمُّونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ، وَ  
رَمَضَانَ شَوَّالَ، وَ يُسَمُّونَ ذَا الْقَعْدَةِ شَوَّالَ، ثُمَّ

<sup>۱</sup> «تفسیر الدَّرَّ المَنثور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

<sup>۲</sup> همان.

<sup>۳</sup> همان.

يُسَمُّونَ ذَا الْحِجَّةِ ذَا الْقَعْدَةِ، ثُمَّ يُسَمُّونَ الْمُحَرَّمَ  
ذَا الْحِجَّةِ، ثُمَّ يَحُجُّونَ فِيهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ  
ذُو الْحِجَّةِ.

ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكَانُوا يُحُجُّونَ فِي  
كُلِّ شَهْرٍ عَامًا حَتَّى وَافَقَ حِجَّةُ أَبِي بَكْرٍ الْآخِرَةَ مِنَ الْعَامِ  
فِي ذِي الْقَعْدَةِ، ثُمَّ حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ  
سَلَّمَ حِجَّتَهُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فَوَافَقَ ذُو الْحِجَّةِ، فَذَلِكَ حِينَ  
يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ فِي خُطْبَتِهِ: إِنَّ الزَّمَانَ  
قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.<sup>١</sup>

و محصل آنچه از این روایت، با وجود  
اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن  
است، استفاده می شود، آنست که: أعراب قبل از  
إسلام، حجّ خانه خدا را در ماه ذوالحجّه بجای  
می آوردند، با این تفاوت که می خواستند در هر  
سالی حجّ را

در یکی از ماههای سال بجا بیاورند، و بنا بر  
این حجّ را در ماههای سال، یکی پس از دیگری  
به گردش در می آوردند. و چون نوبه به هر ماهی  
که بنای آن سال، آن بود که حجّ در آن انجام شود،  
می رسید، نام آن ماه را ذی حجّه می گذاردند، و

<sup>١</sup> «تفسیر الدرّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٧ و «تفسیر المیزان» ج ٩ ص ٢٨٨.

اسم اصلی آن ماه را بر زبان نمی آوردند.

# روایات وارده در تفسیر نسیء به گردش حجّ در

## فصول سال

و لازمه این مرام آن می شد که: هر سالی که در آن حجّ می گذاردند، سیزده ماه می شد، و نام بعضی از ماهها دو بار و یا یک بار تکرار می شد، همچنان که در این روایت ذکر شد. و طبری ذکر کرده است که عرب، ماههای سال را سیزده ماه قرار می داد، و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند، و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد، مگر در هر دوازده سال یکبار، اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.<sup>۱</sup>

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسیء بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه **﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾** گوید: بدان که این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال یهود و نصاری و مشرکین است، که در تغییر احکام خدا سعی می کنند، زیرا که چون در تغییر احکام خدا در زمانهای خود سعی کردند، و آنها را به سبب نسیء تغییر دادند، پس

---

<sup>۱</sup> «المیزان» ج ۹، ص ۲۸۸.

در حقیقت سعی در تغییر سنت به حسب آراء و  
أهواء خود کرده، و این موجب زیادی کفر و  
حسرت ایشان خواهد شد.

و سپس در بیان مسئله اوّل از مسائلی که  
مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال  
در نزد عرب عبارت است از دوازده ماه از  
ماههای قمری، و دلیل آن یکی همین آیه است،  
و دیگری گفتار خدای تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ  
الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ  
لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ﴾<sup>۱</sup>.

«خداوند است که خورشید را نوردهنده، و  
ماه را نورانی قرار داد، و ماه را در سیر گردش  
خود در منازل و مکانهای مختلفی معین و مقدر  
فرمود، برای اینکه شما تعداد سالها و حساب را  
بدانید!»

خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل  
مختلف، عدّت دانستن سالها و حساب قرار داده  
است، و این وقتی صحیح است که سال بستگی  
به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار دیگر  
خدای تعالی دلالت بر آن دارد:

---

<sup>۱</sup> آیه ۵، از سوره ۱۰: یونس.

## ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَج﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر) چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند، بگو: این اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»

و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب، سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور کامل بگردد. و چون سال قمری به مقدار مشخصی از سال شمسی کمتر است، بدین جهت ماههای قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنا بر این حج در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت برای حج گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حج می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حج، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد،

برای رفع این دو محذور، اعراب جاهلی، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کیسه کردند<sup>۲</sup>، و حج خود را بر اساس

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۸۹، از سوره ۲: بقره.

<sup>۲</sup> کیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی، و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

ماه‌های شمسی و سال شمسی قرار دادند،  
فعلی‌هذا حجّشان در زمان مشخصی از فصول  
صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از  
جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان  
از جهت منافی که از تجارت می‌بردند.

و این نسیء و تأخیری که در ماه‌های قمری  
می‌کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویّه  
ایشان بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند  
متعال می‌شد، زیرا که چون وقتی را که خداوند  
برای حجّ معلوم کرده است، معینا و مشخصا در  
ماه‌های محدود و مقدّری است، اگر بواسطه این  
نسیء و عقب اندازی در سایر ماه‌های قمری  
واقع شود، مسلّم حکم خدا و تکلیف خدا را  
تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این

آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمت  
عظیمی از آن تنقید کرده است.

و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: حکم ازلّی و قطعی خدا این بوده است که سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادت، و این حکمی را که برای بعضی از سالها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که بر خلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و بر خلاف دین است.

آئین عرب از زمان پیشین بنا بر سالهای قمری بوده است، نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما الصّلاة و السّلام ارث برده‌اند، و امّا آئین یهود و نصاری چنین نبوده است، و این روش نسیء و کیسه گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند، و در شهرهای عرب نشین رواج دادند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «تفسیر مفتاح الغیب» طبع دار الطباعة العامرة، ج ۴، ص ۶۳۳.



و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح

گفته است که: نِسِيْ به معنای تأخیر است، و أبو زید

گفته است نَسَاتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَاهَا نَسًا إِذَا

أَخْرَجْتَهَا، وَ أَنْسَاتُهُ إِنْسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهُ عَنْهُ وَالْإِسْمُ النَّسِيَّةُ وَ

النَّسَاءُ. بتسا به تفگه که بر طبقاً ما و: نَمُهُ مُضَاءٌ يُعَسِّدُ

دَائِرًا، مَسْدًا وَ بِلِ جَلَاءً فِي مَسْدَلٍ لِقَائِهِ يَهْفِدَا إِذَا، او حدی

در پاسخش گفته است که: صحیح همان معنای اوّل

است، و أصل معنای نسیت سایر خاتء، همها جنیاء رد و

بتسا دارم تدمرددیر خاتء، نآردی دایزه ن<sup>۱</sup>

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلی

اگر حجّ خود را بر حساب سال قمری قرار

می دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در

زمستان واقع می شد، و مسافرت در این فصول

مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات

خود سودی

نمی بردند، چون سایر افراد مردم از سایر

نقاط به مکه نمی آمدند مگر در اوقات مناسب و

طبق احوال خود، فلذا چون دانستند که رعایت

سال قمری در انجام تکالیف و حجّ، به مصالح

---

<sup>۱</sup> «تفسیر مفتاح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

دنیوی آنها اخلال وارد می‌کند، سال قمری را کنار زده، و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخصی زیادتر است، نیازمند به کیسه‌گیری شدند، و به سبب این عمل کیسه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادت‌ها ناچار شدند که بعضی از سال‌ها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حجّ از بعضی از ماه‌های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه‌های دیگر شد، حجّ در بعضی از سال‌ها در ذوالحجّه واقع می‌شد، و پس از آن در محرّم، و پس از آن در صفر، و همین‌طور به همین منوال دور می‌زد، تا بعد از مدّت معینی بار دیگر به ماه ذوالحجّه قرار می‌گرفت.

پس بنا بر این به سبب این کیسه‌گیری دو چیز حاصل می‌شد: زیادی در مقدار ماه‌ها، و تأخیر حرمت ماه‌های حرام به ماه‌های دیگر. و ما چه لفظ نسیء وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم، همان طور که اکثر اهل لغت بر آند، و چه به معنای زیادت‌ی بگیریم، همان طور که بعضی از اهل لغت بر آند، در هر حال لفظ نسیء منطبق بر این دو امر خواهد شد.

و حاصل و محصل کلام آنست که بناء عبادات که بر سال قمری است مخلّ به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرموده است که بنای کار خود را بر

سال قمری قرار دهند، و لیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حجّ را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعیب و تعییر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادی کفرشان دانست.

و اما علّت زیادتی کفر این است که: چون آنها

حجّ را در غیر ماههای حرام

انجام می دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههای قمریّه واجب نیست، پس این عمل، انکار حکم خدا با علم به آن، و تمرّد از اطاعت او می شده است. و به اجماع مسلمانان انکار حکم خدا و تمرّد از آن با وجود علم موجب کفر است.

## گفتار فخر رازی در کیسه‌گیری اعراب

و اما طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را به دست می‌آوردند، و با کبائس شهر خود را تعدیل می‌نمودند، در کتب زیجات، مدون و مذکور است.

و واحدی گفته است که: اکثر علماء بر آنند که این نسیء و تأخیر، اختصاص به یک ماه ندارد، بلکه در تمام ماه‌ها صورت می‌گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنا بر آنچه ذکر شد، و بنا بر اتفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده حج فرمود در حجة الوداع، در حقیقت و واقع امر، حجّ به همان زمان اصلی خود که ذوالحجّه بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. و چنین اراده فرمود که: ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.<sup>۱</sup>

و قبل از فخر رازی، ابوریحان بیرونی<sup>۲</sup> در

---

<sup>۱</sup> «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

<sup>۲</sup> ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است، تولّدش در سنه ۳۶۰ هجری

چند جای کتاب مشهور خود: «الآثارُ الباقيةُ عنِ القُرُونِ الخالية» از کیفیت نسیء و تأخیر اعراب در شهور، و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در یک جا پس از آنکه نام ماههای دوازده گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

المُحَرَّمُ، صَفَرٌ، رَبِيعُ الْأَوَّلِ، رَبِيعُ الْآخِرِ، جُمَادَى الْأُولَى، جُمَادَى الْآخِرَةِ، رَجَبٌ، شَعْبَانُ، رَمَضَانُ، شَوَّالٌ، ذُو الْقَعْدَةِ، ذُو الْحِجَّةِ.<sup>۱</sup>

در خوارزم، و وفاتش در سنه ۴۴۰ هجری در غزنة بوده است.

<sup>۱</sup> در «الآثار الباقية» از ص ۶۰ تا ص ۶۲ برای شهور عربی قبل از اسلام در زمان جاهلیت پیشین نامهای دیگری را ذکر کرده است و وجه تسمیه آن شهور را به آن نامها نیز بیان کرده است. سپس گوید: البته این نامها متعلق به عصر قدیم بوده و سپس در جاهلیت قبل از اسلام به نامهای کنونی تبدیل شده است. و آن نامها از این قرار است: المؤتمر - خوان - حتم - ناجر - صوان - زباء - الأصم - نافق - هواع - عادل - واغل - برک - و نیز در بعضی از این نامها در تواریخ اختلاف است و همچنین در ترتیب آنها. و بهترین شعری که در این باره، سروده شده است، شعر صاحب، اسماعیل بن عبّاد است:

أرَدتَ شُهُورَ العَرَبِ في الجَاهِلِيَةِ

فَخذُهَا عَلى سَرَدِ المُحَرَّمِ تَشَرِكُ

فمؤتمر يأتي و من بعد ناجر

خوان

مع صوان يُجمعُ في شَرِكِ

حَنِينٌ وَ زَبَا وَ الْأَصَمُّ وَ عَادِلٌ

و

نَافِقٌ مَعَ وَغَلٍ وَ رَنَّةٌ مَعَ بُرْكِ

«اگر می خواهی نام ماههای عرب را در زمان جاهلیت بدانای پس براساس

می گوید: اعراب در زمان جاهلیّت نام ماهها را به همان گونه که اهل اسلام استعمال می کنند، استعمال می کردند، و حجّ آنان در فصول چهارگانه دور می زد، سپس خواستند تا حجّشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست های دباغی شده، و انواع چرم ها، و میوه ها به دست آید، و نیز سایر اُمّته آنان حاضر باشد، و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم ترین زمان ها و پر نعمت ترین اوقات بوده باشد.

روی این اساس عمل کیسه گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیک دو یست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کیسه کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادی که ما بین سالهای قمری آنان، و ما بین سال شمسی بود، چون به یک ماه می رسید، آن یک ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متولّی این کار قلامس<sup>۱</sup> بودند که پس از انقضای حجّ می ایستادند

---

شروع از ماه محرّم و انتظام آنها بر این منوال قرار بده (زیرا که از جهت ترتیب و نظم با ماههایی که اوّل آن به نام محرّم است مشترک هستند) اولین ماه نامش مؤتمر است و سپس ماه ناجر و خوآن و صوان همگی در یک ردیف و یک رشته منتظم می شوند. و ماه حنین و زبّا و اصمّ و عادل و نافق با و غل و رنه و برک، نیز یکی پس از دیگری می آیند.

<sup>۱</sup> قلامس جمع قلمس است یعنی دریای پرآب، و آن لقب نسیء گران در

و خطبه می خواندند در موسم حج، و ماه را به

تأخیر می انداختند بدین

معنی که ماه بعدی را به نام آن ماه

می خواندند.

## گفتار بیرونی درباره نسیء و تبدیل سال قمری به

### شمسی

و چون عرب از آنها إطاعت داشتند، تمامی

آنها بر این تأخیر و تسمیه متفق می شدند، و گفتار

ایشان را می پذیرفتند و این کارشان را نسیء

می نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه

سال بقدر یک ماه، اول سال اعراب را به تأخیر

می انداختند بر حسب مقداری که آن سال

مستحق آن بود.

و روی این اصل یکی از گویندگانشان

می گوید:

لَنَا نَاسِيٌّ تَمْشُونَ تَحْتَ لِيَاثِهِ \*\*\* حِجْلٌ إِذَا شَاءَ الشُّهُورَ

وَ يُحْرَمُ

---

دوره جاهلیت بوده است، که از قبیله بنی کنانه بوده‌اند. و اولین نسیئر حذیفه بن عبد فقیم کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می بردند، و آخرین آنها که هفتمین نفر بود ابو ثمامة جنادة بن عوف است، (ابو ثمامة جنادة بن عوف بن امیة بن قلع بن عبّاد بن قلع بن حذیفه) و اگر سنّ متوسط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دو بیست و ده سال می شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دو بیست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب «خطط» خود ج ۲، ص ۵۴ تصریح کرده است.



«آن مقام تأخیر اندازنده از ماست، که شما در تحت پرچم او حرکت می‌کنید، و هر ماهی را که بخواهد حلال می‌کند، و هر ماهی را که بخواهد حرام می‌نماید.»

و اولین نسیء و تأخیری که واقع شد، برای ماه محرّم بود. فلهدا ماه صفر به نام محرّم نامگذاری شد، و ماه ربیع الأوّل به نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند.

و دومین نسیء و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلهدا ماه بعدی را که ربیع بود ایضا به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسیء بدین ترتیب دور می‌زد، و در تمام ماههای دوازده‌گانه گردش می‌کرد، تا بار دیگر به ماه محرّم برگردد، در این حال همان کار اوّل را دوباره اعاده می‌نمودند.

عادت اعراب جاهلی این بود که مقدار تعداد دوره‌های نسیء را می‌شمردند، و با تعداد این دوره‌ها، زمان را اندازه می‌گرفتند، و می‌گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان که سال‌ها گردش کرده‌اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماه‌ها از فصل خود که از فصول اربعه بود پیش می‌افتاد، و این پیش افتادن

به علت کسرهای سال شمسی، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در این صورت بار دیگر کیسه می کردند<sup>۱</sup>، و این تقدّم ماه از فصل خود به واسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل برای آنها معلوم می شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند، و همان طور که ذکر کردم نوبت نسیء در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، که آن را محرّم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدّت اقامت در مدینه انتظار می کشید، تا برای حجّ در حجّة الوداع رهسپار شد، و برای مردم خطبه خواند و گفت: **أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**، و منظور آن حضرت این بود که ماههای قمری

---

<sup>۱</sup> یعنی مقدار جمع شدن تفاوت‌های نادیده گرفته شده را که میان سال حساب شده قمری که از کیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می آید، با کیسه دیگری که به حساب دقیق تر بود تصحیح می کردند. و این کیفیت کیسه گیری را برای اعراب جاهلیّت مقریزی متوفی در سنه ۸۴۵ هجری در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار» ج ۲، ص ۵۶، از طبع مصر آورده است.

اینک به مواضع خود بازگشت کرده‌اند، و آن کار نسیء عرب از بین رفت و به همین جهت آن حج را که حجّة الوداع بود، حجّ أقوم نام نهادند، و پس از آن این عمل حرام شد، و بکلی از بین رفت.<sup>۱</sup> و در جای دیگر گوید: روز نوزدهم ماه رمضان، روز فتح مکه است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ اقامه حجّ ننمودند. زیرا که ماههای عربی بواسطه نسیء از جاهای خود تغییر کرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار کشیدند تا به جای خود برگشت، آنگاه حجّ حجّة الوداع را به جای آوردند و نسیء را در آن حجّ تحریم نمودند.<sup>۲</sup>

فَلَيْنُوْا فِي كِتَابِ «عِلْمِ الْفَلَكَ» خُودِ كُوَيْدٍ: اِيْنِ حَدْسِ كِهْ نَسِيْءِ عِبَارَتِ اَزْ نُوْعِيْ كَبِيْسِهْ بَاشَدِ، تَا تَعَادَلْ بَيْنَ اَشْهُارِ قَمْرِيْ وَ سَالِ شَمْسِيْ يَدِيْا شُوْدِ، اَزْ فِكْرِ بَكْرِ فَخْرِ الدِّيْنِ رَاذِيْ نِيْسْتِ، زِيْرَا كِهْ بَسِيْاَرِيْ اَزْ صَاْحِبَانَ عِلْمِ هَيْئْتِ دَرِ اِيْنِ رَأْيِ اَزْ اَوْ يَشِيْ كِرْفْتِهْ اَنْدِ، وَ قَدِيْمْ تَرِيْنِ اِيْشَانَ بَرْ حَسْبِ اَنْچِهْ مِيْ دَانِيْمْ اَبُوْمَعْشَرِ بَلْخِيْ<sup>۳</sup>، مَتُوْفِيْ دَرِ سَنِهْ

<sup>۱</sup> «الأثار الباقية» ص ۶۲ و ص ۶۳.

<sup>۲</sup> همین کتاب ص ۳۳۲.

<sup>۳</sup> این ابو معشر فلکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است، و غیر از ابو معشر نجیح بن عبد الرحمن سندی صاحب کتاب «مغازی» است، او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است.

۲۷۲ هجری قمری بوده است.

أبو معشر در کتاب «الألوف»<sup>۱</sup> آورده است که: اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهر می دانستند، همچنان که رسم مسلمانان نیز همین است، و حجّ خود را در روز دهم ماه ذوالحجّه انجام می دادند، و این وقت در فصل خاصی از فصول اربعه سال واقع نمی شد، بلکه اختلاف پیدا می کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سال های شمسی با سال های قمری اختلاف بود.

## گفتار أبو معشر بلخی درباره نسیء و کیسه گیری

### اعراب

ایشان نتوانستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان دارای برگ بوده، و زمین ها از سبزه و علف پر شده باشند. تا اینکه مسافرت به مکه بر ایشان آسان

---

<sup>۱</sup> این کتاب، مفقود الأثر است و لیکن این گفتار را درباره نسیء، عبد الجبّار بن عبد الجبّار بن محمد خرقی، متوفی در شهر مرو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «منتهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک» است از او نقل کرده است، و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فلکی ملقب شد، از یک نسخه خطی که در پاریس است استخراج نموده، و در مجله آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

باشد، و در مکه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسک حجّ خود را انجام دهند، فلذا عمل کیسه گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نسیء گذاردند، یعنی تأخیر. با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کیسه می کردند، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی درآید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کیسه می نمودند.

برای انجام این مهم مردی از بنو کنانه را انتخاب کردند و او را قَلَمَسّ می گفتند و اولاد او را پس از او که متکفل این امر شدند قَلَامَسَّة نام نهادند و آنها را نَسَاءة نیز می گفتند یعنی نسیء گیران.. قَلَمَسّ دریای پر آب است، و آخرین کسی که متولّی این امر از اولاد او شد أبو ثمامة جُنَادَة بن عَوْف بن أُمَيَّة بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حُذَيْفَة بود.

قَلَمَسّ در موسم حجّ چون می خواست منقضی شود، در عرفات به خطبه می ایستاد، و ابتدا می کرد از زمانی که حجّ در ذوالحجّه واقع می شد، و محرّم را

إنسَاء می کرد و آن را از ماههای دوازده گانه می شمرد، و اوّل ماههای سال را ماه صفر قرار می داد، و در این صورت ماه محرّم آخرین

ماه‌های سال محسوب می‌شد، و به جای ماه ذوالحجّه می‌نشست، و مردم در آن ماه حجّ می‌کردند. و بنابر این حجّ در ماه محرّم دو مرتبه واقع می‌شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضی شدن حجّ، باز در موسم به خطبه می‌ایستاد، و ماه صفر را إنساء می‌کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اوّل قرار داده بود، و ماه ربیع الأوّل را ماه اوّل سال سوّم و چهارم قرار می‌داد، بطوری که در این دو سال حجّ در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می‌شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالی یکبار إنساء می‌کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اولیّه خود بازگشت کند. و این قلامسه هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می‌کردند.

و نیز أبو معشر در همین کتابش از بعضی از  
 راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان  
 چنین بود که در هر بیست و چهار سال قمری،  
 نه ماه قمری را کیسه می کردند، بدین طریق که  
 تفاوت سال شمسی را با سال قمری که تقریباً ده  
 روز و بیست و یک ساعت و خمس ساعت  
 است<sup>۱</sup> در نظر می گرفتند و هر وقت این زیادی  
 مساوی با مقدار روزهای ماه می شد، یک ماه تمام  
 بر سال می افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده  
 روز و بیست ساعت حساب می کردند. و بنا بر  
 این ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج  
 واحدی که می خواستند ثابت می ماند، نه جلو  
 می افتاد، و نه عقب می رفت. تا آنکه پیغمبر خدا  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ حجّ گزاردند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلم است. و باید دانست که هر ماه  
 قمری نجومی که عبارت است از فاصله دو مقارنه پی در پی شمس و قمر  
 عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه. (۴۴  
 دقیقه ۱۲ ساعت ۲۹ روز) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد  
 و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می شود، پس  
 سال قمری عبارت است از (۴۸ دقیقه ۸ ساعت ۳۵۴ روز) و چون هر سال  
 شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (۶  
 ساعت ۳۶۵ روز) فلذا تفاضل سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و  
 بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می شود (۱۲ دقیقه ۲۱ ساعت ۱۰ روز)  
 که همان مقداری است که أبو معشر ذکر کرده است.

<sup>۲</sup> «علم الفلك، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی  
 ایتالیائی: السینور کرلو فلینو، طبع دوم سنه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۸۷ تا ص  
 ۸۹.

فَلْيَنُورِ فِي هَذِهِ الدَّرَجَاتِ دَرَسَ هَذِهِ الدَّرَجَاتِ وَ  
سِزْدَهْمَ وَ چَهَارْدَهْمَ خُود رَا بَه اَطَّلَاعَاتِ اَعْرَابِ  
جَاهِلِيَّتِ دَر بَارِه اَسْمَانِ وَ سِتَارِگَانِ وَ مَسْئَلَه نَسِيءِ  
كِه دَر قُرْآنِ كَرِيمِ اَمْدَه اَسْت، بَا ذِكْرِ چِنْد آيَه قُرْآنِ  
وَ كَفْتَارِ مَفْسِّرِينَ اِخْتِصَاصِ دَاوَدَه اَسْت.<sup>۱</sup>  
وَ مَحْصَلِّ اَنچِه اَز بَحْثِ مَا دَر تَفْسِيرِ نَسِيءِ دَر  
اين آيَه شَرِيفَه بَه دَسْتِ اَمْدِ، بَه اَنْضِمَامِ رُوَايَاتِ  
كَثِيرَه اَيِ كِه دَر اين مَقَامِ وَاَرَدِ شُدَه اَسْت، وَ بَه  
اَنْضِمَامِ كَفْتَارِ مَوْرَخِينِ اَز عِلْمَاءِ هَيْئَتِ وَ نَجُومِ  
هَمچُونِ اَبُو رِيحَانِ بِيروني، وَ هَمچُونِ اَبُو مَعْشَرِ  
بَلْخِي، وَ هَمچُونِ كَفْتَارِ رَحَّالِه كَبِيرِ وَ مَوْرَخِ  
جَلِيلِ: عَلِيٌّ بِنِ حَسِينِ مَسْعُودِي مِتُوفِي ۳۴۶  
هَجْرِي دَر «مَرُوجِ الذَّهَبِ»<sup>۲</sup> وَ دَر كِتَابِ نَفِيسِ:

---

<sup>۱</sup> «علم الفلك» المحاضرة الثانية عشر الى المحاضرة الرابعة عشر ص ۸۳ تا ص ۹۹.

<sup>۲</sup> در «مروج الذهب» ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ از طبع دار الأندلس آمده است که: «أسامي ماههای هلالی از این قرار است: اول آن ماهها محرم است، و تعداد روزهای سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهای ماههای سریانی یازده روز و ربع روز کمتر است، و بنابراین در هر سی و سه سال از سالهای سریانی، یک سال عربی بیشتر خواهد بود، و در سالهای عربی نوروز وجود ندارد، و عرب جاهلی برای آنکه سالها و ماههای خود را با سالها و ماههای سریانی تطبیق دهد در هر سه سال یک ماه اضافه می کرد و کیسه می گرفت و این عمل را به نسیء که معنای تأخیر دارد نام می نهاد، و خداوند این عمل را مذمت نموده و آیه ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾ را نازل فرمود، و عرب ماهها را به ترتیب، اول را محرم قرار داد چون اول سال بود، و آن را محرم نامید به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن، و صفر را صفر نامید به جهت بازارهایی که در یمن بر پا می شد، و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهیه می کردند، و هر کس از



## «التَّنبیه و الإِشْرَاف» آنست که: اصول ماههای

ورود در آن بازارها خودداری می‌کرد از گرسنگی هلاک می‌شد.

و بعضی گفته‌اند: وجه تسمیه صفر آنست که شهرها به علت خروج مردم به جنگ خالی می‌شد، و این کلمه از صَفَرَتِ الدَّارِ مِنْهُمْ اخذ شده یعنی خانه از آنها خالی شد، و ربیع و ربیع را دو ربیع گویند به جهت آنکه در این دو ماه، مردم و چهار پایان از گیاه‌ها و علف‌های سرسبز زمین بهره‌گیری می‌کنند. و اگر کسی بگوید فعلا در غیر این دو ماه ربیع نیز چهارپایان از سبزی زمین بهره‌مند می‌شوند و در آن چرا می‌کنند. و اگر کسی بگوید فعلا در غیر این دو ماه ربیع نیز چهار پایان از سبزی زمین بهره‌مند می‌شوند و در آن چرا می‌کنند، جوابش آنست که این اسم برای این دو ماه موسمی که در فصل بهار واقع می‌شده است نهاده شده و سپس با انتقال و اختلاف زمان به همان نام باقی مانده است، و جمادی، و جمادی را دو جمادی گویند، چون در این دو ماه آب‌ها جامد می‌شد و فرو می‌نشست، در آن هنگامی که این نام برای آنها گذاشته شد، و مردم نمی‌دانستند که سرما و گرما پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند، و اوقات آن از محلّ خود انتقال می‌یابد، و رجب را رجب گویند، چون از آن می‌ترسیدند، و گفته می‌شود: رَجَبُ الشَّيْءِ وقتی که از آن چیز ترسیدی، و شعبان وجه تسمیه‌اش همان تشعب قبائل است برای حرکت به سمت آبهای خود و برای طلب غارت کردن، و وجه تسمیه رمضان به جهت شدت درجه حرارت و گرمای ریگ‌های بیابان است، و وجه تسمیه دیگرش آنست که رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره، و لهذا گفته نمی‌شود رمضان و باید گفت: ماه رمضان. و شوال را شوال نام نهاده‌اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علت شهوت و میل به جفت‌گیری دم‌های خود را بلند نگاه می‌دارند، و به همین سبب مردم ماه شوال را شوم می‌دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می‌دانند. و ذوالقعدة را بدین نام نهاده‌اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست بر می‌دارند، و می‌نشینند. و ذوالحجّه را نیز بدین نام نهاده‌اند به جهت آنکه حج را در این ماه به جای می‌آورند. انتهى.

از این بیان و از آنچه ابو ریحان بیرونی در «الآثار الباقية» راجع به علت اسم‌گذاری ماههای قمری بیان کرده است معلوم می‌شود که مدت‌ها این نام‌ها را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می‌نهاده‌اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی‌کند برگردانیده شده است، و این همان نسیء است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمان‌های خود به زمان‌های دیرتر به جهت مصالح دنیوی، خداوند آن را موجب زیادی کفر شمرده است.

قمری در میان اعراب جاهلیت به دو علت تغییر پیدا می کرده است:

أول - به سبب تأخیر ماههای حرام از محلّ خود

همچون ماه محرّم که آن را به عقب می و بدستخاندنا

می میرخات به بار ن آت مرحدندریس، رقصه مام ار ن آ و

می مدندیمان، تراغو و بنه و لانتق و گنج زان آرد و

می منغیردندیزرو، مترم مام راهچ هکنآ ی ارب و

(بجر مام و مرّم و هّجّح اوذ و قدعقلاوذ) راندقم

دشابدظوفمخش تمرح، راهچ راندقمه بد لاجمّ ماه از نظر

کمیت و مقدار، نه از نظر کیفیت و خصوصیت، چهار

ماه را در مدّت سال دست از جنگ باز می بدنتشاد،

لله امرّ حام قدّع اوئط اوید، راندقم رد طقف هکنآ ی ارب

مام مه و نازیم مهت سات هدرمش مترم بدنو ادخه ک ماه

بدنشابد راندقم.

دوّم - به سبب تأخیر ایّام حجّ و یا ایّام روزه

و بعضی از عبادات و مناسک از محلّ خود به

زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا، و برای

فروش اُمتعه تجارّتی و جلب قبائل برای بجا

آوردن حجّ. و بنا بر این حجّ پیوسته از نقطه نظر

اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می گرفت و

در ماههای قمری دور می‌زد و گردش می‌کرد تا در هر سی و سه سال بنا بر کیسه دقیق، و یا در هر بیست و شش سال بنا بر کیسه تقریبی، همان طور که در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش گذشت، حجّ به زمان اصلی خود می‌رسید، همچنان که در حجّ رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم که حجة الوداع بود، به زمان اصلی خود بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در خطبه مشهوره خود فرمود: **إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.** و ما هیچگونه إلزامی نداریم که آیه شریفه قرآن را در عدة الشهور و نسیء بخصوص

## **نسیء معنای عام دارد، و شامل هر دو نوع**

### **می‌شود**

تأخیر ماههای حرام، و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعی خود بگیریم، بلکه آیه مبارکه به عموم و إطلاق شامل هر دو گونه از نسیء می‌گردد، و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی را تأیید می‌کند.

## عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی

و بنا بر این در شرع انور اسلام هم تأخیر حرمت ماههای حرام از محلّ خود حرام است، و هم تأخیر آداب و احکام و دستوراتی که در زمانهای مشخص همچون ماه رمضان برای روزه و ماه ذوالحجّه برای حجّ مقرر شده است. و علی هذا تبدیل ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای قمری به شمسی به هیچ وجه من الوجوه جایز نیست.

مسلمان نمی تواند روزه رمضان را در شوّال و یا یکی از ماههای معتدل دیگر بگیرد و به جهت اعتدال هوا و کوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن را بجای آورد، یعنی نمی تواند روزه خود را به حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد.

مسلمان نمی تواند حجّ ذوالحجّه خود را در محرّم و یا یکی از ماههای معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش اُمتعه و امور اعتباریّه و مصالح مادیّه و دنیویّه خود، در فصل بهار و یا پائیز قرار دهد، یعنی نمی تواند حجّ خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد.

و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبّات و محرّمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعیّه و سنّت های اعتباریّه و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه

است.

مسلمان نمی‌تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقرر دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده، ﴿وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾<sup>۱</sup> را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سال‌ها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

اول - از جهت لفظ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ زیرا از ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم و رجب می‌باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی، و در روایات عدیده و در خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که سه تا از این ماه‌ها پهلوی هم قرار گرفته‌اند و یکی از اینها جدا و تنها است: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَوَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ<sup>۲</sup>، آن سه که پهلوی

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۶، از سوره ۹: توبه.

<sup>۲</sup> در «تفسیر امام فخر رازی» ج ۴ ص ۶۳۴ از طبع ۸ جلدی آورده است که: قد أجمعوا على أن هذه الأربعة ثلاثة منها سرد و هي ذو القعدة و ذو الحجّة

همند ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم هستند، و آن  
یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

---

والمحرّم، و واحد فرد و هو رجب. و در ص ۶۳۵ گفته است که: ﴿ذلک  
الدین القیم﴾ به اثنا عشر برمی‌گردد چون کفّار در هر سال سیزده ماه  
می‌گرفتند.

دوم - از جهت لفظ عند الله. و سوم - از جهت

لفظ **(فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**.

چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماه باقی‌مانده از ماه

دستسینذفلاتخا ویریغت، رارقروما و لِعَجْوَعِ ضَوَابِو

دندراذن راک و سر ی داد، مام نیا اریز دزد رد ماه

ت سا یرِغْتِي لَا وَا هِطَاحِ و مِلْعَاةِ كِي دِنُوادخ، یننچ

ت سا، ن هاسآه کی زور رد ادخ بامت کرد و ارین مز و ماه

ت سا ه دوبیننچت سا مدیر فآ.

پس در حکم نگاشته رد و ن یوکت بامت کرد مدش

هتشون نوناقن یا ت قلدختر فرد رد مدشت سا ه دوبروط، و

لِيَاَعْتَهُمْ مَكْرًا بِقَعْمَلًا. یاههام ه کت سا مولعم و

ه کی یخراتر هزا و ناونعره ه ب و ت روصره ه بسی ه شد

دشاب، باسح ساسا رب ه کت سا ی داد رارق یاههام

ی ه ک و هدایز و هم جنم رابتعا یاهیه و وضعیه بدین

صورت در آمده است.

أَمَّا مَاهَاي قَمْرِي دَرِ اَنِ وَاقْتِي كِه خِداوَنِد

آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده

است. یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از

محاق و تحت الشعاع شروع می شده، و به محاق

و دخول تحت الشعاع پایان می یافته است. ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ \* وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ \* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (آیه ۳۸ تا ۴۰ از سوره ۳۶: یس)

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در

حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش در آوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخه زرد و لاغری درآید، نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را دریابد، و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»



## تاریخ اسلام، تاریخ قمری است

ماه‌های قمری حسّی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد، به خلاف ماه‌های شمسی که قراردادی و اصطلاحی است، و اگر چه فصول اربعة و سال‌های شمسی هم تقریباً حسّی است، لکن ماه‌های دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماه‌های قمری است.

و بنا بر این معنای آیه این‌طور می‌شود که: ماه‌های دوازده‌گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماههائی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماههائی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود، و حرکات عامّه جهان خلقت را که از جمله آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماه‌های دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همان‌طور که ذکر شد آیه ۵ از سوره ۱۰: یونس است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ﴾.

«خداوند است آنکه خورشید را نوردهنده، و

ماه را نورانی آفرید، و ماه را در منزلگاههای مختلفی به حرکت و گردش در آورد، تا شما شماره سال‌ها و حساب امور خود را از آن بدانید.»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بدر یعنی دایره کامل در آمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن، مردم می‌توانند بدون منجم و نیازمند بودن به اهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه یا بیابان به مجرد رؤیت هلال و أطوار

مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، و لیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره

است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ  
وَ الْحَجِّ﴾.

«ای پیامبر از تو درباره علت اشکال مختلف هلال (که به أطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون بپرسند (در پاسخ) بگو این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است.»

ماه‌های قمری را به شمسی تبدیل کردن، نسیء است، یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است، و از کلمات روشن و جالب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌ای که در منی ایراد کردند همین نکته است که ماههای قمری را که بر اساس سنت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهما السلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت به ماههای شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به همان ماههای قمری برگردانیده، و چهارا علی رؤوس الأشهاد اعلان فرمود که این حج، حج صحیح است که در زمان خود واقع شده، و در اثر گردش زمان دوباره این حج در

موضع خود قرار گرفته است. و این حج را حَجَّةُ  
الإسلام گویند، زیرا که طبق قانون اسلام در جای  
خود قرار گرفت و در ماه ذوالحجَّة که ماه حج  
واقعی است واقع شد.

در «سیره حلبیه» آورده است که: يُقَالُ لَهَا  
حَجَّةُ الإِسْلَامِ، قِيلَ لِإِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحُجَّ عَنْ وَقْتِهِ لِأَنَّ  
أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخَّرُونَ الْحُجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ  
يَوْمًا حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى  
وَقْتِهِ وَ لِذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْحِجَّةِ: إِنَّ الزَّمَانَ  
قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّ  
هَذِهِ الْحِجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحُجُّ إِلَى وَقْتِهِ وَ  
كَانَتْ سَنَةً عَشَرَ.<sup>۱</sup>

«یعنی به حجی که رسول خدا به جای

آوردند، حجة الإسلام گویند به جهت

آنکه آن حج در زمان خود واقع شد، و طبق

آئین اسلام بود، چون کفار قریش حج را از

وقتش به تأخیر می انداختند، و در هر سال حجی

را که انجام می داده اند، یازده روز دیرتر از موقع

انجام آن در سال قبل بود، و پیوسته به این کار

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹.

مبادرت می کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی خود بازگشته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است، و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم از هجرت بود، و آن رأس سی و سومین سال از تغییر بود.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «السيرة الحلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹.

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر<sup>۱</sup>  
تصریح کرده‌اند بلکه مسعودی فقط از ذکر  
حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و  
داستان‌های حجّة الوداع، فقط این جمله رسول  
خدا را آورده است که: **إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ.**

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر  
آنکه تبدیل سالهای قمری به شمسی جایز  
نیست، و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ  
اوقات بر اساس تاریخ مقررّه رسول الله که بر  
سنتّ حضرت ابراهیم پایه گذاری شده، و قرآن  
کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروج الذهب» طبع دار  
الاندلس ج ۲ ص ۲۹۰، و «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.  
<sup>۲</sup> خداوند عزّ و جلّ به این حقیر توفیق عنایت فرمود تا رساله‌ای درباره لزوم  
استناد ابتدای شهور قمریّه، به رؤیت هلال در خارج، گرد آورد. این رساله  
موسوعه‌ای است علمی و فقهی در لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای  
دخول ماههای قمری. و در آن بحث‌های فنی و مراسلاتی است که حلّ  
هرگونه إشکال را نموده و قلع ماده خلاف را می‌کند.

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می‌رساند که ماههای قمری حتما  
باید با دیدن ماه در شب اوّل ماه شروع شود، و قول منجمین که براساس  
حساب و رصد است، هیچگونه حجّت شرعی نیست. و به ضرورت آیات  
قرآن و إجماع اهل اسلام و سنتّ رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود:  
صُومُوا لِرُؤُوسِهِ، و أَفْطِرُوا لِرُؤُوسِهِ! تمام ماههای قمری باید با مشاهده هلال در  
فوق أفق صورت گیرد. و در هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع  
می‌شود، و در اماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست، و حتما در شب  
بعد دیده می‌شود، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علی هذا فتوای  
مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می‌دانند، و هر نقطه از جهان، تابع  
افق خود آنست، صحیح است. و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج  
ماه را از تحت الشّعاع برای همه جهان و یا برای نیمکره مسکونی، کافی

اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیّه خود را مثل روزه و حجّ طبق ماههای قمری انجام دهند، و سایر آداب و شئون اجتماعیّه و سیاسیّه خود را طبق ماههای شمسی بجای آورند، و در این صورت نسیء که مستلزم کفر است، لازم نمی‌آید، بلکه فقط طبق قراردادهای اعتباریّه خود، امور غیر شرعیّه خود را از واجبات، براساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماه‌ها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند، و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بگیرند، فقط تاریخ رسمی خود را به حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده‌اند. در پاسخ گوئیم: تمام إشکالات از همین طرز تفکر پیدا می‌شود، زیرا:

أولاً - تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن،

---

می‌دانند، و در یک شب حکم به دخول ماه در سراسر جهان می‌کنند، خالی از اعتبار است. بلکه أدله متقنه بر خلاف آن، و براهین منتهی به ضرورت بر ردّ آن قائم است.

این رساله علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام رساله حول مسأله رؤیة الهلال نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعه شماره ۶ از دوره علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

خلاف نصّ قرآن و خلاف سنت نبوی و سیره  
ائمّه طاهرین و علماء اسلام، بلکه خلاف منهج  
راستین تمام مسلمانان است.

و ثانیاً - موجب تفکیک دین از سیاست، و  
إمضاء اعمال عبادیّه طبق تاریخ قمری شرعی و  
احکام اجتماعیّه و شئون کشوریّه و سیاسیّه طبق  
تاریخ شمسی می گردد، و این از مصادیق واضح  
تفکیک دین از سیاست، و موجب انزوای دین و  
انحصار آن به امور شخصیّه و فردیّه خواهد شد.

## تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد

و ثالثاً - موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته  
شده، و قطع رابطه نسل خلف با سلف صالح  
است، زیرا از زمان صدر اسلام تاکنون در تمام  
کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتی  
در کتب علمیّه همچون نجوم و ریاضی و هیئت  
و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس  
سالهای قمری و ماههای قمری آمده است، نه  
هزاران بلکه میلیون ها کتابی که در دوره حکومت  
مسلمین در حیظه قلمرو آنان به رشته تحریر در  
آمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی  
و ترکی و هندی و آفریقائی و

اروپای شرقی همه و همه مستند به تاریخ  
هجری و سنوات و شهور قمری است، اینک اگر



از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسی بگذارند، آیا  
در انزوا در آوردن آن کتاب‌ها و قطع رابطه این  
نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار  
گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی  
بی شباهت به برگردانیدن خطّ اسلامی به خطوط  
أجنبی نیست، بلکه از متفرّعات همان أصل، و از  
شاخه‌های پرورش یافته همان ریشه است.

و رابعا - موجب عدم اتّحاد مسلمانان در

دنیاست، زیرا همه مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری  
بوده باشد، در این صورت موجب اختلاف تاریخ ما با  
آنان است، و اگر آنها هم هر يك برای خود راهی مختصّ  
به خود را پیش گیرند و تاریخی شمسی خواه هجری یا  
مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب  
کنند، فیا للأسف بهذه الطّریقة که درست در جهت  
مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعّب و  
تفرّق جامعه‌نظامی‌ها، ردم‌ها را و ی‌گتخیسگ و  
تسانها آن‌ای کی گتفر.

تاریخ از امور اصولیّه احکام اسلامی است، و  
اتّحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتّحاد آنان در  
فرهنگ رسول الهی، و اختلاف آنان در تاریخ  
موجب تفرقه و تشتت است.

اسلامی که همه فرق و اقوام و عشایر از عرب  
و عجم و ترک و کرد و هندو، و شرقی و غربی،

و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همه اختلاف  
آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد  
توحید جمع کرده است، چقدر نازیباست که در  
تاریخ که از اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق و موجب  
تحکیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها  
سازد، و هر کس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب  
خود در این مورد برود؟

اتّحاد تاریخ همچون اتّحاد زبان در عبادات و  
مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب  
تشکیل صف واحد، و اختلاف تاریخ همچون  
اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب  
پارگی و گسستگی آنها می شود.

و در حالی که می بینیم مسلمانان جهان از هر  
چه بیشتر به اتّحاد و اتّفاق نیاز

دارند، و رسول اکرم پیامبر آنان همه آنان را  
أمر به اتّحاد نموده، و قرآن کریم به **(وَ اعْتَصِمُوا  
بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا)** ندا در داده است،  
و از طرفی خود این قرآن مجید، و نفس شریف  
رسول الله، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده اند،  
چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره  
کنیم، و بر خلاف این مسیر گام برداریم؟

دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه و وسیله غلبه بر مسلمانان، و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای منافع مادی و استعمار و استعباد آنها، ایجاد تشّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه اوطان و درهم شکستگی هر چه بیشتر در ارکان وحدت آنها می‌باشد، فلذا با تمام قوا مساعی خود را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند، و در سالیان متمادی با نقشه‌های مزورانه، آنها را پاره پاره، و فرهنگ و پایه‌های آداب و اخلاق و علوم آنان را یکی پس از دیگری منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والد ما: آیه الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمود: چون اسکندر سلوکی بر مشرق زمین مسلط شد، و یکسره همه کشورها را فتح کرد، و تا هند پیش راند، برای استاد خود: ارسطو نوشت: من بر همه ممالک شرق استیلا یافتم. اینک چه کنم که آنها در دست من باقی بماند؟! ارسطو در پاسخ او چنین نوشت: این کشورهای گسترده مفتوحه را به کشورهای کوچک کوچک تقسیم کن! و برای هر یک از آنها یک شاه و حاکم قرار بده! و خودت را حاکم بر همه و شاه شاهان بخوان! در این صورت همه

آنها مطیع و منقاد تو خواهند بود، و از ترس حفظ  
تاج و موقعیت خود بر تو نمی‌شورند، و علم  
مخالفت بر پا نمی‌کنند، و همیشه کشورهای تو  
آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا خواهند بود، و  
اگر آهیانا یکی از آنها به خلاف برخاست، با این  
قدرت محیطه خود، فوراً او را سرکوب می‌کنی  
و غائله را می‌خوابانی!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه  
بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا همه آن  
کشورها را به دست یک تن بسپاری! بیم آن  
می‌رود که کم کم قوت گیرند، و با یکدیگر دست  
به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یک تن  
گرچه از اخصّ خواصّ تو باشد، بر تو یاغی  
شود، و به داعیه سلطنت قیام کند، و در این  
صورت شکست

خواهی خورد، و همه این سرزمین‌ها را از  
دست خواهی داد!

# تسلط أجانب بر اصل افتراق مسلمين صورت

## گرفت

انگلیس‌ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی - که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت می‌کردند، و مجموعاً سی و هشت سلطان، یکی پس از دیگری، که اول آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها سلطان عبد العزیز دوّم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند - با همین نقشه رفتار کردند، یعنی کشور عثمانی را قطعه قطعه کردند، و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه جزیره بالکان و هنگری و قدری از رومانی که شامل بخارست است می‌باشد، به کشورهای یوگسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هنگری (مجارستان) و رومانی که شامل بخارست است قسمت کردند.

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیه،

سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، حجاز، عدن، یمن، عراق و کویت تقسیم نمودند.

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مصر و طرابلس که همان کشور لیبی است تقسیم کردند.

و همان طور که ملاحظه می‌شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند.

کفار و اُجانب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند، بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و تسلط یافته بودند، برای از بین بردن روح وحدت مسلمین، که کتاب آسمانی آنان قرآن مجید است، تا توانستند اهل هر کشور را به ملیّت و آداب و رسوم قومیت و محبت به وطن، که منظور همان حدود مشخصه‌ای بوده است، که خود آنها دور میز نشسته و تعیین کرده‌اند، دعوت کردند. و با روزنامه‌ها، و رادیوها، و سینماها، و تسلط بر معارف و فرهنگ مردم به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای

مستقلی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیّت هر قومی که جز الفاظی تو خالی چیزی نیست، و جز افتخار و مباحثات بر استخوان خشک

نیاکان، و تنافس در مقداری کاسه و کوزه شکسته  
به عنوان آثار ملی، و جمع‌آوری و نگهداری از  
آنها در موزه‌های مجلل چیزی به دست نمی‌دهد  
مردم را سرگرم کردند.



ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و  
إحیاء زند و اوستا، و تعریف و تمجید بی حدّ و  
حساب از شاهنامه فردوسی، و بیان افسانه‌های  
کوروش و داریوش و سیروس و رستم زال  
نمودند.

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب  
چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند، و  
نوروز و مهرجان را محترم می‌شمردند، و روز  
سیزده را نحس و سیزده بدر می‌رفتند، و هزاران  
قصّه و افسانه‌های سرگرم کننده دیگر که جزو  
دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود، که با  
مصارف هنگفتی می‌باید در این کشور اجرا  
گردد.

لغت قرآن را که زبان اوّل هر مسلمان است  
لغت اجنبی خواندند، و تعلیم و تدریس لغت و  
زبان و دستور عربی را در مدارس به سر حدّی  
تنزل دادند که در حکم عدم بود، ولی لغات  
اجنبی و لغات غیر مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا  
می‌یافتند و با هزار برهان و دلیل می‌خواستند به  
جای آن لغات مأنوس و شیرین عربی به کار  
برند. و برای وزارت معارف، فرهنگستان تشکیل  
دادند، و در آن جز این روش اسلام زدائی و  
غرب‌گرایی چیز دیگر ملموس نبود.

در هر یک از کشورهای اسلامی به مناسبت

سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان عربیزم، و نعره العُرُوبَة، و در ترکیه به نام پان ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان هندوئیزم و بالأخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های قطر و قَطِیف و أَبُوظَی و غیره‌های استقلال دادند، و بر روی آن یک پان گذاردند.

باری این کشورها را که تجزیه می‌کردند و استقلال می‌دادند، استقلال نبود، بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن، و در تحت الحماية و مستعمره بودن آنها بود.

از مهم‌ترین چیزهائی را که موفق شدند بردارند، تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتّحاد بین المللی، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتي و برای روابط سیاسی، تاریخ قمری اسلامی را منسوخ، و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبدأ میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی کشورهای مسلمانان مسیحی شد، و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم

می‌رسید، و نه از ماه محرم و صفر.



زمستان است، و ابتدای سنوات را نیز تاریخ تولد حضرت عیسی گرفته و سالها را مسیحی نامیدند.

و در هر یک از شامات (سوریّه - لبنان - فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند، و در هند و پاکستان نیز مطلب از این قرار بود.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند، چون مردم این سرزمین شیعه‌نشین و تابع علماء راستین می‌باشند، و از حکام جائز وقت اطاعت و حرف شنوی ندارند، به خلاف کشورهای سنّی نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هر چه باشد، واجب الاطاعة و اولو الأمر می‌دانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد، همه تسلیم و منقاد می‌شوند.

---

دوم تا آخر حوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می‌شود. البته چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه است، برای آنکه سال عقب نیفتد، باید این خورده‌ها را در چهار سال یک بار که یک روز می‌شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد، و این سال را کیسه گویند.

و با وجود علماء متنفّذ و با قدرت در کشور  
شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی  
شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور  
مرحله‌ای انجام دادند، تا کم کم چشم و گوش  
مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده، و  
انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.

در هشتاد سال پیش از این، در دوره دوّم  
قانون‌گذاری مجلس شورای ملی، یک مرحله از  
آن را اجرا کردند، و آن فقط تبدیل ماههای قمری  
به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی،  
بدون آنکه رأس سنوات شمسی از جای خود  
تغییر کند، و بدون آنکه نام ماههای شمسی  
عوض شود، بلکه رأس سنوات همان هجرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از مکه به  
مدینه طیبه بوده،<sup>۱</sup> و نام ماه‌ها هم عربی معمول و  
طبق حرکت شمس در بروج دوازده‌گانه باشد،

---

<sup>۱</sup> چون بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ۲۷ رجب واقع شد و ۱۳  
سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ۱۲ ربیع الأوّل به مدینه هجرت  
فرمود، پس دقیقا درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه  
و نیم می‌شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ۱۴ روز یعنی از ۱۲ ربیع  
الأوّل سال اوّل هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقّف  
فرمود. هجرت آن حضرت در سال ۶۲۲ مسیحی و اوّل محرّم آن سال که  
مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ به تعدیل تقویم ژولین  
و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگوری بوده است.

یعنی به ترتیب از اوّل بهار بدین قرار باشد:

حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا و سَرَطَان و اَسَد و سُنْبَلَه

و مِيزَان و عَقْرَب و قَوْس و جَدَى و دَلُو و حُوْت.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه

نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال

شمسی به نفع دولت است، برای آنکه چون سال

شمسی یازده روز

از سال قمری بیشتر است، در این صورت

بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این

برجها پرداختن به صرفه دولت تمام می شود.

## تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دوّم

مثلا اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند، اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیادتیر می شود و دولت دو میلیون زیان می کند.<sup>۱</sup>

و همچنین وقتی در ایران گمرک دائر شد تصوّر کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی است؟ هیچ در دست نبود، گفتند: در سالهای منجمین یک حمل و ثوری هست که آنها می دانند، همان را بلژیکی ها گرفتند و معمول

---

<sup>۱</sup> و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانی ها هم متوجّه این موضوع شدند، و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵۶ قمری تاریخشان را عوض کردند، ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به این طرف را شمسی کردند، و از آن روز به قبل را قمری گذاشتند، پس فعلا تاریخ آنها از اوّل هجرت نه قمری را نشان می دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و آسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند، و سابقه اش به حال قمری و محرّم و صفر باقی ماند.

و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می نگارد و ربیع الاول یکهزار و چهارصد و پنج قمریّه است، و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می گذرد، و کسری این مقدار چهار سال و نیم است، باید تاریخ سنوات عثمانی یکهزار و چهارصد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت، و آن را مسیحی کرد، بلکه تمام آداب و رسوم و خط را اجنبی نمود، و مساجد را تعطیل، و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.



کردند.

بنده هر چه فکر می‌کنم که این ادله چگونه  
برای تغییر دادن ماه‌ها و سالهای قمری اسلامی به  
برج‌ها و سالهای شمسی کافی است، هیچ فکر  
به جایی نمی‌رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی  
و ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه  
گمرکی به سال شمسی، سال یک کشوری را  
تغییر دهند، و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و  
تشریفات را در همه دوائر از دادگستری و  
فرهنگ و غیرها و حتی وزارت مالیه و دارائی در  
همه امور کشور تبدیل کنند، این چه حسابی  
است!؟

این چه کتابی است!؟ و اما قضیه بودجه و  
مخارج دولت که طبق ماههای قمری زیان متوجه  
او

می‌شود، به قدری سست است که انسان از  
عقل و درایت پیشنهاد کنندگان تغییر تاریخ در  
شگفت می‌ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از جمع‌آوری مالیات‌ها و غیره به حسب ماه و سال قمری از ملت و رعایا بگیرد، آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان پردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع‌آوری می‌کند، به حسب شمسی هم پرداخت می‌کند، و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع‌آوری می‌کند، به حسب قمری هم پرداخت می‌کند، نسبت در هر دو حال محفوظ و ابدان نفع و زیانی متصور نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری پردازند، دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست، طبعا کمتر است، و پرداختن همان مقدار کمتر به ماه‌ها و سالهای کوتاه‌تر چه ضرری می‌رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع‌آوری آن، چه طبق سالهای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است، و تناسب در هر حال محفوظ، و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید، در نزد هر یک از آنان یک ظرف طعام می‌گذارید! و اگر بیست نفر دعوت کنید! باید

بیست ظرف طعام بگذارید! و در هر دو حال  
میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر  
می‌شوند! بلی اگر شما بیست نفر دعوت کنید! و  
طعام ده نفر را برای آنان قرار دهید، همگی نیم  
سیر می‌مانند!

شما هیچگونه إلزامی ندارید، که بیست نفر  
دعوت کنید، و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا  
بیست نفر دعوت کنید، با طعام بیست نفر، و یا  
ده نفر دعوت کنید، با طعام ده نفر، و در هر دو  
صورت هم همگی میهمانان سیر شده‌اند، و هم  
شما مورد خجالت کمبود طعام واقع نشده، و از  
عهده بر آمده‌اید!

باری تمام این دلیل‌ها بهانه است، می‌خواهند  
محرّم و صفر و رمضان و ذوالحجّه را بردارند، و  
یک درجه قدم پیش نهند، و یک مرحله را پشت  
سر گذارند، تا

برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده، راه  
استوار باشد.

## تغییر تاریخ قمری به شمسی، موجب نسخ اسلام

### و برقراری متد غرب و غرب‌گرائی است

مجلس دوره دوّم سالها و ماههای قمری را برداشت، و بجای محرّم و صفر حمل و ثور و جوزا را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیزهوش و متعهد که می‌گفتند: شما شعائر اسلام را برمی‌دارید! و محرّم و صفر را تغییر می‌دهید! می‌گفتند: ما أبدا به محرّم و صفر شما کاری نداریم! شما در محرّم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذوالحجّه به حج بروید!

أبدا ما با این اعمال عبادی، در این زمان‌های مقررّه در شرع کاری نداریم! این راجع به شماست! ما از نقطه نظر کارهای دولتی، و روابط دیپلماسی، و تنظیم و تنسيق امور حکومت، و تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمی کشور را تاریخ شمسی قرار می‌دهیم! آنهم به هیچ جا ضرری نمی‌رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در برج حمل روزه بگیرید! و یا در رأس سرطان به مکه بروید! حقّ با شماست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد، و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست، و وزارتخانه‌ها در استخدام

فرهنگ اُصیل اسلام و حجّ و زیارت، و روزه  
رمضان و عزاداری سیّد الشهداء علیه السّلام قرار  
دارند، ما و شما نداریم! دولت و ملّت اسلام  
واحد است!

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب  
تفکیک ملّت مسلمان از دولت است. موجب به  
انزوا در آوردن اسلام در صحنه اجتماع و  
رسمیت است. و در حقیقت موجب نسخ اسلام  
و برقراری متد غرب و غرب گرائی است.

باری این مرحله اوّل از تغییر بود که در مدّت  
بیست سال به همین منوال در کشور ساری و  
جاری بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوّم  
رسید، و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام  
در انتهاز فرصت برای اجراء مرحله دوّم بودند.

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملی در  
جلسه یکصد و چهل و سوّم که روز سه شنبه ۲۷  
حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲  
قمری بود، تاریخ شمسی را که طبق بروج و به  
اسامی عربی بود، نسخ، و به جای آن تاریخ  
هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطقها و خطابه‌ها  
خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید  
مؤثر واقع نشد، و مخصوصاً جناب شریعتمدار  
دامغانی مستدلاً بیان کرد که: ماههای شمسی که

طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است  
بهرتر است از ماههای ساختگی باستانی که با  
اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

## تبدیل سالهای شمسی به باستانی در دوره پنجم

أصل این پیشنهاد به وسیله أرباب کیخسرو شاهرخ<sup>۱</sup> مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از أعضاء فراماسونری ایران، و به تشویق و ترغیب سیّد حسن تقی زاده<sup>۲</sup> مهره خاص أجنبی، و از رؤساء و سابقه داران شصت ساله فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سیّد محمد تدین<sup>۳</sup> چنانکه از گفتار او در همان مجلس پیداست، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است.

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: اول - نام ماههای عربی از حمل و ثور و جوزا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، امرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند<sup>۴</sup> تبدیل شود.

دوّم - در تعداد روزهای این بروج، شش ماه

---

<sup>۱</sup> به کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوّم از ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۷ و نیز به صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۷۵ و ۴۵۱ مراجعه شود.

<sup>۲</sup> به همین کتاب، جلد سوّم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۴ مراجعه شود.

<sup>۳</sup> سیّد محمد تدین در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهمی به سزا داشته است، و سالیان دراز مقام وکالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود.

<sup>۴</sup> این نامها را مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۸۴ آورده است.

أول را ۳۱ روز، و پنج ماه دوّم را ۳۰ روز، و ماه آخر را ۲۹ گرفت، این می شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خورده آن هر چهار سال یک بار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند، و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند.

می گفتند: این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقی أخذ شده است، و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطه عدم محاسبه تعديلات، و عدم

محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است، لذا با تنظیم و تنسيق حکيم عُمَر خيَّام و بعضی از منجمين ديگر، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد، که: تمام برجها سی روز باشد، که مجموعاً می شود سیصد و شصت روز، آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه، و یا اسفند ماه اضافه می کردند، و آن را خمسه مسترقّه می گفتند، و این هم به علت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی کردند، و در آن پنج روز مجّانا دنبال کارهای خیر می رفتند.



و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می‌شد، و هر چهار سال یک سال را کیسه می‌کردند، و سیصد و شصت و شش روز می‌گرفتند، و باز برای حساب دقیق‌تر، کیسه دوّم گرفته و هر سی و سه سال یکبار سال کیسه را سال پنجم قرار می‌دادند، یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می‌باید سال سی و دوم را کیسه بگیرند، یک سال عقب انداخته و سال ۳۳ را کیسه می‌کردند.<sup>۱</sup>

با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می‌افتد.

سلطان ملک‌شاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبدأ جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می‌خواست رائج کند. ولی به علّت تغییر مبدأ تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند، و در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

---

<sup>۱</sup> و این بدین طریق بود که طبق محاسبات خیّام باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنابر این گذارد که در هر ۴ سال یک سال را کیسه کنند، و در رأس آخر که سال سی و سوّم است کیسه را در رأس سال پنجم که سی و سوّمین سال است قرار دهند، و بنابراین در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کیسه خواهد بود.

حال اگر شش ماه اوّل را سی و یک روز، و  
شش ماه دوّم را سی روز، و روزهای اِسفند را  
بیست و نه روز قرار دهیم، و هر چهار سال یک  
بار کیسه کنیم، و هر سی و سه سال یکبار کیسه  
دوّم بگیریم، در تعداد روزهای سال مجموعاً  
تغییری پیدا نمی‌شود، و سال هم به عقب  
نمی‌افتد، یعنی از نقطه نظر محتوا طبق تقویم  
ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه  
بخصوصه، با آن تفاوت دارد، و این امر مهمّی  
نیست.

و خلاصه مطلب آنکه در سالهای شمسی به اندازه بودن سروته سالها لازم است، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می‌کند، که سی روز باشد، یا سی و یک روز، و یا کمتر، و یا بیشتر، عمده حساب مجموع است.

ما اسم فروردین را برای ماه اول بهار قرار می‌دهیم خواه با برج حمل تطبیق کند، و یا نکند. این از جهت تعداد روزهای برج‌ها، و اما از جهت تغییر اسامی، گفتند: هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است، و به جایی صدمه نمی‌زند، الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنت ملی است. و هر ملتی باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت‌های ملی دعوت کرده است.

چون به آنها گفته شد: منظور شما برداشتن محرّم و صفر است! گفتند: ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیّه بجای خود محفوظ است، ما می‌خواهیم الفاظ عربی را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب‌تر شویم، امروزه در بین النهرین (عراق) و غیره، نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می‌برند، و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حمل و جوزا و سنبله به کار برد.

در اینجا که مرحوم مُجَاهِدِ عالم عالیقدر سیّد حسن مدرّس گفت: در تمام ممالک اسلامی محرّم و صفر استعمال می‌کنند، گفتند: ما به محرّم و صفر کار نداریم، آن مال ملت‌هاست، که امور شرعیّه خود را انجام می‌دهند، گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است، نه امور شرعیّه مردم.

و همین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می‌خواهیم اَلْفَاظِ ماه‌ها را تغییر دهیم، و این ضرری نمی‌زند، و به محرّم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند. ما می‌خواهیم اسم حمل و جوزا را به اردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم، و این اِحیاءِ سنّت و آثار کهن است.

یکی از نمایندگان مخالف گفت: شما اگر می‌خواهید تغییر اَلْفَاظِ بدهید، به اَلْفَاظِ که یکی از منجّمین فعلی برای این ماه‌ها ساخته است، و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سیّد جلال الدّین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماه‌های سال شمسی را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چمن‌آرا، گل‌آور، جان‌پرور، گرما‌خیز، آتش‌بیز، جهان‌بخش، دِرَمِ خوی، باران‌ریز،

اندوهگین، سرماده، برف آور، مشکین فام.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> این نام‌ها را سید جلال الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلق به مورّخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

این نام‌ها بسیار زیباتر و از جهت معنی  
مناسبتش بیشتر است، تا معانی که آقای ارباب  
کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده‌اند.  
چمن آرا مناسبتش بیشتر است تا فروردین که  
آن را به (هم مانندی روانان) که مساوات ارواح  
باشد ترجمه کرده‌اند.

و گل آور بهتر است از اردیبهشت که به (نظم  
کامل و تقدّس بهترین) ترجمه کرده‌اند.  
باری آنان اصرار داشتند که چون اِحیاء سنت  
کهن است، ألفاظ فروردین و اردیبهشت و غیرها  
بهتر است، و حتی در لفظ مرداد گفتند حتما باید  
أمرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت  
باستانی با همزه است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> در «لغت‌نامه دهخدا» در مادهٔ أمرداد گوید: در «اوستا» امرتات است، جزء  
آخر آن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همین  
جزء در خرداد نیز دیده می‌شود.

پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شده، نخست از «ا» که از ادوات نفی  
است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء  
دوم مرت یا مرت است، یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست شدنی و نابود  
گردیدنی. بنابراین أمرداد یعنی بی‌مرگ و آسیب‌ندیدنی یا جاودانی. و باید  
أمرداد با ادوات نفی «[ا]» باشد، نه مرداد که معنی بر خلاف آن را می‌دهد.  
أمرداد در دین زردشتی أمشاسپندی است که نماینده بی‌مرگی و جاودانی یا  
مظهر ذات زوال‌ناپذیر آهور مزدا است. در جهان خاکی ننگهبانی گیاه‌ها و  
رستنی‌ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پور  
داود ص ۵۹) و رجوع به مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای  
دکتر معین و أمشاسپندان شود.

و محصل آنچه که در اینجا از «لغت‌نامه دهخدا» آوردیم در تعلیقه مادهٔ مرداد  
از همین لغت‌نامه آورده است، و نیز گوید: أمرداد که پنجمین ماه سال و

باری هر چه وکلای مخالف گفتند: باید روی این مطالب تأمل شود، و فعلا کارهای مهمتری مجلس در بر دارد، و فعلا در آن مواد مذاکره کنیم، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم، سودی نبخشید، و با قیام و قعودهایی با فوریت رأی گرفته شد.

## نام شش ماه از ماههای باستانی براساس اسامی

### فرشتگان در آئین زردشت است

در این جلسه حقیقتا نمایندگان مخالف را اغفال کردند و گفتند: ألفاظ باستانی و حفظ

---

هفتمین روز ماه بدو سپرده شده، از أمشاسپندان و مظهر جاودانی أهور مزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است، و در جهان خاکی نگهبانی گیاه با أمرداد است.

استرابون مورخ یونانی معبد أمرداد را در آسیای صغیر دیده است، أمرداد روز از ماه أمرداد جشن أمردادگان بر پا می شده ...

زرتشتیان ایران هم آن را أمرداد خوانند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع، ذیل مرداد). و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، دال بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت نامه در ماده أمشاسپند گوید که: به معنای فرشته و ملک است، و در أوستا «أمشه و سپنته» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اول (أمشه) نیز مرکب است از (ا) علامت نفی، و (مشه) از ریشه مر به معنی مردن، جزء دوم (سپنته) یعنی مقدس، مجموعا به معنی «جاودان مقدس» است.

شماره أمشاسپندان یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده گانه کنونی مندرج است. هومن = بهمن، اشه و همیشه = اردیبهشت، خستره و ائیریه = شهریور، سپنته ارمیتی = سپندارمذ، هئوروات = خرداد، امرتات = أمرداد، در رأس این شش، سپنتامینیو (خرد مقدس) قرار داشته است، بعدها به جای او أهور مزدا را گذاشتند، در گاتها که قدیمی ترین قسمت أوستا است نام أمشاسپندان به کرات ذکر شده است.

ملیّت و قومیت است، دیگر شرح ندادند که این  
ألفاظ از اوستا گرفته شده، و نام شش فرشته  
نماینده اهور مزدا که زنده و جاودانه‌اند در میان  
این ماههاست، و آنها عبارتند از: اردیبهشت و  
خرداد و آرمرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج  
شده، نمی‌فهمیدند چه بگویند، می‌گفتند: ما با  
آداب و رسوم ملیّت مخالف نیستیم. یک نفر  
نگفت: این آداب ملیّت، ملیّت زردشت است،  
اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد، و آفتاب  
درخشانش دیگر زمینه‌ای برای ذکری از اهور  
مزدا و فرشتگان او باقی نمی‌گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمدی و رسمیت  
قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را بر اساس  
روزها و ماههای زردشتی قرار دهند؟ این نسخ  
اسلام است، صحبت از ألفاظ قشنگ نیست،  
صحبت از حمله دیوشوم اهریمنی بر کیان اسلام  
است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان  
مذهب زردشت می‌گذارید! و از ترس

و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان  
هجرت رسول الله باقی می‌گذارید! فردا آن را  
هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ  
جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی، و  
یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش



می‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند  
سلطان سلجوقی، به عنوان پدیدآورنده آثار نوین  
و بر اندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار  
کهنه، مبدأ تاریخ قرار می‌دهید!

# إحياء نام ماههای باستانی، در حقیقت إحياء

## سنت زردشت بود

در آن مجلس کسی که بالنسبة دفاع کرد، مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلاً گفت: تغییر روزهای ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیّه می‌باشد، و ألفاظ حمل و ثور و جوزا از ألفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است، ولی مطلب را نشکافت، و مبرهن نکرد که این پیشنهاد تغییر تاریخ به عنوان إحياء سنت ملّی، در حقیقت إحياء سنت زردشت، و إماتة احکام شرعی و اساسی محمّدی در کشور اسلام است. زیرا همان طور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی‌دانست، و از أصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد کنندگان، مقصد خود را مخفی کرده، و فقط به عنوان تغییر ألفاظ عربی به تغییر ألفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند: فقط مسئله تغییر ألفاظ است و بسیار مسئله سهل و آسان است.

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان

۱۳۴۲ که سه روز به نوروز مانده بود، با این عجله

و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند<sup>۱</sup>، و تاریخ را  
عوض کردند<sup>۲</sup>، و

پس از تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴  
شمسی به تصویب رسید و مؤتمن الملک  
(حسین پیرنیا) که در آن دوره رئیس مجلس بود  
به صورت نظام‌نامه به دولت ابلاغ کرد که در  
دوائر دولتی اجراء نمایند. و به عنوان هدیه  
نوروزی برای ملت ایران الفاظ قشنگ  
اردیبهشت و بهمن را آوردند، و زهر جانکاه را با  
پوشش‌های شیرین ملّیت به خورد مردم دادند،  
به طوری که تا به حال هم بسیاری از حقیقت  
مسئله آگاه نیستند، و نامهای باستانی را بر زبان

---

<sup>۱</sup> به طوری که تعدیل این تاریخ را معین نکردند و به همین قدر اکتفا کردند  
که در سال‌های کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود اما کدام سال کیسه است  
معین نشده است، و به همین علّت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که  
اشتباه شود. چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵  
- ۳۰۶ - ۳۰۷ می‌بایست کیسه محسوب شود، و حال آنکه در واقع و  
حقیقت امر می‌بایستی ساده باشد، چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳  
سالی بوده است، و آن را می‌بایست کیسه قرار داد، و به همین سبب یک  
تقویم اشتباه ضبط کرده، و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است، و این عمل  
ایجاب می‌کند که روز دوم حمل مطابق با اوّل فروردین شود. و این اشتباه  
ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است. (گاهنامه ۱۳۰۹، سید  
جلال الدّین طهرانی، ص ۷۸).

<sup>۲</sup> مطالبی که از مجلس شورای ملی درباره تغییر تاریخ نقل شده است، همگی  
از روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۴، و از  
صفحات ۱۰۵۶ تا ۱۰۶۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوّم، صورت  
مشروح مجلس صبح سه‌شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲  
می‌باشد.

می آورند و اصلش را نمی دانند.

در اثر رسمی شدن نام‌های فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و اعلانات، اولاً این نام‌ها که تا آن زمان جز عدّه معدودی کسی از آنها خبری نداشت، مشهور و معروف شدند، و از مدارس به منازل، و از تقویم‌های اداری به تقویم‌های دیواری منزلی سرایت کرد، و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو الله احد محفوظ هر خرد و پیر، و زن و مرد شد.

و ثانياً نام محرّم و صفر و ربیع الأوّل و جمادی الثانی و ذوالقعدة و غیرها کم کم از بین رفت، نه کسی از این ماه‌ها، و از دخول و خروجش خبری داشت، و نه اعمال روزانه و تکالیف اجتماعیّه و تشریفات و دعوت‌ها و جشن‌ها و ماتم‌ها و عزاهای خود را بر این ماه‌ها منطبق می نمود.

فقط ماه محرّم به جهت عزاداری، و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروف‌تر بود، و به جز پیرمردان تمام مردم که می خواستند مثلاً در ماه رمضان روزه بگیرند می گفتند: مثلاً باید اّمسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱۴ اسفند ماه روزه بگیریم، همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که اعمال عبادیّه خود را با روزهای

ماه‌های فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل  
و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می‌نمایند.

## تغییر ساعت غروب کوک به ظهر کوک

و این درست، در خطّ همان راهی است که  
استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار  
اسلام کشیده و ترسیم نموده است، و از اینجا نیز  
درست در می‌یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام  
مرام خود پیروز شده، و نامهای اجنبی و زردشتی  
را به جای نامهای اسلامی نشانده، و دست هر  
مرد و زن، و مورد استعمال هر عالم و عامی، و  
هر

اداری و بازاری، و هر کارگر و کشاورز داده  
است<sup>۱</sup>، تا جائی که از بعضی از علماء نیز دیده

---

<sup>۱</sup> و نظیر این تغییر را در ساعات دادند، چون بنابر دخول ماههای قمری که  
ابتداء آنها خروج قمر از تحت الشعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است،  
اوّل هر ماه قمری از اوّل شب آن شروع می‌شود، و شب هر روز مقدّم بر روز  
آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اوّل غروب و ابتدای دخول شب است، و هر  
ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلذا در شرع مقدّس  
وارد است که در ساعت اوّل و یا دوّم و یا سوّم و یا چهارم از شب گذشته،  
انسان چه تکالیفی را انجام دهد، و این در صورتی است که مبدأ حساب  
ساعت را که اول شب است ساعت ۱۲ یعنی سر دسته قرار دهیم.

در این صورت اوّل روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است،  
ساعت ۶ یعنی ۶ ساعت از شب گذشته است، و ثانیاً در سپیدی روز می‌دانیم  
ما چند ساعت روز داریم، زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب،  
پس ساعت ۵ در روز می‌دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم و ساعت ۹  
می‌رساند که ما ۳ ساعت روز داریم، و علی‌هذا ساعت غروب کوک برای  
تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است، و مسلمان که  
می‌خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره‌مند شود می‌داند چقدر از

شده است در اعلانات خود ماههای باستانی را

به کار برده، و در امضای خود

---

شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و اما ساعت‌های زوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی‌دهند، آنها فقط نصف شب و نصف النهار را نشان می‌دهند، در صورتی که مبدأ کار ما از اول غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما می‌خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح، در حالی که از اول شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت ۱ نخواهد بود، برای مسلمان صبح عبارت است از اول فجر صادق و یا از اول آفتاب و از آن به بعد روز او شرع می‌شود، نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی‌گذارند، و فقط اجمالا ۲۴ ساعت خود را به ۲ دوازده ساعت به مبدأ نصف النهار و نصف اللیل تقسیم کرده‌اند، مانند اقوام غیر مسلمان. و در این صورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد فلذا می‌گویند: شب سه‌شنبه و سه‌شنبه شب یعنی شب پیش و شب بعد، ولی براساس ماههای قمری که حتما هر روز یک شب تمام دارد، و آن شب پیوسته قبل از آن روز می‌باشد، اشتباهی هم رخ نمی‌دهد، شب سه‌شنبه یعنی شب پیش از روز سه‌شنبه، و شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هکذا، تمام احکام و تکالیفی که برای شب‌ها مقرر شده است برای شب‌های قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اول شب است، یعنی ساعت ۱۲ سردسته غروب کوک.

ولی چون ساعت‌های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود، کم‌کم حکومت‌های مسلمانان براساس ساعت گرنویچ که زوالی است، ساعت‌های خود را میزان کردند، و ملت‌ها نیز رفته رفته از حکومت‌ها پیروی نمودند، و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زوالی بود، و برای فرستادن اطفال خود به مدرسه، و برای رفتن به ادارات، ساعت‌های منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند. در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود.

ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگی کوک، و یا ساعت انگلیزی، و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی می‌نامیدند.

تاریخ شمسی و نام‌های زردشتی را به کار برده، و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلاً با آن ضمیمه نموده‌اند، و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده، به مجرد تاریخ باستانی اکتفا نموده‌اند.

باری این مرحله دوّم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طیّ کرد، و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسئله سوّم بودند، و آن که از جهت اهمیّت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهم‌تر بود، نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود. یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیّت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملّت.

گرچه مدتها بود که طاغوت بر ملّت حاکم بود، ولی تا به حال اعلان نسخ حکومت رسول الله، و اعلان نسخ قرآن و اعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوّت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، چهارا علی رؤوس الأشهاد، اعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی، و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن، و بیرون جستن از دامان معنویّت و روحانیّت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیّه

را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورّخه یکشنبه ۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۴ شماره ۱۴۹۵۹ را می‌آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

متن درشت روزنامه: امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کما کان مورد استفاده است.

قطعنامه اجلاسِیه مشترک مجلسین سنا و شورای ملی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء مملکت قدردانی می‌نماید، و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهایی و آزادی و استقلال میهن به شمار می‌آورد.

و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی، که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبنای قوام و دوام قومیت و ملیت کشور ما بوده است، آغاز سلطنت کورش کبیر بنیان گزار شاهنشاهی ایران



را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملی ایران به شمار می‌آورد<sup>۱</sup>، مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب رستاخیز ملت ایران، این قطعنامه را در جلسه مشترک مورخ بیست و چهارم اسفند ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند.

---

<sup>۱</sup> باید دانست که از صدر اسلام تاکنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود را هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مکه مکرمه به مدینه طیبه قرار داده‌اند، و این تصویبنامه‌ای که از مجلسین گذشت، اعلان به خروج از صف مسلمین، و جدائی از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود. مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲۴۰ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد برای هر یک از سنوات به مناسبت واقعه مهمی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نامیده‌اند و آن نام، علم برای آن سال شده است. سال هجرت را سنة الهجرة گفتند. سال دوم را سنة الأمر، سال سوم را سنة التّمحیص. سال چهارم را سنة الترفیه. سال پنجم را سنة الأحزاب. سال ششم را سنة الاستئناس. سال هفتم را سنة الاستغلاب. سال هشتم را سنة الفتح. سال نهم را سنة... و سال دهم را سنة حجة الوداع و سال یازدهم را سنة الوفاة. و در ص ۲۵۲ گوید: در سنة ۱۷ یا ۱۸ عمر با اصحاب رسول الله درباره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه‌ها بسیار شد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود. همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود، و دوست داشتند مبدأ تاریخ از اول باشد.

## مرحله سوّم از خطّ استعمار: تبدیل سالهای

### هجری به شاهنشاهی

در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دکتر عیسی صدیق، هلاکو رامبد، سناتور عماد تربتی، دکتر مصطفی الموتی، سناتور شوکت ملک جهانبانی، خانم دکتر مهین صنیع صحبت کردند، و آنگاه قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد.

ابتدا شریف امامی طیّ نطق افتتاحیّه خود از زحمات شاه تجلیل کرده، و اظهار می‌دارد برای کمی وقت، دو مجلس در هم ادغام شده، و از هر کدام سه نفر نماینده صحبت می‌نمایند (روز تولّد رضا شاه).

قطعنامه توسط دکتر جواد سعید نائب رئیس مجلس شورای ملیّ قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت.

سخنران اوّل دکتر صدیق بود که پس از ستایش از زحمات رضا شاه، و شرح احوال ایران در آن دوره، و هرج و مرج، اقدامات مهمّ او را به چند مورد تقسیم می‌کند:

اعزام دانشجو به خارج، تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰، تحصیل رایگان در تمام کشور، تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به دست ولایتعهد، برگزاری هزاره فردوسی در

۱۳۱۳ و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال  
مذکور در دانشگاه‌های درجه اول دنیا نیز  
فردوسی و خدمات او به زبان و ملیت و تاریخ  
ایران مورد تجلیل واقع شد)، و اقدام بسیار مهم  
که به نظر ممتنع می‌آمد، رفع حجاب از زنان بود  
در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴، و اجتماع دانشمندان دنیا و  
تحقیق درباره فردوسی و مفاخر ایران ملی.

و سپس در این مورد شرح می‌دهد و بعداً درباره زحمات و خدمات محمد رضا شاه سخن گفته، و پس از آن درباره انقلاب سفید بحث کرده است.

و پس از دکتر صدیق، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد.

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد، و از سعی رضا شاه در مورد کشف حجاب سخن گفت.

و پس از او دکتر مصطفی الموتی در همین زمینه‌ها سخنرانی نمود.

و پس از او هلاکو رامبد، و پس از او نیز خانم دکتر مهین صنیع در همین زمینه‌ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علامه وحیدی سخنرانی کرد، و چون این سخنرانی بسیار مزورانه و مکارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی است، و استادانه با دلیل، حکام جور را تأیید کرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخباری که درباره امام و حاکم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حکام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را می‌آوریم، تا خوانندگان خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پی ببرند، او

سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت بنیانگزار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب و سنت و اجماع و عقل است، کتاب

یعنی قرآن مجید، کتاب آسمانی و راهنمای جهانی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، و در این کتاب مقدس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و خیرخواهی و بشر دوستی کورش کبیر به نام ذو القرنین دیده می شود.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ و نام گزاری کورش کبیر به ذو

القرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است، که پس از پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه این شاهنشاه دو برآمدگی داشته است، و به این مناسبت قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذو القرنین یاد فرموده است «

سپس برای دفع اینکه مقصود از ذو القرنین اسکندر است، می گوید: «اسکندر مرد ظالم و سفاکی بوده است و قرآن کریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمی کند».

و سپس می گوید: «مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه دادگستر است».

و می گوید: «اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت می پردازم: در خبر است که خدای جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: ای ابراهیم! تو مظهر آگاهی مائی و پادشاه مظهر شاهیّ ما. و از این خبر چنین استفاده می شود که مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاصّ الهی بوده و هست.

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدّین

مولوی می گوید که: «پادشاهان مظهر شاهیّ حقّ». و

سنت رسول مکرم هم مؤید این خبر می باشد. سخنی است ماثور و خبر است مشهور که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکرر در مکرر در جمع صحابه بر عظمت زمان ولادت خود اشاره می فرماید: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** (در زمان پادشاه عادل متولد شده‌ام) زات حاصرت یانه ابی مارگ بر مغیپ انمضه ک ی ملید تجن اویر شو نازن ار یا ماشنها شدیامرف.

اما حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می داند، و بهتر است قبلا مرجع حدیث را ذکر نموده، و سپس به بیان آن پردازیم، تا تصوّر نرود: گفته منظور مستند و ماثور نیست. مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق می باشد، در کتاب «أمالی» است: **لَا تُدَلُّوا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ**

**طَاعَةِ السُّلْطَانِ!** تا اینکه می فرماید: **وَ إِنَّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَ إِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ؛ فَأَجِبُوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لَأَنْفُسِكُمْ وَ اكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لَأَنْفُسِكُمْ.**

«خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید! صلاح شما در صلاح حدید پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهربان است،

پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای  
خودتان دوست می‌دارید! و کراهِت داشته باشید  
برای او آنچه را که برای خود کراهِت دارید!»!



حدیث دیگر که آنهم در همین کتاب معتبر و  
ارزنده است: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَ سَلَّمَ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَ مَنْ تَرَكَ طَاعَةَ  
السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ دَخَلَ فِي

نَهْيِهِ: «إِطَاعَتِ از پادشاه واجب است، و کسی که  
مطیع پادشاه نباشد، مطیع خدای عزّ و جلّ  
نمی باشد، و از فرمان خدا سرپیچی کرده است».  
می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از  
پادشاه را إطاعت از خدا می داند.

أَمَّا وَجُوبُ اطَاعَتِ از پادشاه به موجب  
إِجْمَاعٍ، چون ما إجماع را کاشف قول معصوم  
می دانیم، و سرسلسله معصومین، اطاعت از  
پادشاه را واجب فرموده، نظر به وحدت ملاک،  
از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.  
بخصوص بر ما ایرانیان که در حقیقت و به  
فرموده مولای متّقیان امیر مؤمنان، دارای  
ویژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم، و  
از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملّی  
هم فرمان شاه را فرمان خدا می دانیم، چه فرمان  
یزدان چه فرمان شاه.

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد اخبار  
عدیده اطاعت از پادشاه مسلّم الصدور از معصوم  
است، این را هم با توجه به وحدت ملاک مانند

إجماع مصطلح می دانیم.

أما دلیل عقلی دائر به لزوم اطاعت از پادشاه،  
بدیهی است سرپیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا  
و توانا، موجب اختلال نظم و از هم گسیختگی  
امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و  
غیره می باشد.

لَوْلَا السُّلْطَانُ لَأَكَلَتِ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.

نمایندگان محترم! برای حسن

ختم حدیث مشهوری را که ناقل آن شیخ

المحدثین حرّ عاملی است نقل می نمایم:

السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ

مَظْلُومٍ، که سعدی گرانمایه این حدیث را به نظم ترجمه  
نموده، و آمیختگی سایه را با صاحب سایه افزوده  
است:

پادشه سایه خدا باشد \*\*\* سایه از ذات کی جدا

باشد؟

اکنون در این جلسه مشترک پرشور و  
احساس که برای تجلیل از پنجاه سال شاهنشاهی  
پربرکت و افتخار پهلوی تشکیل یافته، و مقارن  
با میلاد مسعود سردودمان این شاهنشاهی  
می‌باشد، با درود فراوان به روان پاک این  
شاهنشاه کبیر از خدای متعال می‌خواهیم که به ما  
توفیق اطاعت و خدمت بیش از پیش به شاهنشاه  
آریا مهر را عطا فرماید. زنده باد شاهنشاه آریا  
مهر و شهبانوی گرامی و والا حضرت همایون  
ولایتعهد. جاوید ایران.»

با دقت در این سخنرانی ملاحظه می‌شود که  
چگونه علامه وحیدی<sup>۱</sup> خود مسخ شده و حقایق

---

<sup>۱</sup> علامه وحیدی فرزند آقا شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از  
نوادگان مرحوم آیه الله آقا محمد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلاب و  
فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید مبرّزی همچون آقا ضیاء الدین  
عراقی است، گویند اجازات متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است، در

را تحریف کرده است.

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند، و برداشتن حجاب و عفت زنان، و یا تجلیل از فردوسی افسانه‌ساز که او را سمبل ملیّت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سردست بلند کرده، و در زیر مجسمه او جمع شده و سینه می‌زنند، و نظیر این گفتارها کاری نداریم، زیرا که این گویندگان: أفراد معلوم الحالی هستند که

---

سنه ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضا شاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزو مدعوین بودند. میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود، و در حالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوین با خانم‌هایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند، علامه وحیدی که از علماء به شمار می‌رفت، و به لباس روحانیت و أهل علم ملبّس بود، با خانمش وارد شد. و یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع أحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فکل و کراوات و زنار بست و ریش تراشید، و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد، و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالأخره نتیجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (آیه ۳۱، از سوره ۱۳: رعد) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی‌های بسیار کرد، و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت، و از زمره گدایان و خوشه‌چینان سفره خونین حکام جور درآمد، تا بالأخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ یکباره سرازیر در دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد، ﴿الْمَنَافِقُونَ وَ الْمَنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ این سزای دنیوی است بین تا جزای اخروی چه باشد «وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى، كَيْفَ وَ مَا بَعْدُ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهَى».

از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده، و در نزد همین استادانی که روی خطّ مشی تعیین شده از خارج برای تضعیف اسلام، ملیّت و قومیت باستانی و ایرانی زردشتی را به رخ می کشند، تعلیم دیده اند. فلذا از شنیدن این سخنان مکرّره در مکرّره از اینها هیچ ترتیب اثری نمی دهیم.

زیرا ممشی و مسیر و مبدأ و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان تو خالی و بی مغز چیزی نیست، اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته، و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش أجانب و استعمار کافر بوده و هستند، فلذا اگر پهلوی و خاندان او را - که به شهادت تاریخ، دست استعمار أجنبي پنجاه سال با چماق و سرنیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملت مسلمان تحمیل کرد - یگانه شاهنشاه عادل ملت پرور دادگستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجب ما از أمثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلم ها و

ستم‌های او بهتر از ما خبر دارند، و در مجالس و محافل خصوصی از آن بازگو می‌کنند، برای جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را می‌فروشند، و برای دراز کردن دست بر سر سفره فرومایه آنان این‌طور تملّق و چاپلوسی می‌کنند. و برای ریاست چند روزه و بهره برداری از حطام کاسد این افراد بی‌مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و اخبار و آیات را وجه المصالحه قرار می‌دهند، و همه را به ثمن بخش می‌فروشند؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اصول و فقه اسلام آشنائی داشته

باشد، با ملاحظه این سخنرانی این مرد، به خوبی درمی‌یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب چیزی به کار نبرده، و جز تحریف تحویل نداده است.

قرآنی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده، کجا اطاعت از حاکم را لازم می‌شمرد؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرکت و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد، و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود در مقدم‌ترین نقطه از صف مجاهدین در قبال دشمن قرار می‌گرفت، و به طور متوسط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می‌گرفت، و خود در آن شرکت می‌فرمود، کجا خود امر به اطاعت پادشاه می‌کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم می‌شمارد؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود ضعف و ارسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی حاکم جائز ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحق و یا فقیه جامع الشرائط منصوب از قبل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائز، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی: **لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ** «برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست» دیگر اطلاق یا عموم برای مطلقات وجوب اطاعت سلطان بنا بر

فرض صحّت سند آنها باقی نمی‌گذارد. در قرآن کریم وجوب اطاعت را منحصرًا به رسول الله، و اولی الامر که مراد ائمه دین و پیشوایان حقّه سیّدالمرسلین اند معین فرموده، و فقط و فقط انبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می‌شدند، طبق آیات قرآن، وجوب اطاعت داشته، و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می‌کرده‌اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائر جهان، همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندرکارانشان تنقید می‌کند، و اُمّت‌ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان بر می‌انگیزد، کجا خود بدون قید و شرط اطاعت امثال آنها را لازم می‌شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، اولًا آنها را به صورت خبرهای صحیح السند و مشهور و معروف جلوه دادن است، که البته چنین نیست، و در

هیچیک از مجامع شیعه و یا اهل تسنن با سند صحیح یافت نمی‌شود، و ثانیًا بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاصّ و مخصّص صرف نظر نمودن است، و این خیانتی عظیم است.



در اینکه مراد از ذوالقرنین کورش بوده است، اشکال و ایراد بسیار است، و بر فرض صحّت این معنی، فقط قرآن خصال ذوالقرنین را ستوده است، اما کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه، ذکری به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی‌توان ذوالقرنین اسکندر باشد، می‌گویند چون او مرد ظالم بوده است، قرآن از او تعریف و تمجید نمی‌کند، آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهّر و همچون فرشتگان سماوی بوده، و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است.

آنچه را که به رسول خدا نسبت می‌زایند

تسا هدمرفه کنیا: لِ دَاعِلًا بِكَلِمًا مِنْ مَزَّ فِي تَدَلُّو

لوعج و یگتخاستسا یثیدح، زا مک یچیهد رد و

تسا هلدشندمدیدی نسد و هعیشعیمماج. درمن اویرشوننا

فیرعتوازا برمایپوتسا هدوبی ملاظنمی لندک. هکنیا

هتفگ ناشیدلنا: تسا یبرخ و روئامتسا ینخسد»

به با حصع جمع رد ررکم رد ررکم ادخل و سر به که روهشم  
هراشان اویر شونات هجه بدوخت دلا و نامزت مظعه بد  
ی مدیا مرفا»ت سا ض مح غورد.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب  
حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک  
بار هم در میان جمع صحابه نفرموده اند، تا چه  
رسد به مکرر در مکرر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان  
شاه» بر اساس مذهب زرتشتیان است که شاه را  
نماینده خدا می دانند، به اسلام چه مربوط؟ و  
اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است،  
ردّ می کند، و اعتقاد به او را شرک و ثنویّت  
می داند، تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.  
فردوسی در مقابل این غلطکاریهائی که  
نموده است، و این خلط و

خبطهائی که آورده، در موقف عرصات  
قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد، و  
باید از عهده برآید. این اشعاری که حقایق را کنار  
می زند، و اطاعت سلطان و شاه و حاکم را هر چه  
باشد و هر که باشد به مردم تحمیل می کند.

و حیدی جمله وَ إِنَّ صَلَاحَكُمُ فِي صَلَاحِ

سُلْطَانِكُمْ را درست عکس معنی کرده است.

زیرا معنای این جمله اینست که: «شما هنگامی

صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما

صالح و خوب باشد.»

ایشان این طور معنی کرده‌اند که: «صالح شما

در صلاح‌دید پادشاه است» یعنی شما وقتی

صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که

پادشاه برای شما صلاح بداند عمل کنید! و این

خیانت در ترجمه است.

دیگر آنکه ایشان برای اقامه أدله اربعه

اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع که

یکی از ادله اربعه است استفاده کنند، و أبدا

اجماعی در دست نبوده است، گفته‌اند که چون

ملاک حجیت اجماع قول معصوم است، و از

جهت کاشفیت قول معصوم حجّت است، لذا

چون قول معصوم در مسئله هست، پس ملاک

اجماع وجود دارد، بنا به وحدت ملاک اجماع و

خبر صادره از معصوم.

أهل علم و واردان به فنّ اصول می‌دانند که

این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنت که مراد

روایات صادره از معصوم است، عبارت است از:

اتّفاق همه مسلمین به طوری که کاشف از قول

معصوم باشد. ایشان برای اینکه دلیل‌های خود را زیاد کنند، یک تزویری در معنای اجماع نموده، و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسئله اصولی هم خیانتی کرده باشند، تا آنکه خدمت تمام باشد، و ادله اربعه همگی قائم و استوار.

و اما دلیل عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته‌اند حکم می‌کند. عقل حکم می‌کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود، و نباید از سلطان جائر و حاکم ستم پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادل واقع بین، از خود گذشته و صمیم و دلسوز به امت، و متحقق به حقیقت و واقع الأمر، که سرش از رذائل اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمَنشی و خودمحموری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکام جائر برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته‌اند و آنها را می‌پروریده‌اند، تا برای عوام الناس مهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجب کرد که چگونه أمثال أبو هریره‌ها، و أبو درداها، و کعب أخبارها، و سمره بن جندب‌ها و غیرهم، با آنکه مدت‌ها از أصحاب رسول خدا بوده‌اند، چگونه از حاشیه‌نشینان سفره رنگین معاویه شدند، و هزاران حدیث در فضیلت شیخین و خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعیب و قدح أميرالمؤمنین علیه السلام جعل کردند، و برای مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا می‌خواندند. تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست، و اگر ما بخواهیم وضع دربار معاویه را تماشا کنیم، به همین مجلسین سنا و شورای ملی و سناتورها و وکلای شورا نظر کنیم، این آینه کاملاً حکایت از آن چهره می‌کند.

معاویه فرستاد نزد سَمْرَةَ بِنُ جُنْدَبٍ و پیام داد: یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup> «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» درباره ابن ملجم مرادی که

<sup>۱</sup> آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

شقی ترین کس از قبیله مراد بوده است، نازل شده

است، و آیه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ

أَلْدُّ الْخِصَامِ\* وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ

لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا

يُحِبُّ الْفُسَادَ\* وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ

بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لِبِئْسَ الْمِهَادُ﴾<sup>۱</sup> «و بعضی از

مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیننده و

فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست،

و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعی

باطنی و دل خود گواه می گیرند، در حالی که

دشمن ترین و سرسخت ترین

دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت

کنند، و (ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان

دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه

برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و

زراعت و درختان به کار برند، و خداوند فساد را

دوست ندارد، و چون به آنها گفته شود: از خدا

پرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزّت او را

به گناه در گیرد، و باد غرور در سر بدواند، که

هیچ جایگاهی جز جهنّم و آن محلّ پست و

سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.» درباره علی بن

أبی طالب نازل شده است.

<sup>۱</sup> آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶، از سوره ۲: بقره.

سَمْرَةُ بن جُنْدُب قبول نکرد، معاویه دویست هزار درهم، داد، سمره قبول نکرد، معاویه چهار صد هزار درهم، داد، سمره قبول کرد.<sup>۱</sup>

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوّم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم، و با فوریتی هر چه تمام‌تر، به طوری که دو مجلس را درهم ادغام نمودند، تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می‌شود شورش برپا نکنند، و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملی‌گرائی و قوم‌پرستی و زردشتی‌گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت: «تعیین مبدأ جدید برای تاریخ ایران، اساسی‌ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است.»

---

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۲، ص ۱۰۱ از «تاریخ طبری» ج ۵ ص ۲۲۹، و «کامل ابن اثیر» ج ۳ ص ۱۱۷، و «شرح ابن ابی الحدید» ج ۲ ص ۲۴.

تقویم جدید یک تقویم صد در صد ایرانی و  
ملّی و باز گوینده تحوّل اصیل تاریخ پرافتخار  
ماست.»

فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در  
این جلسه گفت: «ایران به صورت یک واحد  
مستقلّ، و ملّت ایران به صورت یک گروه  
متشکّل، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود  
آمد.»

أمیر عبّاس هویدا نخست وزیر بعد از  
تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله:  
«ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ  
شاهنشاهی سخن می‌گوئیم. بدیهی است که  
تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست،  
بجای خود محفوظ خواهد ماند ... ولی تصمیم  
امروز شما در واقع تجلّی این واقعیت تاریخی  
است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و  
یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد، و این  
دو آن‌چنان به یکدیگر پیوسته‌اند که یک مفهوم  
دارند.»



در فردای آن روز یعنی در روز دوشنبه ۲۵  
اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی روزنامه اطلاعات در  
سرمقاله خود، در ضمن مقاله‌ای می‌نویسد:  
«اکنون با طرحی که در جلسه مشترک مجلسین  
از تصویب گذشت، این تقویم ملی (که منظور  
فروردین و اردیبهشت، و لیکن بر اساس تاریخ  
هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق‌تری  
پیدا می‌کند که آغاز شاهنشاهی ایران، یعنی  
جلوس کورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران  
است. تقویم ملی ما که از نخستین روز فروردین  
شروع می‌شود، و ماههای دوازده‌گانه آن همه  
ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است، ظاهراً  
این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران  
در دوره قبل از اسلام واقع نمی‌شد... و تا آنکه  
گوید:

برای کشوری که تاریخ مدوّن و منظم دارد، و  
اساس شاهنشاهی آن از جلوس کورش بزرگ تا  
به امروز مستمراً دوام یافته است، این چنین  
وضعی چندان منطقی نبود. برای اینکه هیچکدام  
از حوادث تاریخی من جمله حمله عرب تداوم  
تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را بر هم نزده  
است.

و ما درحالی که آئین مقدّس اسلام را  
پذیرفته‌ایم و بدان مفاخرت می‌کنیم، تاریخ و

تمدن خودمان را نیز داشته‌ایم و داریم، تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرم آغاز و به ماه ذی‌حجه ختم می‌شود، جای خود دارد، تقویم ملی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می‌شود جای خود را.

آن تقویم هجری است، و این تقویم شاهنشاهی، که یکی نماینده مذهب ماست، و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از

تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است، و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی، و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن جاهلی، و به انزوا در آوردن آئین حق و سنت محمدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده، و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم می‌کند.

و بطوری که سابقاً اشاره کردیم، آنها می‌گویند: «ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم، آن به جای خود محفوظ است. ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می‌خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از دین می‌برد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع می‌کند، و این به درد استعمار می‌خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح الجنان خود گذارده، و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلۃ الرغائب را از روی آن مشخص کند، چه ضرری به استعمار و نقشه‌های شوم و سهم‌آگین آنها می‌زند؟

می‌گویند: مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست، ولی اگر بر اریکه سلطنت قرار گرفتن کورش بگیریم، موجب سربلندی و سرافرازی. ﴿أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>. «اف بر شما باد بر این افکار پوسیده و

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۷، از سوره ۲۱: انبیاء.

اوهام واهیه، که در مقابل عبودیت پروردگار،  
اتخاذ نموده، و آن را آئین خود دانسته‌اید.»

تمام ملت‌های عالم، افتخار و شرف خود را  
به انتساب به پیامبرانشان می‌دانند. مسیحیان عالم  
تاریخ خود را میلاد مسیح می‌گیرند. زرتشتیان و  
یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه  
دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود، که از انتساب  
خود به او خودداری می‌کنید؟!!

شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای

استعماری را عقب زده‌دیا! یرجه زار دوخخ پیراتانها

دندنا در گربى حیسمه به. بر مغیپ لک یدم ه حیسمه رخا

دوب ردقیلاء، دیتفریندینم هار نا ماش! بت سد هرابکید و

هتسش عابینا هم زاء، س ویرس و ش روک ناماد به و

دیدش ل سوتتم! ججهنم لی ع نویرستت مال و هم کلا فؤ

ناتیشدا.

# انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ تاریخ

## محمّدی

اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می‌آید، و مقام عزّت او تحمّل این گونه تعدّیها را نمی‌کند و بعد از طیّ سه مرحله: اوّل تبدیل هجری قمری به هجری شمسی، دوّم تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی، سوّم تبدیل هجری باستانی به شاهنشاهی باستانی، نتیجه نکبت اعمال و سزای تعدّیات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد، و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، و اثر به خبر تبدیل می‌شود ﴿فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾<sup>۱</sup> «آنها را درو کردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکان‌ها اقامت و مسکن نداشتند.»

﴿فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup>

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندی که خوار و ذلیل کننده بود، آنها را گرفت.»

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار می‌رفت که پس از فرو ریختن کاخ ظلم و استبداد، و

<sup>۱</sup> آیه ۲۴، از سوره ۱۰: یونس.

<sup>۲</sup> آیه ۱۷، از سوره ۴۱: فصلّت.

حرکت سیل خروشان ملت مسلمان که هزار و چهارصد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمد شیر داده‌اند، و سپرده شدن اختیار ملت به خود ملت در مجلس خبرگانی که تشکیل شد، تاریخ را فقط هجری قمری اعلام کنند، ولی چنین نکردند و اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت تدوین شد:

«مبدأ تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است، اما مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

در اینجا می‌بینیم اصلاحی که به عمل آمده فقط طرح مسئله سوّم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سال‌های شمسی به رسمیت باقی است، و ماههای زرتشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییری نکرده است.

## جمع بین دو تاریخ قمری و شمسی صحیح نیست

و در این سه اشکال است:

أولاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو چه معنی دارد؟ جائی که قرآن کریم، تاریخ را منحصرأ به شهور قمریّه منحصر می کند، و سنت پیامبر اکرم، و منهاج پیشوایان دین إجماعاً و اتفاقاً نیز به ماههای قمری اقتضار کرده اند، اعتبار دادن که همان به رسمیت در آوردن ماهها و سالهای شمسی است منضمّاً به ماههای قمری صحیح نیست.

و ثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاک ندارد، حتماً باید مبنای کارهای دوائر دولتی بر شهور قمریّه باشد، این تفکیک از کجا پیدا شده است؟ و ثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی قرار دادن، عبارة اخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای شمسی است. چون رسمیت معنائی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علی هذا دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می شناسند، نه قمری را. و در میان خود با آن معامله می کنند، نه با قمری، و این عین محذور است.

و این گفتار با طرح تغییر سوّم که در مجلسین

گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می‌گفتند: تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ، و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است، و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و ادارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی، و نشست‌ها و سمینارها، و کنفرانسها، و جشن‌ها و سالروزها، و معاهده‌ها و غیر ذلک.

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب، و شهادت‌ها، و جشن‌ها، و غیرها را به تاریخ شمسی می‌گیرند. مثلاً شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضی مطهری را ۱۲ اردیبهشت می‌گیرند، با آنکه آن مرحوم

در روز ۵ جمادی الثانیة به شهادت رسید.<sup>۱</sup> و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم اشرفی و مرحوم مفتّح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلاب با دانشجویان قرار داده‌اند، و غیر ذلک همه را بر اساس تاریخ شمسی فروردینی می‌گیرند.

---

<sup>۱</sup> مرحوم مطهری در پنجم جمادی الثانیة سنه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.



## یادبودها و سالگردها بر اساس تاریخ قمری

رحلت علامه آیه الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرم واقع شد<sup>۱</sup> در روز ۲۴ آبان می گیرند در حالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است، و او متحقق به حق و امضای شهور و سالهای قمری است.

از اینها گذشته این شهادت‌ها و جشن‌ها و یادبودها چون بر اساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده، مناسب‌تر است که با ماههای قمری یادآوری شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سید حسن مدرس رضوان الله علیه در بندگاه کاشمر که در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یادآوری شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ۱۰ آذر ماه<sup>۲</sup> به دار آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ فضل الله نوری در روز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۳ رجب<sup>۳</sup> بهتر است یا در فلان

---

<sup>۱</sup> رحلت ایشان در صبح یکشنبه هجدهم محرم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریه قمریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطلاع اخیار و ابرار از سایر شهرستان‌ها مراسم تشییع و تدفین به روز بعد موکول شد.

<sup>۲</sup> مرحوم مدرس در بیست و هفتم ماه رمضان، سنه ۱۳۵۶ به شهادت رسید. مطابق ۱۰ آذر ماه ۱۳۱۶.

<sup>۳</sup> شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب سنه ۱۳۲۷ در میدان

ماه شمسی مثلا.

قیام مردم پس از دهه محرم که ده روز تمام عزاداری کرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها، و یاد عظمت سید الشهداء علیه السلام که منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالأخره موجب بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها، و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام، و قیام ملت مسلمان در تهران و قم، در روز دوازدهم محرم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

قیام مردم تهران در شب اول و روز اول محرم که کفن پوشیده و به یاد سید الشهداء علیه السلام بانگ الله اکبر سر دادند و رژیم سفاکانه، این قیام را به خون نشاند در اول محرم بهتر است، یا در ۵ مهرماه؟

---

سپه تهران واقع شد.

باری طبق مدارک شرعی و بر اساس تجربه  
تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاه شماری امت  
اسلام است، نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هایی که در بین  
ممالک اسلامی صورت می‌گیرد، و ایرانیان این  
ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی  
است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم،  
که با هم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر  
چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که  
نه سالهای شمسی، اسلامی است، و نه فروردین  
ماه و بهمن ماه. پس همه با هم باید بر اساس و  
أصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم، تا در  
اولین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است، با  
یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهیم باشیم.

باز هم می‌گوئیم چگونه سالگرد رحلت  
أمیرالمؤمنین علیه السّلام را به شمسی قرار دادن  
صحیح نیست، و الاّ یک روز در شوّال و یک روز  
در ربیع الاول واقع می‌شود؟ و چگونه عاشورا را  
شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الاّ یک روز  
در رجب و یک روز در شوّال واقع می‌شود؟ و  
چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه السّلام را  
شمسی قرار دادن صحیح نیست، و الاّ یک روز  
در محرّم و یک روز در صفر واقع می‌شود؟ و به  
طور کلی در تمام سال دوران می‌کند، همینطور

سایر امور از سالگردها و غیرها صحیح نیست.<sup>۱</sup>

---

۱ درباره عید غدیر در «فروع کافی»، طبع مطبعه  
حیدری ج ۴، ص ۱۴۹، محمد بن یعقوب کلینی از  
سهل بن زیاد، از عبد الرحمن بن سالم، از پدرش  
روایت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن  
محمد علیهما السّلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر  
از جمعه و عید اضحی و عید فطر، عیدی است؟!  
فرمود: آری! عیدی هست که از جهت احترام از آنها  
اعظم است! گفتم: فدایت شوم! آن کدام عید است؟!  
فرمود: روزی است که رسول خدا صلّی الله علیه و  
آله در آن روز امیرالمؤمنین علیه السّلام را نصب نمود  
و گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه! من گفتم: آن چه  
روزی است؟! فرمود: و ما تصنع بالیوم؟ إنّ السنّة  
تدور، و لکنّه یوم ثمانیة عشر من ذی الحجه تا آخر  
روایت که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و  
عبادت و ذکر محمّد و آل محمّد، بیان می کند. باری  
چون سائل می خواهد روز غدیر را به حسب فصول  
و ماههای شمسی بداند، حضرت او را منع می کند و

و این همان نسیء است که قرآن ما را از آن  
نهی کرده، و در سنت پیامبر در خطبه حجّة الوداع  
به شدّت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا که سالهای  
شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است، و اگر بنا  
شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسی قرار

---

می‌گویند: مناط و میزان تعیین روزها و اعیاد و غیرها  
با شهور قمریّه است نه شمسیّه. و عید غدیر روز  
هجدهم ذی‌حجّه است. و لیکن بر حسب شهور  
شمسیّه روز مشخصی نیست. زیرا پیوسته روزها در  
سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاصّ  
از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند  
و گردش می‌کند، مثلاً یک روز عید غدیر در بهار و  
برج حمل است و یک روز مثلاً در تابستان و برج  
سرطان و یک روز در پائیز و برج قوس و هکذا. و  
چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهور قمریّه  
است، دانستن و تطبیق آن با شهور شمسیّه، فائده‌ای  
ندارد. و لهذا به سائل گفتند: و ما تصنع بالیوم؟! إنّ  
السّنة تدور و لکنه یوم ثمانية عشر من ذی الحجّة.

دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم، پس برای عدم ابتلاء به نسیء و برقراری هر فعل در موضع و زمان مختصّ به خود هیچ چاره‌ای از اتخاذ شهر قمریّه نداریم.

چون در خطبه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در منی، موضوع نسیء ذکر شد، و ما ناچار از شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در کیفیت نسیء ما را به بحث کامل و شاملی در پیرامون شهر قمریّه و سنوات شمسیّه کشانید.

فله الحمد و له المنة که این بحث پاکیزه تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم کتاب «امام‌شناسی» قرار گرفت.

تذییل: سال شمسی عبارت است از گردش یک دوره زمین به دور خورشید، یعنی از ابتدای وصول زمین به اوّل برج حمل، تا وصول مجدد آن به این نقطه، که عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده ماه محسوس نیست، و خرده می‌آورد، لذا همان طور که برای اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجم لازم است، برای کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده گانه نیز محاسبه منجم از امور ضروریّه و حتمی است. و چون منجمین در کیفیت تقسیم، اختلاف

نموده‌اند، لذا ماههای شمسی بر اساس تاریخ‌های مختلف رومی، و مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین، و مسیحی گرگواری، و هجری شمسی، و شمسی یزدگردی، و جلالی ملکشاهی و شمسی

باستانی<sup>۱</sup> تفاوت دارد، و در هر یک از این

---

<sup>۱</sup> سالهای رومی مرکب از دوازده ماه بدین ترتیب است:

تشرین اول ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون ثانی ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نisan ۳۰ روز، ایار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز.

تعدیل تاریخ رومی به تعدیل تاریخ ژولین است، و همچنین کبیسه آن در هر ۴ سال یک بار است که در آخر شباط افزوده می‌شود و بنابراین در سالهای کبائس ۳۶۶ روز می‌باشد.

سالهای مسیحی قیصری از نقطه نظر مقدار ماه‌ها و کبائس عینا مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اول ژانویه ۷۵۴ از بنای شهر روم قرار داده، و تولد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است. سالهای این تاریخ بدین ترتیب عینا مانند تاریخ رومی سیر می‌کند، و معروف به تاریخ ژولین است: ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کبیسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مه ۳۱ روز، ژوئن ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، او ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همان طور که ملاحظه می‌شود فقط نام این ماه‌ها با ماههای رومی تفاوت دارد، ولی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اول و ماه دوم زمستان است، مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شباط است و به همین ترتیب.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت می‌گیرند ۳۶۵ / ۲۵ روز فلهاذا فقط هر ۴ سال یک بار کبیسه پیدا می‌کند.

تاریخ مسیحی گرگواری چون سال حقیقی شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت، نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلهاذا پاپ گرگوار با کمک منجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ۴ سال یک بار که کبیسه می‌گیرند، در هر چهارصد سال

---

سه روز کسر کنند بدین طریق که در رأس هر صد سال که می‌باید آن سال را کیسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در رأس سه صد سال کیسه نکنند، و در رأس سده چهارم مطابق معمول کیسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می‌دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگواری مشهور شد، و تاریخ ژولین منسوخ شد، و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان گرگواری محاسبه می‌کنند.

در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است، و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حمل ۳۱ روز، ثور ۳۱ روز، جوزا ۳۲ روز، سرطان ۳۱ روز، اسد ۳۱ روز، سنبله ۳۱ روز، میزان ۳۰ روز، عقرب ۳۰ روز، قوس ۲۹ روز، جدی ۲۹ روز، دلو ۳۰ روز، حوت ۳۰ روز، اول سال هجری شمسی همیشه اول اعتدال ربیعی است.

و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد.

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدأش جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳۶۵ روز حساب شده است فلذا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می‌رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰ روز، و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می‌کردند که همان خمسه مسترقه می‌باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعدت حکیم عمر خیام درست شد، و علت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگری معمول بود. و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلذا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگردی گرفتند و خمسه را در آخر اسفند اضافه کردند، و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کیسه نمایند، یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر ۴ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کیسه کنند، و با این تقویم تا مدت شش هزار سال نقص وارد نمی‌شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند، شش ماه



تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

---

أول را از فروردین هر یک ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را هر یک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ روز شمردند، و در سالهای کبیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

## نموداری از تواریخ مختلف شمسی

و أمّا سال‌های قمری چون عبارت است از دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است، و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد، پس در سال‌های و ماه‌های قمری نیازی به محاسبه منجم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده‌اند، ولی آن راجع به شهر قمریّه نجومی است، نه شهر قمریّه شرعیّه که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

## اسلام دین فطرت است و احکام و قوانین آن،

### همه بر اساس فطرت

و چون دین مقدّس اسلام دین فطرت است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>. فلماذا أحكام و

قوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. می‌گوید: هر

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۰ از سوره ۳۰: روم: «وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می‌کند، استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر و تبدیلی نیست، اینست دین استوار و پابرجا، و لیکن اکثر مردم این حقیقت را إدراک ننموده‌اند».

وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی،  
آن را اوّل

ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا  
رؤیت دیگر! این دستوری است ساده و آسان و  
همگانی و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و  
نقصان.

## فوائد سال قمری و مضارّ سال شمسی

این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن،  
و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات  
قضیه‌ای است همگانی، برای عالم و جاهل، و  
ریاضی دان و درس ناخوانده، و منجم و غیر  
منجم، و متمدّن و بدوی، و حضری و سفری  
تفاوتی ندارد، و در حساب اشتباه نمی‌شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر  
در روی کشتی بر روی آب بماند، و یا بر فراز قلّه  
کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند، و  
یا در قراء و قصبات، دور از مجتمع زندگی  
نماید، و یا از کاروان منقطع شود، و سال‌ها در  
میان بادیه و بیابان بماند، باز می‌داند ماهش کدام  
است. و امروز کدام روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری  
است، این طور مقرر داشته است، که برای تمام  
أفراد عالم سال‌ها و ماه‌ها بر اصل رؤیت أهله و  
شهور قمریه ترتیب یابد. و این به قدری دقیق و

ظریف است، که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست، و نه منجمی و نه محاسبی، چنانچه از هم جدا شوند، یکی در این طرف کره در مشرق زمین، و دیگری در آن طرف کره در مغرب زمین، قرار گیرد، و سالیان دراز هم از هم جدا باشند، چون به یکدیگر برسند، می‌دانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است. زیرا پیوسته حساب ماه‌ها را با رؤیت هلال دارند، و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند، و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی‌شود، و نیاز به محاسبه منجم ندارد، و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند، و نیاز به جعل و حدس و تقریب و تخمین و قرارداد نیست.

و این قانونی است که می‌تواند بشر را اداره کند، و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حکم بفرستد، و همه را متفقا و متحدا در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم در آورد، و شریعت آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: «بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ

سَهْلَةٌ<sup>۱</sup> همین است.

اما اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی، تقویم شمسی باشد، چه اشکالاتی در پی داشت، خدا می‌داند!

اولاً نیاز به رصد، و منجم و تعیین نقطه اعتدال ربیعی، و یا اعتدال خریفی بود، و اسلام هیچگاه احکام خود را به نیاز امر مجعول خارجی مقید نمی‌کند.

ثانیا کدامیک از شهور شمسیه را معتبر داند؟ زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنا بر تقاویم مختلف، متفاوت است.

ثالثا اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجم می‌سپرد، هر منجمی به دلخواه خود به طوری مخصوص، ماه‌ها را مرتب و منظم می‌نمود، و این موجب خلاف و اختلاف در امت در تقویم و احکام می‌شد. و می‌دانیم که چنانچه منجمین در اصل حساب و تعیین مقدار کیسه اشتباه نکنند، اختیار تعیین مقدار ماه‌ها امری است مجعول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأی منجم خاصی را با حفظ اصول حساب نمی‌توان بر رأی منجم دیگری مقدم داشت.

و رابعا موجب اختلاف مسلمین در نقاط

---

<sup>۱</sup> «خداوند مرا بر تبلیغ شریعت آسان و سهل التناولی برانگیخت.»

مختلفه عالم به علت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می‌گشت، و اهالی قراء و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که سفرشان به طول می‌انجامید، حساب خود را گم می‌کردند، و در این صورت دیگر برای بقاء شریعت وَ حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup> مفهوم و مصداقی بجای نمی‌ماند.

پس می‌بینیم که چگونه با آیه کریمه (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ)؛

اولاً این ترتیب ماههای قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته، و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تکوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته، و علاوه این را دین قیّم یعنی آئین استوار و پا برجا و ثابت معرفی کرده است. یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدا نکردنی و تحریف ناپذیرفتنی خداوند متعال است، تا هنگامی که

---

<sup>۱</sup> گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است که شیعه و سنی روایت کرده‌اند: «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا یوم القیامة».

---

<sup>۱</sup> و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۲ ص ۲۸ پس از تفسیر این آیه مبارکه گوید: و فی هذه الآية دلالة على أن الاعتبار في السنين بالشهور القمرية لا بالشمسية، و الأحكام الشرعية معلقة بها، و ذلك لما علم الله سبحانه فيه من المصلحة، و سهولة معرفة ذلك على الخاصّ و العامّ: «و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی و احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قمری است. و این به جهت آنست که خداوند سبحانه می دانسته است که در آن مصلحتی است، و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواصّ و برای عامّه مردم.

---

## فوائد و منافع ماههای قمری

مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظم است، که امروز که روز چهارم ربیع الثانی یکهزار و چهارصد و پنج هجریه قمریه است، در تمام نقاط عالم، و در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز، و همین ماه، و همین سال است.

حال در می ده نوگچه که همبایست استعمار

کوشیده است که این تاریخ قویم را بر هم زند، و یا بر اساس مامسی مشدیهاست و ماه، ترجه ادمه چرگ دشابی قاب دوخی باجب، خیرات بلیدت ساسا رباید و یحیسمه بدی رجھ، یهاشنهاشد خیرات بهداید و، بنیا لندکع طقار تدحو، دبردارین تم نماسیر بنیا و. عَطَقَ  
یَدِیاً لِلَّهِ اَللّٰهُمَّ وَ تَبَّتْ کَلِمَتُهُمْ وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ بِمَا  
عَمِلُوا، وَ ثَبَّتَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ بِدِیْنِهِمُ الْقَوِیْمِ وَ صِرَاطِهِمُ  
الْمُسْتَقِیْمِ وَ اَعْلٰی کَلِمَةِ الْمُسْلِمِیْنَ، وَ هِیَ الْکَلِمَةُ الْعُلَیّٰ.

دوم از منافی که از سالها و ماههای قمری به نظر می رسد، تطوّر اعمال افراد مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلا روزه ماه رمضان پیوسته در سنوات فصول گردش می کند. و مسلمان روزه دار در زمستان و بهار و تابستان و



پائیز روزه می‌گیرد، بدون امکان هیچگونه  
تخلّفی. و بنا بر این علاوه بر آنکه مزاج و طبع او  
در فصول اربعه نیاز به روزه در فصول اربعه دارد  
- طبق برداشت احکام و قوانین از اصل فطرت -  
و منافع صحّی روزه به طور کامل عائد او  
می‌شود، مزاج و طبع و إرادة او را آماده برای  
گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می‌کند، و  
بنابراین جهاد فی سبیل الله که واجب و همگانی  
و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل  
سرما و اعتدال هوا ندارد، و چه بسا ممکن است  
در تابستان گرم واقع شود، و لازم می‌آید که امت  
مسلمان در شرائط سخت گرما و طولانی بودن  
روز، و یا سرما و شدّت آن از

حقوق حقّه خود دفاع کنند، و به جهاد با  
خصم برخیزند، این جهاد و دفاع، برای مسلمان  
آسان می‌شود. و همچنین حجّ که در ذوالحجّه  
صورت می‌گیرد، و در فصول اربعه گردش  
می‌کند، - مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد  
حجّ حتّی در سرمای سرد و در گرمای گرم - او  
را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و  
شرائطی آماده و مجهّز می‌سازد.

و محصلّ مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می‌گردد، اسلام که براساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است، احکام و تکالیف را طوری مقرر فرموده است که با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد.

و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است، که اسلام آن را امضاء کرده، و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است، کلامی است از حقیقت خالی.

## اسلام أبدا دربارہ عید گرفتن نوروز ترغیبی نکرده است

اسلام ابدا در این باره ترغیبی نکرده است، بلکه گرفتن عید را به عنوان سنّت ملی و آداب قومی بدعت شمرده، و مردود دانسته است. روایتی که در این باب از معلی بن خنیس وارد شده، ضعیف السند است، و بقیّه احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا بر أدلّه تسامح در سنن براساس روایات مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى شَيْءٍ فَأَتَى بِهِ التَّمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابُ أُوتِيَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ

كَمَا بَلَغَ 'مشرّع حکم نیست، و استمساک به آنها در این مورد مبنی ندارد. و ما در باب عید نوروز و عدم جواز تمسک به ادله تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بحول الله و قوته و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله العلیّ العظیم.

و همچنین درباره مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است. و تمسک به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند ان شاء الله تعالی.

در اینجا دیگر بحث درباره شهر و سنوآت قمریّه و شمسیّه را به پایان می‌بریم، و در تفسیر نسیء که در آیه کریمه و در روایت شریفه نبویّه در حجّة الوداع آمده بود، دیگر سخنی نمی‌گوئیم. و به سایر مناسکی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در زمین منی انجام دادند می‌پردازیم.

---

<sup>۱</sup> «هر کس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود، و آن کس به جهت دریافت آن ثواب، آن عمل را به جای آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد، و اگر چه واقع امر، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

# انجام سائر مناسک رسول الله صلی الله علیه و

## آله و سلم در زمین منی

از محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منی خطبه خواندند، یکسره به قربانگاه (مَنَحَر) آمدند، و شترانی را که با خود آورده بودند، همه را به دست مبارک خود نحر کردند. سابقاً گفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خود ۶۳ و یا ۶۴ و یا ۶۶ و یا ۶۷ نفر شتر سوق داده بودند، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای رسول خدا از یمن ۳۷ و یا ۳۶ و یا ۳۴ و یا ۳۳ نفر شتر آورده‌اند، و حضرت رسول الله، امیرالمؤمنین علیه السلام را در حج و هدی خود شریک فرمود، و در تمام مناسک، آن جناب همانند آن حضرت بودند.

فلهذا در موقع نحر شتران که مجموعاً یکصد نفر بود، رسول خدا با امیرالمؤمنین علیه السلام مجموعاً به نحر شتران پرداختند. اول رسول خدا شروع به نحر کردند، و گویند ۶۳ نفر شتر که به مقدار عمر آن حضرت بود نحر کردند، در مقابل هر سال از عمر، یک نفر شتر. و بقیه را تا صد نفر امیرالمؤمنین علیه السلام نحر کردند. نگهبان همگی این شتران، نَاجِيَةَ بن جُنْدَب خُزَاعِي

أسلمی بود.<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله دستور دادند: از هر شتری یک قطعه بگیرند، و همه را در یک دیگ سنگی ریخته و پختند، آنگاه آن حضرت و جناب وصی و الا تبارش امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین کم کم و آهسته از شوربا و گوشت آن قدری تناول کردند.

تمام این یکصد شتر را پس از کشتن، رسول خدا تصدق کردند، و حتی پوست آنها را، و حتی جلّهای روی شتران و آنچه بر گردنهای آنها آویزان کرده

بودند، همه را تصدق دادند، و از آنها به مباشرین پوست کندن شتران و قطعه قطعه کننده آنها هیچ ندادند. بلکه مزد آنها را از چیز دیگری غیر از اجزاء و اعضاء و متعلقات شتران دادند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «فروع کافی»، ج ۴، ص ۲۵۰. و أيضا ص ۲۴۹. و أيضا ص ۲۴۷، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴، و «البدایة و النهایة» ج ۲، ص ۱۸۷ و ص ۱۸۸، و «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۲، و «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۶، و «روضه الصفا» ج ۲، ذکر حجة الوداع، و «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوّم، ص ۴۱۰.  
<sup>۲</sup> «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۳، و «بحار الانوار» ج ۶، ص ۶۶۵.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نحر فارغ شدند، حلق کردند (سر خود را تراشیدند) و سر تراش آن حضرت مُعَمَّرُ بْنُ عَبْدِالله بود. حضرت اشاره به طرف راست سر خود کردند، و حلاق نیمه راست را تراشید. آن حضرت موها را به ابو طلحه انصاری دادند، تا در میان مردم تقسیم کرد. و به هر یک، یک یا دو مو می رسید، سپس آن حضرت اشاره به طرف چپ خود نمودند، حلاق نیمه چپ را تراشید.

آن را نیز به اُمّ سلیم زوجه ابو طلحه انصاری، و یا به کُریب، و یا به خود ابو طلحه دادند تا آن را نیز در میان حجّاج تقسیم کند.<sup>۱</sup>

چون آن حضرت از تراشیدن سر فارغ شدند لباس نظیف و دوخته در تن کردند و به سوی مکه برای انجام طواف، و نماز طواف حرکت کردند.

و لا یخفی آنکه قبل از حرکت، چون مردم از حلق (سر تراشیدن خود) و یا تقصیر (کوتاه کردن مو) می پرسیدند، حضرت در پاسخ فرمود: **رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ**. «خداوند رحمت خود را بر سر تراشندگان نازل می کند». و در روایت است که چون بعضی از اصحاب حلق و بعضی تقصیر

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴.

نموده بودند حضرت فرمود: **اللَّهُمَّ اغْفِرْ**

**لِلْمُحَلِّقِينَ** «خداوندا، غفران و آمرزش خود را بر

سر تراشندگان بفرست!» گفتند:

**وَالْمُقَصِّرِينَ؟** یعنی بر کوتاه کنندگان مو نیز

رحمت و غفران خود را بفرستد؟

رسول خدا تکرار کرد: **رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ.**

باز گفتند: **وَالْمُقَصِّرِينَ؟**

رسول خدا برای بار سوم تکرار کرد: **اللَّهُمَّ**

**اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ!**

و چون در مرتبه چهارم گفتند:

**وَالْمُقَصِّرِينَ؟** خدا غفران و آمرزشش را بر

مقصرین نیز نازل کند؟ رسول خدا فرمود:

**وَالْمُقَصِّرِينَ؟** «خدا بر مقصرین نیز نازل کند».<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۴، و «روضه الصفا» ج ۲، ذکر حجة الوداع.

بعضی گفته‌اند: این تکرار حضرت در عمره حُدَيْبِيَّة بوده است، نه در حِجَّة الوداع، و لیکن چون علاوه بر عمره حُدَيْبِيَّة، در حِجَّة الوداع نیز چنین پرسش و جوابی روایت شده است، هیچ بعدی ندارد که در هر دو موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محلِّقین را سه بار، و در مرحله چهارم برای مقصِّرین نیز طلب مغفرت نموده باشد.

باری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از منی به مکه آمدند، در مسجد الحرام آب خواستند، و چون بعضی و از جمله عبّاس عموی آن حضرت خواست آب از منزل خود بیاورد، حضرت فرمودند: نه، از همین آبهای که مردم می‌آشامند<sup>۱</sup>. آنگاه به جانب چاه زمزم آمده و یک دلو آب برای آن حضرت سقّایانی از بنی عبد المطلب که در اطراف زمزم مشغول آب کشی بودند آب بیرون آوردند.

حضرت قدری از آن دلو تناول کردند، و بعد مقداری از آن آب که در دهان مبارک بود، در دلو ریخته و به سقّایان دادند تا دو مرتبه در چاه خالی کنند، و فرمودند: اگر هر آینه خوف آن نداشتم که مردم این را نسک و از اعمال پندارند و

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۳.



خودشان برای آب کشی به جانب زمزم آیند، و این شغل را از شما بگیرند، دوست داشتم که خودم به تنهائی آب بکشم، بطوری که ریسمان دلو بر روی این شانه من نمایان باشد.<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم طواف و نماز آن را بجای آورده، و همان روز به منی برگشتند. بعضی گفته‌اند که نماز ظهر را در مکه بجای آوردند، و بعضی گفتند در منی، و این قول بعید است، زیرا هر چه هم روز طویل باشد، انجام مناسک منی از رمی و حلق و نحر شصت و سه نفر شتر و پختن آنها، و خوردن از قدری از آب آن، و خواندن خطبه طویل، و جواب دادن به پرسش‌های مردم، و آمدن به مکه که تقریباً دو

فرسخ است، و انجام مناسک بیت الله الحرام، این همه بعید است که تا ساعتی قبل از ظهر پایان یافته باشد، تا حضرت به منی مراجعت کرده، و نماز ظهر را در آنجا انجام داده باشند.<sup>۲</sup> در «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۱ آورده است که حجّ رسول الله در تابستان بود، و روز هم روز طولانی

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶ و ص ۱۴۷، و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۵، و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۱.

بود.

پس قول أقرب آنست که رسول الله نماز ظهر را در مکه بجای آورده و سپس به صوب منی رهسپار شده‌اند.

باید دانست که حجّ هر گونه که باشد خواه حجّ تمتّع، و یا قران، و یا افراد، دو طواف دارد یک طواف را طواف زیارت و یا إفاضه گویند، و آن اولّین طوافی است که محرم به إحرام حجّ انجام می‌دهد، خواه قبل از وقوف به عرفات باشد، همچون طوافِ قارن و مفرد که چنانچه بخواهند، بعد از إحرام و دخول در مکه می‌توانند انجام دهند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و أميرالمؤمنین علیه السلام که حجّشان حجّ قران بود، و با خود سوق هدی نموده بودند، و چون وارد مکه شدند، در اولّین وهله قبل از وقوف به عرفات، طواف را انجام دادند، و سعی را نیز انجام دادند.

و البتّه بعد از این طواف هم، سعی بین صفا و مروه را بجای می‌آورند.

و خواه بعد از وقوف به عرفات باشد، همچون تمتّع، و یا همچون قارن و مفردی که قبل از وقوف، طواف و سعی را انجام نداده باشد.

طواف دیگر، طوافی است که پس از اتمام أعمال انجام می‌دهند، و آن را طواف نساء گویند. و در وجوب آن بین شیعه و سنی هیچگونه

خلافی نیست.

این طواف جزء اعمال حجّ نیست، بلکه عملی است واجب و مستقلّ، جدا از اجزاء حجّ، و اگر کسی هم بجا نیاورد، در حجّ او ایشکالی نخواهد بود، غایة الأمر عمل واجبی را ترک کرده، و اثر آن که حلّیت نسوان است، مترتب نشده است.

و علّت آنکه آن را طواف نساء گویند، به جهت آنست که اثر آن حلّیت زنان و عقد آنها و شهود بر عقد آنهاست، در مقابل طواف إفاضه که جزء حجّ است و اثر آن حلّیت طیب و عطر و استعمال بوی خوش است.

أهل تسنّن هم این طواف را واجب می‌دانند، غایة الأمر نام آن را طواف وداع می‌گویند. و اثر آن را هم حلّیت زنان می‌دانند، که بدون آن زنان به حرمت خود باقی هستند.

و عِلَّتْ آنکه نام آن را طواف نساء نمی‌گذارند، برای آنست که آنها همگی طواف زیارت و إفاضه را موجب حَلِّیت طیب و بوی خوش نمی‌دانند، و بسیاری از آنان قائلند که به مجرد حلق و یا تقصیر در منی استعمال بوی خوش و طیب، حلال می‌گردد. پس این تقابل بین این دو طواف، در نزد آنها نیست که به جهت آن نام طواف أخیر را طواف نساء گذارند. ولی اثر این طواف، همان طور که ذکر شد إجماعاً در نزد آنها نیز حَلِّیت زنان است. پس حقیقتاً طواف وداع واجب آنها، همین طواف است و اثرش نیز همین است، و اختلاف اسم گذاری موجب تغییر حقیقت عمل نیست.

ولی شیعه علاوه بر این طواف واجب، طواف دیگری را به نام طواف وداع در وقت خروج از مکه مستحبّ می‌داند.

و طواف نساء و یا وداع در نزد عامّه سعی ندارد، با آنکه واجب است، و فقط دو رکعت نماز واجب پس از آن دارد. ولی طواف إفاضه سعی دارد، و بدون آن عمل ناقص است.<sup>۱</sup>

فلهذا می‌بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم با امیرالمؤمنین علیه السّلام، در پی طواف

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶.

إفاضه سعی نمودند، ولی در پی طواف نساء و یا وداع، که پس از وقوف به عرفات و أداء مناسک روز عید قربان بجای آوردند، سعی انجام ندادند. اما کسانی که از مکه به دستور رسول الله إحرام به حج بستند، و حجشان حج افراد بود، آنان بعد از وقوف و ادای مناسک روز منی، باید یک طواف إفاضه انجام دهند و یک سعی، و در عقب آن یک طواف نساء و یا طواف وداع، فالحمد لله وحده.

رسول خدا پس از انجام مناسک بیت الله الحرام در روز عید قربان به

سرزمین منی بازگشتند، و آنچه مردم از آن حضرت سؤال می کردند، راجع به تقدیم بعضی از مناسک منی بر بعضی دیگر، جهلا یا نسیانا می فرمود: **لَا حَرَجَ عَيْبِي** ندارد و باکی نیست، چه از مقدم داشتن حلق بر ذبح، و حلق بر رمی، و حتی بر تقدیم طواف زیارت بر رمی می فرمود:

**لَا حَرَجَ!**

---

<sup>۱</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۵.

در اینجا روایات شیعه و عامّه هر دو تطبیق بر این حکم دارند، و ما در اینجا دو روایت از شیعه و دو روایت از عامّه نقل می‌کنیم:

اما از شیعه، علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل بن درّاج روایت می‌کند: **تَلَأَسَدٌ نَّأَلُ بَقَاتٍ يَبْدَأُ رُوزِيْلَ جُرْلَانِ عَ مَلَأَسَدًا مِيْدَعِ لِّلَّهِ اِدْبَعَابًا قَدِيْحًا، لَأَق: لَا يَنْبَغِيْ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ نَأَسِيَا.**

**ثُمَّ قَالَ: اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ اَتَاهُ اَنَاسٌ يَوْمَ النَّحْرِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! اِنِّيْ حَلَقْتُ قَبْلَ اَنْ اَذْبَحَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: حَلَقْتُ قَبْلَ اَنْ اَزْمِيَ، فَلَمْ يَتْرُكُوْا شَيْئًا كَانَ يَنْبَغِيْ لَهُمْ اَنْ يُؤَخِّرُوْهُ اِلَّا قَدْمُوْهُ، فَقَالَ: لَا حَرْجَ.<sup>۱</sup>**

جمیل گوید: «از حضرت صادق علیه السلام درباره مردی که زیارت خانه و طواف را قبل از حلق انجام داده است پرسیدم، فرمود: سزاوار نیست، مگر از روی فراموشی باشد.

سپس فرمود: جماعتی از مردم در روز نحر، به نزد رسول الله آمدند، بعضی گفتند: ای پیغمبر

<sup>۱</sup> «فروع کافی» ج ۴، کتاب حج، ص ۵۰۴، و «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۲.

خدا من پیش از ذبح کردن، سر تراشیده‌ام، و بعضی گفتند: من پیش از رمی کردن سر تراشیده‌ام، و هیچ چیزی را که باید مؤخر بجای بیاورند، باز نگذاشتند مگر اینکه مقدم بجای آورده بودند، حضرت فرمود: باکی نیست».

دوم روایتی است که عده‌ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از أحمد بن محمد بن ابی نصر، روایت کرده‌اند که او گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم درباره مردی از اصحاب ما که رمی جمره را که در روز عید قربان بجای آورد، قبل از ذبح کردن سر تراشید.

حضرت فرمود: در روز نحر، طوائفی از مسلمانان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! ما ذبح کردیم قبل از اینکه رمی کنیم، و سر تراشیدیم قبل از اینکه ذبح کنیم، و چیزی باقی نگذاشتند از آنچه می‌بایست مقدم دارند إلا اینکه مؤخر داشته بودند و نیز چیزی باقی نگذاشتند از آنچه می‌بایست مؤخر دارند مگر اینکه مقدم داشته بودند.



حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ بِهِ هَمَّغِي أَنَّهُا فَرَمُود: لَا حَرْجَ، لَا حَرْجًا<sup>۱</sup>

امَّا از عامّه، از «صحيح» مسلم، از عمرو بن

العاصي، روايت شده است كه گفت: رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در حَجَّةِ الْوُدَاعِ در

زمين مني بر روي راحله‌اي وقوف داشت، كه

مردم از او مسئله مي پرسيدند.

مردي به حضور آن حضرت رسيد و گفت: يا

رسول الله! من نمي سر به طساو به بندشال محبه كم تسناد

دير گت روصتر شرحنزال بل بقديا بذنديشارت، بل بقن مو

رحنزا، هليشارت سرم، دو معرفت ضرح: اِذْبِحْ وَ لَا حَرْجَ

«اينك ذبح كن و حرجي بر تو نيست».

و پس از آن مرد دگري آمد و گفت: يا رسول

الله! نمي دانستم كه رمي جمره بايد قبل از نحر

باشد، و من نحر کرده‌ام، حضرت فرمود: اِزِمِ وَ

لَا حَرْجَ! «اينك رمي كن و حرجي نيست».

و سپس مرد دگري آمد و گفت: من افاضه

براي بيت الله الحرام به جهت طواف کرده‌ام پيش

از آنكه رمي كنم! حضرت فرمود: اِزِمِ وَ لَا

---

<sup>۱</sup> «فروع كافي» ج ۴، كتاب حج، ص ۵۰۴، و «بحار الانوار» طبع كمپاني، ج

۶، ص ۶۶۲.



در این حال جماعتی آمدند و گفتند: یا رسول

اللّه بنو یربوع، ما را گرفتند و نگهداشتند!

حضرت فرمود: هیچ صاحب نفسی بر

دیگری جنایت نمی‌کند! پس از این مردی از

مسئله نسیان رمی جمار پرسش کرد، حضرت

فرمود: **إِزْمٌ وَ لَا حَرَجٌ**، و سپس دیگری آمد و

گفت: یا رسول اللّه من فراموش کردم طواف را

انجام دهم، حضرت فرمود: **طُفٌ وَ لَا حَرَجٌ**.

و پس از آن شخصی آمد و گفت: من سر

تراشیده‌ام قبل از آنکه ذبح کنم! حضرت فرمود:

**إِذْبَحْ وَ لَا حَرَجٌ**. و از هر چه پرسش کردند،

رسول خدا فرمود: **لَا حَرَجٌ، لَا حَرَجٌ**.

و سپس فرمود: **قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ الْحَرَجَ إِلَّا رَجُلًا**

**اِقْتَرَضَ امْرَأً مُسْلِمًا فَذَلِكَ الَّذِي حَرَجَ وَ هَلَكَ. وَ قَالَ:**

**مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً إِلَّا الْهَرَمَ.**<sup>۱</sup>

«خداوند حرج و گرفتگی و تنگی را برداشته

و برده است، مگر از مردی که غیبت مرد مسلمان

را بنماید، آن چیزی است که در آن حرج و

هلاکت است. و رسول خدا فرمود: خداوند هیچ

دردی را نفرستاده است، مگر آنکه دواي آن درد

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۷، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۶.

را نیز فرستاده است، مگر درد پیری را».

باری بحث در تقدیم و تأخیر مناسک منی، بعضی بر بعضی دیگر، در دو مورد واقع می‌شود: اول در صورت جهل به لزوم تقدیم و یا نسیان، و در این صورت روایات إطباق دارند بر عدم لزوم إعادة و تکرار، همچنان که در روایت جمیل گذشت، و در این صورت با فرض لزوم تقدیم و تأخیر و شرطیّت آن، همچنان که از روایات مستفاد می‌گردد، باید گفت شرطیّت فقط در صورت تذکر و علم است، نه در صورت جهل و نسیان.

دوم در صورت عمد و علم، در این صورت با وجود روایات وارده در لزوم اثم و گناه و حرج، با فرض صحّت حجّ، و قطع أصحاب ما به عدم لزوم تکرار و إعادة باید گفت: این شرطیّت تقدیم و تأخیر، از باب تعدّد مطلوب است، نه وحدت مطلوب مشروط بدین شرط. و در این صورت چنانچه اصل ماهیّت و طبیعت، ایتیان شده باشد، مطلوب به دست آمده، و زمینه‌ای برای إعادة و تکرار آن نیست، ولی در عین حال یک مطلوب دیگر که تقدیم و تأخیر باشد، فوت شده است، و مستلزم حرج و گناه است. و حجّ نیز گرچه صحیح و کامل است، و لیکن حجّ تمام نیست، و فرق معنای کمال و تمام

در نظیر این موارد روشن می‌شود. روز عید را  
روز نحر و روز اضحی و روز حجّ اکبر گویند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> در تعبیر یوم الحجّ الأكبر باید دانست که اکبر صفت برای یوم است نه برای حجّ، یعنی بهترین و بزرگترین روز حجّ که روز عید قربان است.

روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را ایام تشریق

خوانند، به جهت برق زدن خورشید و نور آفتاب بر

خون مدشده تیخری ماه، انهای گذنش خرد و ولالاتو، هب و

قیشرت لی ایلا ار ماهزور نی زالی بق ی ماهبشت تهجین هم

لسنیوگ. زینر قلا موی و س و و رلا موی ار م هدرزای زور و

لسنیوگ، ابلاغ نای جا حه کنا ت هجه بدر این روز سرهای

حیوانات نحر شده و ذبح شده را می م و د نر پد نروخ،

تسا ندرک چوک زوره کرفند زور بل باقم رد زینو، رد

دندراد رارقتسا زور نآ. عر کلا ا موی ار م هدرز او د زور و

لسنیوگ و لا ا ر فندا موی ا یو ع ر ا کلا ا موی ا یو، ع ا ر ک نو چ

تسا ه چاپی انعمه ب و حاجیان در این روز پاچه ی ماه

ی م ا ر ن ا ل د ن ف س و گ و ن ا ت ر ش د ن ز پ، ی زور ی ن ل و ا ن و چ و

ی م م ا ت م ن ا ش ر ا ک ج ا ج ح ه ک ت س ا د و ش، ف ر ط ه ب ا ی و

ه ک م، ی م د و خ ن ا ط و ا و ل ز ا ن م ف ر ط ه ب ا ی و د ن و ر، ا ن ل

ه د ر ا ن گ ل و ا چ و ک زور ا ر ن ا م ا ن د ن ا، ا ر م ه د ز ی س زور و

لسنیوگ نی ا ث ل ا ر ف ن د ل ا موی، ب ه ج ه ت ا ن ک ه ب ق ی ه ح ج ا ج ک ه

د ر ک و چ ا و ل ک و چ ن ک ر د م د ن ا، ل م ن ه ا و خ چ و ک زور ن ی ا ر د

در شب یازدهم و دوازدهم واجب است تا  
نیمه شب حاجی در زمینِ منی<sup>۱</sup>  
بماند، مگر آنکه در مکه باشد، و به عبادت  
اشتغال ورزد.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۳.

عبّاس عموی پیغمبر چون سقایت و وظیفه  
آب دادن حاجّ در مکه با او بود، فلهدا از رسول  
الله رخصت گرفت که شبهای منی در مکه  
بماند.<sup>۱</sup>

رسول خدا به رُعَاةِ اِیْل (شترچرانان) اجازه  
دادند که در روز عید، رمی کنند، ولی رمی فردای آن  
روز را نکنند، و به جای آن در روز بعد که روز نفرِ اوّل  
است رمی کنند، و نیز اجازه دادند، در صورتی که  
بخوانند می دعوت بشود از دوخی مرگناوت، ما جنا  
لمنهد.<sup>۲</sup>

در بعضی از روایات وارد شده است که  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم برای  
زیارت بیت الله شبها به مکه می آمدند و مراجعت  
می نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در منی  
در مسجد الخیف سکنی گزیدند، و دستور دادند  
که مهاجرین در طرف راست، و أنصار در طرف  
چپ اقامت کنند، و بقیّه مردم در اطراف آنان.  
از آن حضرت تقاضا کردند که اجازه فرماید

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۳۰۰.

<sup>۲</sup> «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱، و «فروع کافی» ج ۴، ص ۴۸۱ و  
ص ۴۸۲.



تا منزلی در منی برای شما بسازیم، اجازه نفرمود،  
و فرمود: **مِنِي مُنَاخٌ مِّنْ سَبَقٍ**، «زمین منی بارانداز  
و فرودگاه هر کسی است که زودتر بیاید، و در  
سکنی پیشی گیرد».<sup>۱</sup>

حضرت رسول الله در روز یازدهم، اول  
جمره اولی و سپس جمره وسطی و پس از آن  
جمره عقبه را رمی کردند، هر کدام را به هفت  
ریگ. و با هر ریگی که پرتاب می کردند،  
می گفتند: الله أكبر.

در جمره اولی و وسطی قبل از رمی رو به قبله  
ایستاده، و مدتی دعا خواندند، و سپس رمی  
کردند، ولی در جمره عقبه رو به قبله نایستادند،  
و دعا هم نکردند، رمی کردند و برگشتند.<sup>۲</sup>  
و آنچه مرحوم فیض در «محجّة» آورده است  
که در وقت رمی جمره عقبه باید رو به قبله ایستاد  
ظاهراً سهو است.<sup>۳</sup>

حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ  
سَلَّمَ در روز یازدهم نیز خطبه‌ای خواندند، و  
مردم را تحذیر از مخالفت و ترغیب به اتباع

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۹، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹.

<sup>۲</sup> «فروع کافی» ج ۴، از ص ۴۸۰ تا ص ۴۸۲، و «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۴۸،  
و «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۳۰۰.

<sup>۳</sup> «المحجّة البیضاء» طبع ۸ جلدی، کتاب أسرار حجّ، ج ۲، ص ۱۷۹.

سنت نمودند، و علاوه بر اسقاط ربا و ربای  
عموی خود عباس، و اهدار هر خونی که در  
جاهلیت ریخته شده است، و اهدار دم ربیعه بن  
حارث بن عبد المطلب، و اسقاط هر مظلومه  
دیگری که در جاهلیت بوده است، و دعوت به  
احترام اموال مسلمین، و بیان حرمت نسیء و  
استداره و گردش زمان به موضع اول خود،  
فرمود:

أَلَا لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ  
رِقَابَ بَعْضٍ! أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَسَّ أَنْ يَعْبُدَهُ  
الْمُصَلُّونَ وَ لَكِنَّهُ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَكُمْ.<sup>۱</sup>

«بعد از رحلت من به کفر برنگردید بطوری  
که بعضی از شما گردن دیگری را بزند، آگاه  
باشید که شیطان ناامید شده است که نمازگزاران  
او را پرستند، و لیکن امید دارد که شما را به جان  
یکدیگر بیندازد، و در دایره نفاق و اختلاف و  
اغراء به فتنه و فساد کوشش کند»!

سپس فرمود: **أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ! أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ! ثُمَّ**

**قَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّهُ رَبُّ مُبَلِّغٍ أَسْعَدُ مِنْ**

**سَامِعٍ!**

<sup>۱</sup> حرش بین القوم: اغری بعضهم على بعض، و كذلك بين الكلاب و ماشا  
كلها.

رسول خدا دستهای خود را گشود، و به پهنا باز کرد، و گفت: «آیا رساندم؟! آیا تبلیغ کردم؟! و پس از آن فرمود: افرادی که حضور دارند، باید این سخنان را به غائبان برسانند! زیرا که چه بسا آن افرادی که به آنها رسانده می‌شود، از خود افرادی که حضور دارند و می‌شنوند، سعادتشان بیشتر، و بهره‌گیری آنان از این مطالب، وافی‌تر است!»

حمید گوید: چون به حسن این جمله رسید،

گفت: قَدْ وَاللَّهِ بَلَّغُوا أَقْوَاماً

كَأَنْوَاسُ أَسْعَدَ بِهِ، «سوگند به خدا که آن خطبه را

رساندند به اقوامی که از شنوندگان کامیاب‌تر بودند».

حافظ أبو بکر بزاز گوید: که چون بر رسول  
 الله سوره **(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ)** در  
 سرزمین منی در ایّام تشریق نازل شد، سوار شد،  
 و در نزد عقبه ایستاد، و آن قدر از مردم گرد او  
 مجتمع شدند، که غیر از خدا تعدادشان را کسی  
 نداند، و آن وقت شروع به خواندن خطبه نمود.  
 و بعد از فقراتی فراوان، در سفارش به زنان و  
 اداء امانت، و حرمت چهار ماه از ماههای سال و  
 غیر ذلک فرمود: **وَلَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ مِنْ مَالِ أُخِيهِ  
 إِلَّا مَا طَابَتْ بِهِ نَفْسُهُ.**

«برای هیچ کس حلال نیست که از مال  
 برادرش استفاده کند، مگر آنکه آن برادر از طیب  
 نفس، و رضای خاطر، آن کس را در معرض  
 استفاده از مال قرار دهد.»

و سپس فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ  
 فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ  
 فَأَعْمَلُوا بِهِ!** «ای مردم من در میان شما چیزی را  
 بعد از خودم به یادگار گذاشتم که اگر آن را  
 بگیرید و اخذ کنید، هیچگاه گمراه نشوید! و آن  
 کتاب خداست! پس به آن عمل کنید!»<sup>۱</sup>

(از خطبه‌هایی که قبل از این و بعد از این ایراد

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۲۰۱ تا ص ۲۰۳.

فرموده‌اند، و در آن غیر از کتاب خدا لفظ و  
عترتی اهل بیتی وارد شده است، معلوم می‌شود  
که در این خطبه هم بوده و ساقط شده است).

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در  
حجّة الوداع مجموعاً پنج خطبه خوانده‌اند:

أول در روز هفتم ذوالحجّة در مکه مکرمه، دوم

در روز عرفه، سوم در روز عید قربان، چهارم در یوم

القرّ که روز یازدهم است، در منی، پنجم در يَوْمُ النَّفْرِ

الأول<sup>۱</sup> که روز دوازدهم است در منی.<sup>۲</sup>

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شب

دوازدهم و شب سیزدهم را نیز در منی ماندند، و

صبح هر یک از این دو شب، جمرات ثلاث را به

همان نحوی که ذکر شد، رمی کردند، و ظهر روز

سیزدهم عازم مکه شدند.<sup>۳</sup>

روز سیزدهم را يَوْمُ النَّفْرِ الثَّانِي گویند، یعنی روز

کوچ دوم و بر امام لازم است، تا آن روز در منی بماند،

گرچه بیشتر حجّاج در روز نفر اول، از سرزمین منی

خارج شده باشند.

---

<sup>۱</sup> «سنن بیهقی» ج ۵، ص ۱۵۱.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۶.

<sup>۳</sup> «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم، ص ۴۰۱.

مُعَمَّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَرَاثَةَ، رَحِلَ رَسُولِ خُدا  
را بر روی شتر بست که پیامبر بر روی آن سوار  
شوند، چون رسول خدا خواستند سوار شوند  
گفتند: ای معمر این رحل باز شده است و محکم  
نیست!

مُعَمَّرُ گفت: پدرم و مادرم فدایت باد! من آن  
را محکم بستم، همان طور که همیشه برای شما  
بستم، و لیکن بعضی از حسودانی که از این  
موقعیت من نسبت به شما بر من حسد می‌برند،  
آن را باز کرده‌اند تا شاید شما مرا عوض کنید و  
دیگری را بجای من بگمارید! رسول خدا فرمود:  
من چنین کاری نمی‌کنم!

باری، معمر همان کسی است که سر رسول  
خدا را تراشید، و در موقع تراشیدن، قریش  
گفتند: ای معمر گوش رسول خدا در دست  
توست! و تیغ سر تراش نیز در دست توست!

مُعَمَّرُ گفت: سوگند به خدا که من این را برای  
خودم موهبتی عظیم و فضلی بزرگ می‌دانم!<sup>۱</sup>  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حدود  
عرفات و مشعر الحرام را معین کرده بود، اینک  
حدود منی را از چهار طرف معین کرد، و به

---

<sup>۱</sup> «فروع کافی» ج ۴، ص ۲۵۰ و ص ۲۵۱.

<sup>۲</sup> همان.

صوب مکه مکرمه رهسپار شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منی خارج شده و در محصّب نزول کردند. (محصّب زمینی است در ابطح، ناحیه شرقی مکه بین مکه و منی) و آنجا را محصّب گویند به جهت وجود حصباء یعنی ریگهای ریز و خرد در آن زمین، چون ابطح به معنای زمین ماسه‌ای است که در مسیل واقع شده، و پوشیده از ماسه بسیار نرم است.

مُحَصَّب همان زمینی است که قریش با بنی کنانه، مواعده و معاهده به امضاء رسانیدند، تا بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب سخت گیرند، با آنها نکاح نکنند، و خرید و فروش ننمایند، و مراوده و معاشرت ننمایند، تا زمانی که محمد را تسلیم آنان کنند، و آنها آن حضرت را به قتل برسانند.

# أشعار أبو طالب در حمایت رسول خدا صَلَّى اللهُ

## عليه و آله و سلّم

و این سرزمین را خَيْفِ بَنِي كَنَانَه گویند، یعنی

سرزمین پهناور آنها.<sup>۱</sup>

و روی این معاهده، سه سال رسول اکرم و مسلمانان در شعب أبو طالب علیه السّلام محبوس بودند. و حضرت أبو طالب با تمام قوا، چه از جهت مالیه در حدود امکان، و چه از جهت دفاعیه از آنها حمایت می نمود، تا وقتی که معلوم شد به إعجاز آن حضرت و إخبار آن حضرت، معاهده نامه را موریانه خورده است، و فقط نام خدا را بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ باقی گذارده است. و حضرت ابو طالب علیه السّلام والد ماجد أميرالمؤمنین علیه السّلام این اشعار نغز و راقی را در حمایت رسول خدا در این هنگام سروده است:

۱ وَاللّٰهِ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ \*\*\* حَتّٰى اَوْسَدَ فِى

الْتُّرَابِ دَفِيْنَا

۲ فَاَصْدَعُ بِاَمْرِكَ مَا عَلِيْكَ غَضَاضُهُ \*\*\* وَاَبْشُرُ بِذَاكَ وَ

قَرَّمْنَكَ عِيُوْنَا

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۵.



۳ وَ دَعَوْتَنِي وَعَلِمْتُ أَنَّكَ نَاصِحِي \*\*\* وَ لَقَدْ

صَدَقْتَ وَ كُنْتَ ثَمَّ أَمِينًا

۴ وَ لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ \*\*\* مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ

الْبَرِيَّةِ دِينًا<sup>۱</sup>

۱ - «سوگند به خداوند که هیچگاه با تمام قوا

و جمعیت خود، دستشان به تو نخواهد رسید،

مگر آن زمان که من سرم را بر خشت لحد

بگذارم، و در زیر خاک مدفون گردم!

---

<sup>۱</sup> کتاب «مؤمن قریش» تألیف خنیزی ص ۱۶۱. و در پاورقی مصادر آن را بدین طریق بیان کرده است: «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ۳/۳۰۶، و «السیرة النبویة» ۸۵ و ۱/۱۹۷، و «ثمرات الأوراق» ۲/۴، و «العباس» ۲۲ و ۲۳، و «هاشم و أمیة» ۱۶۷، و «کشاف» ۱/۴۴۸ و نیز ۲/۱۰، و «تذکره الخواص» ۹، و «معجم القبور» ۱/۱۸۶، و «المناقب» ۳۴، و «دیوان ابی طالب» ۷، و «أعیان الشیعة» ۱۲۸/۳۹، و بیت اول در «سیره حلبیه» ۳۲۲/۱، و دو بیت اخیر در «إصابة» ۱۱۶/۴، و در کتاب «حجّت» ۶۳ به مصادر عدیده‌ای اسناد داده شده است، و در «شیخ أبطح» ۲۷ به عدّه‌ای از مصادر اسناد داده شده است، و در ص ۸۸ ایضا، و در کتاب «الغدیر» ۳۳۴/۷ به مراجع متعدّدی ارجاع داده شده است، و گفته است که ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است، و گفته است: در صحّت نقل این ابیات از ابو طالب، مقاتل، و عبد الله بن عباس، و قاسم بن محضرة، و عطاء بن دینار، اتفاق دارند، همچنان که برزنجی از کلام معروف ابی طالب شمرده است، و این ابیات را بیهقی در «دلایل النبوة» چنانکه شارح «کشاف» در ج ۲ ص ۱۰ گوید، از طریق ابن اسحاق، از یعقوب بن عتیبة بن مغیره بن أحنس تخریج کرده است.

و حقیر گوید: أبو الفداء که از عامّه است در تاریخ خود، این اشعار را برای اثبات همین امر ذکر کرده است، و بعضی از این ابیات را ابن هشام در «قَطْر الندی» در باب تمیز، و نیز سیوطی در «شرح الفیه ابن مالک» در افعال مدح و ذمّ برای اثبات بعضی از مسائل نحویه استشهاد آورده‌اند.

۲ - تو دعوت خود را چهارا اعلان کن! برای تو کمبود و کوتاهی و شکستی نیست! و بشارت باد تو را به این اعلام، که با آن چشم‌هائی را تر و تازه می‌کنی و از خود خرسند می‌گردانی!

۳ - تو مرا بدین فرا خواندی! و دعوت کردی! و من می‌دانم که تو نصیحت و اندرز خود را بر من تمام کردی! و حقاً تو در این دعوت، صادق و راستگوئی، و پیوسته نیز در آنجا أمين بودی!

۴ - و حقاً من دانسته‌ام که: دین محمد از جهت اتقان و استحکام، از بهترین ادیان و مذاهبی است که در میان مردمان بوده است».

این زمین ابطح همان زمینی است که رسول الله در بدو ورود به مکه در آنجا وارد شدند، و به خانه‌های مکه وارد نشدند، و فرمودند: من در شهری که از آنجا هجرت کردم، منزل نمی‌گزینم.

و این زمین چون خصوص همان محلّ معاهده قریش با بنی کنانه است، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای اعلان عظمت و پیروزی اسلام، در این زمین وارد شدند، هم قبل از وقوف به عرفات و هم بعد از وقوف، و روی همین امر چون در شب سیزدهم در منی از رسول خدا پرسیدند: فردا شما در کجا وارد می‌شوید؟!!

در جواب فرمود: نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ  
بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ - يَعْنِي الْمُحَصَّبَ<sup>۱</sup> - «ما فردا  
ان شاء الله در خیف بنی کنانه یعنی در محصب  
وارد می شویم».

در حدیث آمده است که آن حضرت قصد  
نزول در محصب را نمودند مُرَاغِمَةً

لِمَا كَانَ تَمَالَى عَلَيْهِ كُفَّارُ قُرَيْشٍ لَمَّا كَتَبُوا  
الصَّحِيفَةَ مِنْ مُصَارَمَةِ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ  
حَتَّى يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ وَسَلَّمَ.

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۲۰۵، و نیز در ص ۱۹۹.

«به جهت رگم آنف آن معاونت و اجتماع قریش، در نوشتن صحیفه و عهدنامه، در بریدن و قطع کردن با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به آنان تسلیم نمایند.»

و همچنین در عام الفتح (سنه هشتم از هجرت) که رسول خدا مکه را فتح کردند، محلّ نزول خود را در مُحَصَّب قرار دادند، و علی هذا نزول در محصّب پس از وقوف به عرفات سنتی است مرغوب و ممدوح.

و لیکن آنچه از روایات شیعه بر می آید، این سنت، برای کسانی است که همانند رسول الله در نفر دوّم وارد مکه می شوند.<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در محصّب بجای آوردند: فهجع هجعة أو رقد رقدة<sup>۲</sup> قدری کوتاه به پشت خوابیده و استراحت کردند و خوابیدند. فلهدا سنت است که حاجی چون از منی می آید، در مسجد حصباء که همان محلّ نزول رسول الله در محصّب است، قدری به پشت استراحت کند، و سپس به سوی مکه برود.

---

<sup>۱</sup> «المحجة البيضاء» ج ۲، ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۶.

در این حال رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَسَلَّمَ به حجّاج اِذْن در رحیل به بیت الله الحرام  
و طواف نساء یا وداع را دادند، و خود وجود  
مبارک با حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و بی  
بی عالم: حضرت صدیقه علیهما السّلام و  
حسین و زینب، و سایر متعلّقات قبل از نماز  
صبح به بیت الله الحرام آمدند که طواف بجای  
آورند، و نماز طواف را بگزارند.

أُمَّ سَلَمَةَ: زوج بزرگوار رسول خدا می گوید:  
من کسالت داشتم و به رسول الله عرض کردم.  
حضرت فرمود: تو طواف خود را در دنبال  
جمعیت بر روی شتر انجام بده! و

من در آخر جمعیت طائفین بر روی شتر  
خودم طواف می کردم، که رسیدم به رسول الله  
که در کنار بیت الله ایستاده بود مشغول نماز  
صبح با جماعتی از مسلمین بود، و آن حضرت  
در نماز سوره ﴿وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي  
رَقٍّ مَنشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ  
الْمَرْفُوعِ﴾ را قرائت می فرمود.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

<sup>۲</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷.

# أشعار أبو طالب در حمایت رسول خدا صَلَّى اللهُ

## عليه و آله و سلم

رسول اکرم بعد از نماز صبح طواف بجای آوردند و در مُلتَزَم (محلّی است بین حجرالأسود، و در کعبه) توقّف کردند و مدّتی دعا کردند، و سپس صورت و سینه خود را به ملتزم چسبانیدند، بطوری که جسد مبارک آن حضرت به جدار کعبه چسبیده بود.<sup>۱</sup>

رسول الله مقداری از آب زمزم با خود برداشتند<sup>۲</sup> و هر وقت از خصوص غزوه و یا حجّ و یا عمره باز می گشتند سه مرتبه می گفتند: اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ، و پس از آن می گفتند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُّونَ، عَابِدُونَ، سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم چون وارد مکه شدند، از بالای مکه: ثنیه کداء (ثنیه به معنای گردنه، و راهی است که به گردنه منتهی می شود، و اسم آن کدّاء به فتح کاف، و مدّ

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> همان.

می باشد) وارد شدند و چون از مکه خارج شدند  
از پائین مکه: ثنیه کدی (به ضمّ کاف، و قصر  
می باشد) خارج شدند.<sup>۱</sup>

تمام مدت اقامت آن حضرت در مکه ده روز  
طول کشید<sup>۲</sup>: روز یکشنبه پنجم ذوالحجه وارد  
مکه شدند، و تا روز چهارشنبه در ابطح ماندند،  
و سپس به سوی عرفات حرکت کردند، شب  
پنجشنبه در منی ماندند، و روز پنجشنبه که عرفه  
بود در عرفات، و روز جمعه که روز عید بود در  
منی، و روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه تا ظهر در  
منی برای انجام مناسک منی اقامت کردند، شب  
سه شنبه در مکه در ابطح و نزدیک اذان

صبح به بیت الله آمده، پس از طواف و نماز  
صبح روز سه شنبه از مکه خارج و به صوب  
مدینه منوره رهسپار شدند.

کاروان حجّاج از مکه خارج شده و به سوی  
جحفه و غدیر خم می روند، غدیر خم محلّ  
إعلان و إظهار ولایت مطلقه حضرت  
أمیرالمؤمنین علیه السلام، وه چه مقام عظیمی،  
وه چه إعلان خطیری!

---

<sup>۱</sup> «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۲۰۷، و «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۷، و «حیب  
السیر» ج ۱، جزء ۳، ص ۴۱۲.

<sup>۲</sup> «سیره حلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۷، و «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۶۶۶.

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ الْوَصِيَّ هُوَ الَّذِي \*\*\* أَتَى الزَّكَاةَ وَكَانَ

فِي الْمِحْرَابِ

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ الْوَصِيَّ هُوَ الَّذِي \*\*\* حُكِمَ الْغَدِيرَ لَهُ

عَلَى الْأَصْحَابِ<sup>۱</sup>

«آیا ندانستید که وصی رسول خدا آن کسی

است که در محراب عبادت به سائل صدقه و

زکات داد؟!!

آیا ندانستید که وصی رسول خدا آن کسی است

که در روز غدیر حکم ولایت و امامت او بر جمیع

اصحاب رسول خدا جاری شد؟! الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا

مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

---

<sup>۱</sup> صاحب بن عباد، بنا به نقل «الغدیر» ج ۴، ص ۶۶.